ترجمه منهاج الکرامه

نسخهٔ منحصر بفرد

هو الله تعالی شأنه

شهر صفر [illegible] این ترجمه کتاب [illegible] شرف [illegible] حضور از حضرت مستطاب اشرف امجد

اقدس والا شاهزاده اعظم شهریار کامران رکن الدوله العلیه العالیه علینقی میرزا روحی فداه [illegible]

[illegible] مسعود الارا با ایالت و فرمانفرمایی مملکت خراسان و سیستان ارزانی

شده [illegible] زر [illegible] هر نوع [illegible] و محبوب [illegible]

و صنایع [illegible] مطلوب [illegible] نسخه

اولیه خط این بنده نوشته [illegible] طرف [illegible] معین [illegible] غلط

زیاد [illegible] نظر انور [illegible] اصلاح [illegible] الرحمن الرحیم







دیباچه کرامة المنهاج ترجمه محمد اسمعیل بن محمد باقر مجد الادباء

غفر الله لهما

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین
وبعد این بنده خاکسار بزهکار محمد اسمعیل بن محمد باقر مجد الادباء خراسانی مستوفی
دیوان اعلی ومعاون کارگذاری اول خراسان وسیستان غفر الله لهما جبین طاعت
برخاک ضراعت مینهد وخداوند یگانه را سپاس میگذارد وبر روان پاک و حقیقت
تابناک حضرت رسول اکرم اشرف نسل آدم واله وتبار بزرگوارش خاصه ولی مطلق
ووصی برحق امیر المؤمنین ویعسوب الدین وقائد الغر المحجلین صلوات الله علیهم
اجمعین درود فراوان میفرستد که توفیق ترجمه کتاب منهاج الکرامة تالیف جناب
آیة الله علامه حلی اعلی الله مقامه را باین خاکسار بی بضاعت ارزانی فرمود واز لغت
عربی بزبان فارسی در آورده وبتصحیح علماء اعلام وادباء فخام رسانید وبواسطه اعجازی
که از حضرت شاه ولایت وتاجدار شاهراه هدایت ارواح الکونین فداه چون لمعه نور
وبارقه طور بمحل ظهور نمود این کتاب را منهاج نامور کرده وشرح معجزه از ابتدا آنرا
کرده واوقات اشتغال بترجمه چون جای کردن تیر مخالفان بر بدن مبارک آن بزرگوار وبیرون کشیدن
تیر از بدن آن حضرت در حال نماز رسید بخاطر قاصر خاکسار تبادر نمود که دو شعری در کتاب کشکول
جناب شیخ بهاء الدین جبل عاملی رضوان الله علیه دیده وهمانا مناسبتی باینجا داشته
ودر اینمورد نگاشته آید وآن دو شعر این است

یسقی ویشرب لا تلهیه سکرته	عن الندیم ولا یلهو عن الکأس
اطاعه سکره حتی تمکن من	فعل الصحاة وهذا واحد الناس

واین شعرها مناسب خبر شریف بخشیدن آنحضرت انگشتری خود را
در رکوع نماز بسائل ونزول که انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون است که مرحومی در پای منبر یک نفر واعظ رسید که آنحضرت در هنگام نماز در استغراق
توجه بحق چگونه متوجه درخواست سائل شده وانگشتری باو بخشید وواعظ این شعرها را انشاد کرد وازانکه کتاب
کشکول ترتیب بابواب وفصول نیست وشعرها در خاطر فاتر این خاکسار در دست وپیدا ملاحظه نبودم
کردن آن در نظر دشوار مینمود کتاب را برگرفته توجه بان بزرگوار نمودم وعرض کردم یا مولای
یا امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیک بحق ابن عمک الرسول وزوجتک الطاهرة البتول
وابنائک المنتجبین الائمة المعصومین سلام الله علیهم اجمعین مسئلت میکنم که کتاب را
بگشایم واین دو شعر پیدا آید کتاب را گشودم وشعرهای مولوی جامی بترجمه این خبر شریف در
بادی نظر نمودار شد که میگوید

شعر

شیر خدا شاه ولایت علی	صیقلی شرک خفی وجلی
روز احد چون صف هیجا گرفت	تیر مخالف بتنش جا گرفت

تا آخر ابیات تیر فرو افتاده قلم برداشته بجای ترجمه
نثری نوشتم وسجده شکر از انجاح مسئول واجابت دعوت خود بجای آوردم واین نسخه را
باین نام گرامی که بطریق العکس منهاج الکرامة است نامی نمودم. یا رب هیئ لنا من امرنا رشدا
واجعل معونتک الحسنی لنا مددا. از ارباب شرف وسعادت که بر این نسخه نظر میکنند اگر
سهو وخطائی در عبارت این بنده بزهکار یا در خط کاتب ملتفت میشوند درخواست
تصحیح واصلاح دارد ودعای خیر وطلب مغفرت را ملتمس است

وبه نستعين

كتاب كرامة المنهاج ترجمهٔ منهاج الكرامه جناب علامه اعلى الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس فراوان خداوند قديم يگانهٔ كريم را كه بكمال ذات ماجد خود مقدس از شريك وضد ومعاند است وبوجوب وجود خويش منزه از والده وصاحبه وولد ووالد حمد ميكنم او را مانند حمد معترف بآلاء او كه نه شاك باشد ونه جاحد وشكر ميكنم او را بر نعماء او كه متضاعف است ومترايد چون شكر بكه عاجز باشد از ان هر راكع وساجد ورحمت پاينده باد بر سيد هر زاهد واشرف از هر عابد محمد مصطفى وعترتش كه همگان كارمند وامجد رحمتيكه پيوسته باشد بدوام اعصار وابد وبعد پس اين رساله شريفه ومقاله لطيفه مشتمل است بر اهم

مطالب در احكام دين واشرف مسائل مسلمين واين مسئله امامت است كه بان حاصل ميشود وصول بمدارج كرامت واين يكى است از اركان ايمان وسرمايهٔ حصول استحقاق ورود وخلود در جنان ورهائى از خشم خداوند ديان وبدرستيكه رسول خداى صلى الله عليه وآله فرموده است مَن مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية كسى كه بميرد وامام زمانش را نشناخته باشد ميميرد مانند مردن در جاهليت كه ايمان بتوحيد خداى تعالى وبنبوت پيغمبرش صلى الله عليه وآله نياورده باشد خدمتگذارى كردم بتاليف اين رساله وتوصيف اين مقاله خزانهٔ سلطان اعظم مالك ملوك طوائف عرب وعجم ولى نعم مستند هر خير وكرم شاهنشاه معظم غياث الحق والدين اولجايتو خدابنده محمد خلد الله ملكه وشيد اركانه وامده بعنايته والطافه وايده بجميل اسعافه وقرن دولته بالدوام الى يوم القيام واختصار نمودم در ان بخلاصه دلائل واشارت كردم بسوى درس مسائل از خوف تطويلى كه بملال كشاند با ايجازيكه مقصود را خلل رساند ونامیدم انرا بمنهاج الكرامة فى معرفة الامامة واز خداست توفيق صواب كه بسوى اوست مرجع ومآب ترتيب نمودم انرا بر چند فصل

فصل اول در نقل مذاهب در اين مسئله اماميه بر اين رفته اند كه بدرستيكه خداوند تبارك وتعالى حكيم است وكار قبيح وناشايست نميكند وانچه را واجب بود باو بابت است مهمل نميگذارد وتمام كردار او بر وفق مصلحت صحيحه وحكمتى كامله

جاری میشود و بنای کارش بر ظلم و بازیچه نیست و او بر بندگانش
مهربانست با آنها آن میکند که بحال آنها نافع تر باشد تکلیف بر
آنها جاری نموده و اختیار بآنها ارزانی داشته و مجبورشان نکرده
و وعده ثواب بایشان داده و تهدید بعقابشان فرموده بر زبان پیغمبران
و فرستادگان خود که معصوم از ارتکاب معاصی و سهو و فراموشی هستند
و اگر چنین باشند وثوق و اعتمادی بگفتار و کردارشان حاصل
نمیشود و بعثت انبیاء و رسل خالی از فایده میگردد پس رسالت بعد از
رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ردیف فرمود بامامت و اولیای خود را
معصومین قرار داد تا مردمان از سهو و غلط و خطای آنها ایمن و مطمئن باشند
و اوامرشان را تمکین دهند تا خالی نگذاشته باشد دنیا را از لطف
و رحمت خود و چون محمد صلی الله علیه و آله بار رسالت را بهمت و اهتمام
بر گرفت و کار نبوت را باتمام کرد نص صریح فرمود براینکه خلیفه خدای
و جانشین و پس از او علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از علی
پسرش حسن زکی و بعد از او برادرش حسین شهید و بعد از او علی ابن الحسین
زین العابدین و بعد از او محمد بن علی الباقر و بعد از او جعفر بن محمد الصادق
و بعد از او موسی بن جعفر الکاظم و بعد از او علی ابن موسی الرضا و بعد از
او محمد بن علی الجواد و بعد از او علی بن محمد الهادی و بعد از او حسن بن
علی العسکری و بعد از او خلف حجة محمد بن الحسن القائم علیهم افضل
الصلوة و التحیات و بدرستی که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله از جهان

فانی رحلت ننمود مگر بعد از وصیت بامامت و رفته اند اهل سنت
بسوی خلاف تمام این امور و ثابت نشمرده اند عدل و حکمت را در افعال خدای
تعالی و جایز دانسته اند فعل قبیح و اخلال بواجب را و اینکه خدای تعالی
کار را برای فایده نمیفرماید بلکه تمام افعالش نیز از برای فایده و حکمتی است
البته و اینکه او سبحانه ظلم و بازیچه مینماید و نمیکند آنچه را بحال بندگان
اصلح است بلکه میکند آنچه در حقیقت فسادست زیرا که تمام فعل معاصی
و کفر و ظلم و انواع فساد را که در عالم وقوع میپذیرد مستند بسوی خدای
تعالی میدارند و خداوند عز و جل بری از این نسبتها است و اینکه مطیع
استحقاق ثواب ندارد و عاصی مستحق عقاب نیست بلکه عذاب میکند
مطیعی را که تمامت عمر خود امتثال اوامر الهی نماید مانند پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله و ثواب میدهد عاصی را که همه عمر او بانواع معاصی گذشته باشد
چون شیطان و فرعون و اینکه پیغمبران غیر معصومند بلکه واقع میشود از ایشان
خطا و لغزش و فسوق و دروغ و سهو و غیر از اینها و اینکه پیغمبر خدای صلی الله علیه
نص برامامی در میان مردمان بعد از خود ننموده و اینکه آنحضرت از جهان
بدون وصیت رفت و اینکه امام پس از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله ابوبکر بن
ابوبکر بن ابی قحافه است بمبایعه عمر بن الخطاب با او برضای چهار نفر دیگر
ابی عبیده و سالم مولای حذیفه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و بعد از
ابی بکر عمر بن الخطاب است بنص و تعیین ابی بکر او را و پس عثمان بن عفان است
بنص عمر بر شش نفر که عثمان یکی از ایشان بود و بعضی از شش نفر او را اختیار

کردند و بعد از او علی بن ابیطالب علیه السلام است به بیعت مردم با آنحضرت
پس از آن مردمان اختلاف کردند و بعضی از ایشان گفتند امام بعد از آنحضرت
حضرت حسن علیه السلام است و بعضی گفتند معاویة بن ابی سفیان است
پس راندند امامت را در بنی امیه تا ظاهر شد سفاح از بنی عباس و امامت را بسوی
او راندند و بعد از او امامت بسوی منصور برادر او انتقال گرفت و از آن

پس راندند امامت را در بنی عباس تا مستعصم

فصل ثانی در اثبات آنکه مذهب امامیه واجب الاتباع میباشد

از این جهت که چون بلیه عموم یافت بر تمام مسلمانان بسبب رحلت حضرت
رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کردند مردمان بعد از
آنحضرت و تعدد گرفت رأیهای ایشان بحسب تعدد خواهشهای ایشان
پس بعضی از ایشان امر را برای خود خواستند بدون حق و بیشتر از مردمان
با او گرویدند و بیعت کردند از جهت طلب دنیا چنانکه اختیار
کرد عمر بن سعد حکومت ری را در مدتی اندک هنگامیکه اختیار یافت در
میان حکومت ری و کشتن حسین علیه السلام با وجود علم او باینکه در
کشتن او آنحضرت را برای او آتش جهنم است و خبر دادن او باین علم و یقین

او در شعر خودش همچنانکه گفته است

شعر

فوالله ما ادری و انی لصادق ... افکر فی امری علی خطرین
أ أترک ملک الری و الری منیتی ... ام اصبح مأثوما بقتل حسین
و فی قتله النار التی لیس دونها ... حجاب و ملک الری قرة عینی

پس بخدای قسم نمیدانم و حال آنکه من راست گفتارم فکر میکنم در امر خود
در میان دو خطر آیا ملک ری را واگذارم و حال آنکه ری آرزوی من است
یا آنکه کار بکشتن حسین شوم و حال آنکه در کشتن او چنان آتشی است که
در نزد او حجابی نیست و ملک ری روشنائی چشم من است و بعضی از
مردمان امر برایشان مشتبه شد و دیدند کسان دنیا دوست را متابعت از
برای او و بیعت با او کردند و در مقام نظر تدقیق ایشان کوتاهی کردند و حق بر آنها
پوشیده ماند و در خور پرسش خدای تعالی شدند که خود را برای غیر
مستحق شناختند بجهت اهمال در نظر خود و بعضی از مردمان بواسطه نقصان
زیرکی طریق تقلید سپردند و گروهی فراوان را دیدند و با آنها بیعت
نمودند و چنان گمان کردند که بسیار بحر مردمان مستلزم صوابست و
از قول خدای تعالی غافل ماندند که میفرماید وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
اندکی از بندگان من شکر گذارانند و بعضی از ایشان امر را بحق برای خود
خواست و بیعت کردند با او کمتر از مردمان اَلَّذِينَ اَعْرَضُوا عَنِ الدُّنْيَا
وَزِينَتِهَا وَلَمْ يَأْخُذْهُمْ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ آنکسانیکه روی گردانیدند از دنیا
و زینت و آرایش دنیا و فرا نگرفت ایشان را ملامت هیچ ملامت کننده
بلکه اخلاص ورزیدند برای خدا و اتباع نمودند آنچه را خدای تعالی
امر بان فرمود از طاعت کسی که مستحق تقدم بود و در جائیکه این بلیه برای
مسلمانان حاصل شده است واجب آمده است دقت نظر بر دینها
حق و اعتماد بر راه انصاف و اینکه قرار گیرد حق در قرارگاه خود و ظلم بر

بر مستحقش نشود پس خدای تعالی میفرماید الا لعنة الله علی الظالمین آگاه

باشید که لعنت خدای بر ستمکاران است و اینکه بیان شد مذهب امامیه لازم

الاتباع از چند وجه است وجه اول آنکه چون دقت نظر بر حقیت و بطلان

مذاهب کاشتیم یافتیم احق و اصدق و خالص تر مذهب از شوایب باطله

و اعظم مذاهب را از حیثیت تنزیه خدای تعالی و پیغمبرانش و اوصیای ایشان

و نیکوتر از جهت مسائل اصولیه و فروعیه مذهب امامیه را زیرا که ایشان اعتقاد

کرده اند که خدای تعالی مخصوص بازلیت و قدم است و اینکه آنچه غیر او ست

حادث و غیر او ست حادث و لغیره او ست و اینکه او یکتا است و اینکه او سبحانه

جسم نیست و جوهر نیست و اینکه مرکب نیست زیرا که هر مرکبی محتاج بسوی

جزو خود است چرا که جزو او غیر او است و عرض نیست و در مکانی نیست و

الا حادث میتواند بود بلکه امامیه او را منزه داشته اند از مشابهت مخلوق

و اینکه او جل و علا قادر است بر تمامت مقدورات و اینکه عدل حکیم

میباشد نگاه دارد و ستمکار است و ستم بر احدی نمیراند و کار ناشایست

نمیکند و الا لازم میآید جهل یا حاجت و خداوند تعالی از هر دو مبرا است

و ثواب میدهد مطیع را تا ظالم نباشد و از گناهکار عفو میفرماید یا

او را بگناهش عذاب مینماید از غیر ظلمیکه باو کرده باشد و اینکه کردارهای

او محکم و استوار برای غایت و فواید و مصلحتی است و الا هر آینه بازیچه کار خواهد

بود و بتحقیق خدای تعالی میفرماید و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما

لاعبین و نیافریدیم ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنها است در حالتیکه

بازیچه

بازیچه کار باشیم و اینکه او فرستاده است پیغمبران را برای ارشاد و هدایت

عالم و اینکه او عزوجل غیر مرئی است و بچیزی از حواس درک نمیشود بدلیل قول

او تبارک و تعالی لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار در نمی یابند

او را دیدها و او در مییابد دیدها را و اینکه او سبحانه نیست در جهتی

و اینکه امر او و نهی او و اخبار او حادث است و اینکه پیغمبران معصومند

از خطا و سهو و معصیت خواه کبیره و خواه صغیره از بدایت عمرشان تا نهایت

و الا باقی نمیماند وثوق و اعتماد بآنچه میرسانند پس منتفی میشود فایده

بعثت و لازم میشود کناره از ایشان و اینکه امامان علیهم السلام مانند

پیغمبران معصومند بدلیلی که سبقت بیان یافت در این باب و گرفته اند تمام

احکام فروعیه را از ائمه معصومین که آن بزرگواران از جد بزرگوارشان

پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نقل و روایت کرده اند و پیغمبر خدای صلی الله

علیه و آله و سلم از خدای تعالی بوحی جبرئیل علیه السلام گرفته و آن

احکام را امامیه از ثقات دست بدست از جلو در دست دارند تا میرسد

بیکی از معصومین و اعتنا ندارند بقول کسیکه از روی رای و اجتهاد باشد

و حرام شمرده اند اخذ بقیاس و استحسان را اما باقی مسلمانان پس

بتحقیق رفته اند بسوی هر راهی و هر مذهبی و گفته بعضی از ایشان و

ایشان جماعت اشاعره اند اینکه قدماء بسیار اند با خدای تعالی و آن

معانی است که ثابت میشمارند آنها را موجوده خارج مانند قدرت

و علم و غیر ذلک و قرار نداده اند خدا وند را قادر در ذات خود و

نه عالم در ذات خود و نه حق در ذات خود و نه مدرك در ذات خود بلکه برای معانی
قدیمه که محتاج باشد در این صفات بسوی آن معانی پس قرار داده اند خداوند
متعال را محتاج ناقص در ذات خود و کامل بغیر خود تعالی عن ذلك علوا کبیرا بلندیست
خدای تعالی را از این صفت بلندی بزرگی و همگویند این صفات ذاتیه او جل شانه
است اعتراض کرده است شیخ ایشان فخر الدین رازی بر ایشان باینکه گفته است
بدرستیکه نصاری کافر شدند ازین جهت که گفته اند قدماء سه اند و اشاعره
ثابت شنه اند قدماء نه گانه را و جماعت حشویه و مشبهه گفته اند که خدای
جل شانه جسمی است که برای او طول و عرض و عمق است و مصافحه را جایز کرده اند
و اینکه مخلصان از مسلمانان معانقه با خدای تعالی مینمایند در دنیا و کعبی
از بعضی علماء ایشان حکایت کرده است که جایز میدانسته اند دیدار خدای
جل شانه را در دنیا و اینکه خدای تعالی زیارت میکند ایشان را و ایشان
زیارت مینمایند خدای تعالی را و حکایت کرده است ابو القاسم بلخی از داود
ظاهری اینکه داود گفته است مرا معاف دارید از فرج و از ریش و سؤال نمایید از
غیر آن و نیز گفته است که برای معبود او گوشت و خون و جوارح و اعضاء است
مانند دست و پا و زبان و دو چشم و دو گوش و حکایت کرده است که خدای
تعالی از بالا تا سینه اجوف و میان تهی است و باقی بدن او میان پر و
مصمت است و او را موی مجعّد در هم پیچیده است تا اینکه گفته اند و دیده
او را عارضه رمد حاصل امد و ملائکه او را عیادت کردند و گریسته بود
بر طوفان نوح بحدّی که دیدگانش را رمد رسیده بود و اینکه او سبحانه از هر جانب جهات عرش

انگشت زیاد می آید و رفته اند بعضی از ایشان بسوی اینکه خدای تعالی هر شب
جمعه فرود می آید بصورت جوانی امرد که موی عذارش ندمیده در حالتیکه
الاغی سوار است تا اینکه بعضی از ایشان بر بام سرای خود آخوری ساخت و کاه و
علف در آن میریخت که الاغ بکاه و علف مشغول شود و پروردگار عالمیان
ندا بر آرد و بگوید هَلْ مِنْ تَائِبٍ مُسْتَغْفِرٍ يَسْتَغْفِرُ وَأَنَا أَتُوبُ عَلَيْهِ وَ
أَغْفِرُ لَهُ آیا توبه کننده طلبکار آمرزشی هست که آمرزش طلبد و من توبه
او را بپذیرم و او را بیامرزم بلند است خدای تعالی از اینگونه صفات بد
ردیه در حق ذات مقدس او و حکایت کرده اند بعضی از مردی منقطع
تارك دنیا که از شیوخ حشویه بود که روزی نفط اندازی بر او برگذشت
و جوانی خوبروی و پیچیده موی بر صفاتیکه خدای خود شانرا وصف میکنند
با او بود پس شیخ دیده بر جوان دوخت و نظر از جانبش باز نمیگرفت نفط
انداز در بارهٔ شیخ بگمان افتاد و شبانه با جوان بخانه او رفت و گفت ای شیخ
ترا دیدم که نظر بجمال این پسر داری او را بتو آوردم که کام دل از او برداری
شیخ بر او خشمناك شد و گفت نگاه نظر من بسوی این جوان از روی آن بود
که در مذهب من خدای تعالی بصورت او از آسمان فرود می آید و پرده شهود
میگشاید و گمان کردم که شاید او خدای است نفط انداز گفت پس من از هر نفط
اندازی بر آنم خوشتر از آن سیرت پارسائی است که تو راست با این سخن که
میگوئی این ذکر میخوانی و گفته اند کرامیه که خدای تعالی در فوق است
و ندانسته اند که هرچه در جهتی است حادث و محتاج بآن جهت است و رفته اند دیگران

بسوی اینکه بر عین مقدور بنده قدرت ندارد و رفته اند بعضی از ایشان بسوی
اینکه خدای تعالی کار ما شایسته هم میکند و اینکه جمیع انواع معاصی و کفر و افعال
فساد همه بقضا و قدر خدای وقوع میپذیرد و اینکه برای بنده تاثیری در فعل
نیست و اینکه خدای تعالی فایده در کارهای خود نمیجوید و چیزی برای مصلحت بندگان
نمیکند و اینکه خدای تعالی اراده معاصی از کافر مینماید و اراده نمیکند طاعت را
و این سخن مستلزم بسیاری از چیزهای شنیعه است از جمله اینکه خدای تعالی
ظالمتر از هر ظالمی است زیرا که عقاب میکند کافر را بر کفر او و خدای کفر را برای او مقدر
کرده و قدرت بر ایمان او ننهاده است پس چنانکه ظلم وارد میآید اگر خدا بی
عذاب کند کافر را بر رنگ او و کوتاهی و درازی و چرا که قدرتی برای او در آنها
نبوده است همچنین ظالم است اگر عذاب نماید او را در معصیتی که در او نهاده است
و از جمله اسکات پیغمبران و انقطاع حجت ایشان است زیرا که چون پیغمبر کافر را گوید
و مرا تصدیق کن که ایمان آور کافر میتواند بگوید با آنکه ترا مبعوث کرده است بگو که در من خلق ایمان
کند تا قدرت با اثری بهم رسد تا ممکن ایمان بیاورم و ایمان آورم والا چگونه مرا با ایمان
تکلیف میکنی و قدرتی برای من در قبول ایمان نیست بلکه خدای تعالی در من کفر
نهاده و من نمیتوانم بفهم و اراده خود بر قدرت الهی غلبه نمایم پس پیغمبر از این جواب
که کافر گوید باید خاموش شود و قدرت جواب نداشته باشد و از جمله مجوز
آنست که خدای تعالی عذاب کند پیغمبران را و عقاب نماید بر طاعت و عقوبت نماید
بر سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر طاعتش و ثواب دهد شیطان را بر
معصیت او زیرا که خدای تعالی از روی غرض و فایده کار نمیکند پس در این

[illegible] خدای تعالی قدرت بر مثل مقدور بنده نیست و دیگران [illegible]

صورت فاعل طاعت سفیه است زیرا که تحمل رنج و زحمت در سعی عبادت و
بیرون کردن مال خود در عمارت مساجد و رباطها و صدقات کرده است
بدون اینکه منفعتی اندوزد و امیدی داشته باشد زیرا که شاید خداوندش
عقاب میکند بر این رنج و اگر در عوض کار زیرا مرتکب شود که لذت برد و کام
براند از انواع معاصی بسا باشد که ثواب باو عطا میفرماید پس اول سفاهت
در نزد هر عاقلی و اعتقاد بر این مذهب میکشد بسوی خرابی عالم و اضطراب
امور شرعیه محمدیه صلی الله علیه و آله و از جمله آنست که لازم میآید که
احدی متمکن نباشد بر تصدیق پیغمبری زیرا که توسل باین مطلب و دلیل
بر آن بدو مقدمه تمام میشود یکی از آن دو مقدمه اینست که خدای تعالی
جاری فرموده است معجزه را بر دست پیغمبر خود از جهت تصدیق او و دوم
این است که خدا هر کس را تصدیق نمود پس او صادق و راستگو است و این دو
مقدمه بر قول ایشان تمام نمیشود زیرا که هر گاه محال باشد که کاری از روی
غرض و برای فایده کند محال است که اظهار معجزه نماید از جهت تصدیق نبی
و هر گاه فاعل قبیح باشد و انواع اضلال و معاصی و دروغها و غیر اینها
پس صحیح نیست استدلال بر صدق احدی از پیغمبران و تمسک بچیزی از
شرایع و ادیان و از جمله آنست که صحیح نباشد که وصف شود خدای تعالی
باینکه او غفور رحیم است زیرا که وصف باین صفات در صورتی ثابت
میشود که خدای مستحق باشد از برای عقاب در باب فساق چنانکه هر گاه
ساقط فرماید عقاب را از ایشان غفور و عفو و رحیم باشد و بدرستی که

استحقاق عذاب بد و قبح است بلکه معصیت از بنده باشد نه از خدای تعالی و
و از جمله این است که لازم میآید از آن تکلیف ما لا یطاق زیرا که تکلیف
کافر بایمان در صورتیکه قدرتی برای او در آن نباشد عقلا قبیح است و شنیدنش
ممنوع و خدای میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها تکلیف نمیفرماید
خدای تعالی نفسی را جز باندازه طاقت او و از جمله این است که لازم میآید
از آن انکار افعال الاختیاریه ما که واقع میشود برحسب قصدها و دواعی
خودمان براست و چپ و حرکت جمله بدست و پا در صنایع مطلوبه خودمان
مثل افعال الاضطراریه ما باشد از قبیل حرکت نبض و حرکت کسیکه او را از
بلندی بزیر اندازند ولیکن ضرورت عقلیه حکم میکند بفرق میانه دو
حرکت پس بدرستیکه هر عاقلی حکم میکند باینکه ما بر حرکات اختیاریه
قادریم و بر حرکت بسوی آسمان و پرواز و غیره ذلك قدرت نداریم گفته
است ابو الهذیل علاف که الاغ آدمی غافل تر از آدمی است زیرا که الاغ آدمی را
اگر بیاوری بسوی نهری باریك و بزنی که از آن بگذرد بر میجهد و اگر بیاوری
او را بسوی نهری عریض بر نمیجهد چرا که فرق میگذارد در میانه نهری که
تواند از آن بر جهد یا نتواند بر جهد و آدمی فرق نمیگذارد در مقدور خود
و غیر مقدور خود و از جمله لازم میآید که باقی نماند نزد ما فرقی در میانه
کسیکه تمام احسانرا بما کرده باشد در طول عمرش و میانه کسیکه در
تمام عمر خود اسائت بما رسانیده باشد و شایسته نباشد شکر اولی و شکایت
از دومی زیرا اگر عمل هردوشان صادر از خدای تعالی است نه از ایشان

نزد ایشان و از جمله تفسیری است که بیان فرموده است آنرا مولا و سید
ما حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و ابو حنیفه از آنحضرت
سؤال نمود و آنحضرت هنوز در شمار کودکان بود پس گفت المعصیة
ممن فقال الکاظم علیه السلام المعصیة اما من العبد او من ربه او منهما
فان کانت من الله تعالی فهو اعدل و انصف من ان یظلم عبده و یأخذه بما
لم یفعله و ان کانت المعصیة منهما فهو شریکه و القوی اولی بانصاف
عبده الضعیف و ان کانت المعصیة من العبد وحده فعلیه وقع الامر
و الیه النهی و الیه توجه المدح و الذم و هو احق بالثواب و العقاب و وجبت له
الجنة او النار فقال ابو حنیفة ذریة بعضها من بعض معصیت از
کیست فرمود معصیت یا از بنده است یا از پروردگارش یا از هر دو پس
اگر از خدای است خدای تعالی منصف تر و عادلتر از آنست که ظلم بر بنده خود
کند و از او باز خواست نماید کاری را که نکرده است آنرا و اگر معصیت از هر دو است
پس خدای شریك است با او و قوی اولی است بانصاف در یاری بنده ضعیف خود و اگر
معصیت از بنده بتنهائی است پس بر او واقع است امر و نهی و بسوی او ست توجه
مدح و ذم و او سزاوار است ثواب و عقاب و واجب میشود برای او بهشت و
آتش پس ابو حنیفه گفت ذریة بعضها من بعض ذریه هستند که بعضی از ایشان
از بعضی دیگرند و از جمله این است که لازم میآید که کافر مطیع باشد در کفر
خودش زیرا که کاری را کرده است که آن کار مراد خدای تعالی بوده است و نکرده
آنچه را خدای مکروه میداشته و میباشد پیغمبر علیه السلام عاصی زیرا که

پیغمبران میکنند از بنده را بایمان که خدای تعالی آنرا اراده نفرموده است از آن
بنده و نهی میکند او را از کفر که خدای تعالی آن را اراده نموده است و
از جمله اینست که العیاذ بالله لازم میآید نسبت سفاهت و حمق بسوی حضرت
کبریائی جل شانه زیرا که کافر را امر بایمان میکند و اراده ایمان از وی نمیکند و
نهی میکند او را از معصیت و اراده معصیت از او نموده است و هر عاقلی
نسبت میدهد آنرا که امر مینماید بر آنچه اراده ندارد و نهی میکند از آنچه اراده او
بسوی سفاهت و خدای تعالی برتر از چنین نسبتی است واز جمله اینست که
لازم میآید عدم رضا بقضای خدای تعالی و قدر او زیرا که رضای بکفر
باجماع حرام و رضا بقضا و قدر خدای تعالی واجب است پس اگر کفر
بقضا و قدر خدای تعالی باشد واجب میشود بر ما رضای بکفر لیکن رضا
بکفر جایز نیست واز جمله اینست که لازم میآید استعانه و پناه جستن ما از شیطان
بخدای تعالی و شایسته نیست و نیکو نباشد قول خدای تعالی که میفرماید
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم پس پناه بجوی ای پیغمبر بسوی خدای از شیطان
رانده شده زیرا که ایشان تنزیه کردند شیطان را و کافر را از معاصی و نسبت دادند
معاصی را بسوی خدا پس میباشد خدای بر مکلفین بدتر از شیطان برای
ایشان و برتر است خدای تعالی از آنکه گویند نسبت واز جمله اینکه باقی نمیماند
اعتمادی بوعده الهی و وعید او زیرا که ایشان چون جایز دانستند نسبت دادن
دروغ را در عالم بسوی خدای تعالی جایز میشود دروغ در تمام اخبار
او عز و جل پس منتفی میشود بعثت پیغمبران بلکه جایز میشود از جانب خدای

تعالی

تعالی بعثت دروغگویان پس باقی نمیماند برای ما راهی بسوی تمیز دادن راست
گوی از پیغمبران و دروغگوی از مدعیان پیغمبری واز جمله اینکه لازم میآید
تعطیل حدود و زواجر از معاصی پس بدرستیکه اگر زنا واقع باشد باراده
خدای تعالی و دزدی هنگامیکه از خدای تعالی و اراده مؤثر او صادر گردد
جایز نیست که برای سلطان مؤاخذه بر آن زنا و دزدی زیرا که سلطان در این
مؤاخذه مانع میشود دزد را از مراد خدای تعالی و برمیانگیزد او را بر آنچه خدای
تعالی آنرا کراهت داشته است و هرگاه یکی از ما دیگری را از مراد خودش مانع آید
و وادار نماید او را بر آنچه ناخوش میدارد مستحق ملامت و سرزنش از آن شخص
میشود و لازم میآید که خدای تعالی اراده فرموده باشد دو نقیض را زیرا که
معصیت مراد خدای و منع از آن نیز مراد او سبحانه و تعالی است واز جمله اینست که
لازم میآید مخالفت با معقول و منقول اما معقول پس چونکه تقدیم ذکر یافت
از علم ضروری باستناد افعال اختیاریه ما بسوی خود ما و وقوع آنها بحسب اراده ما
پس هنگامیکه اراده کنیم بطرف دست راست واقع نشده است بطرف دست
چپ و چنین است بعکس آن و شک در این عین سفسطه است واما منقول
پس بدرستیکه قرآن مجید پر است از نسبت دادن افعال بندگان بخودشان مثل
قول خدای تعالی وابراهیم الذی وفی و ابراهیم که وفا نمود و قول خدای تعالی
فویل للذین کفروا من النار پس وای بر آنهائیکه کافر شدند از آتش جهنم و قول
خدای تعالی فادخلوا الجنة بما کنتم تعملون پس داخل بهشت شوید بسبب آنچه
عمل کردید و قول خدای تعالی الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم

امروز جزا داده میشود هر کسی با نچه اندوخته است امروز ظلمی و قول خدای تعالی
الیوم تجزون ما کنتم تعملون امروز جزا داده میشوید با نچه عمل کرده اید و قول خدا
تعالی لتجزی کل نفس بما تسعی از اینکه جزا داده میشود هر کسی با نچه کوشیده است
و قول خدای تعالی هل تجزون الا ما کنتم تعملون ایا جزا داده میشوید با نچه بجای
میاوردید و قول خدای تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء با
السیئة فلا یجزی الا مثلها کسی که بیاورد کاری پسندیده را پس برای او ده
برابر انست و انکه بیاورد کار زشت را پس جزا داده نمیشود مگر برابر ان و قول
خدای تعالی لیوفیهم اجورهم از اینکه وفا کند خدای تعالی مزدهای ایشانرا
و قول خدای تعالی لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت برای هر نفسی است
انچه نیکی اندوخته و برای انست انچه اکتساب بدی کرده است و قول خدا
تعالی فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات پس بسبب ظلم از
کسانیکه یهود شدند حرام کردیم برایشان چیزهای پاکیزه را و قول خدای
تعالی کل امرء بما کسبت رهین هر مردی بانچه اندوخته است در
گرو است و قول خدای تعالی من یعمل سوء یجز به کسیکه بجای اورد بدی را جزا داده
میشود بدی و قول خدای تعالی من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها
هر که کار شایسته کند پس برای خود اوست و هر که بد کرد پس ضررش بر
خود اوست و قول خدای تعالی ذلک بما قدمت یداک این خواری
در دنیا و عذاب دراخرت بسبب انچیزیست که پیش فرستاده است دودست
تو و کسب کفر و معصیت کرده است و قول خدای تعالی ما اصابکم

من مصیبة فبما کسبت ایدیکم انچه بشما رسیده است از مصیبت چیزیست که
اندوخته است دستهای شما و قول خدای تعالی ما کان لی علیکم من
سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم و نبود
مرا بر شما حجتی یعنی تسلطی مگر اینکه دعوت کردم شما را پس اجابت کردید مرا پس
ملامت مکنید مرا و ملامت نمائید خودتانرا و قول خدای تعالی ان الله
لا یظلم مثقال ذرة بدرستی که خدای تعالی ستم نمیکند بوزن موری
و قول خدای تعالی و ما ربک بظلام للعبید و نیست پروردگار شما
ستمکار مر بندگانرا و قول خدا تعالی و لکن کانوا انفسهم یظلمون
و ما ستم نکردیم ایشانرا ولی بودند ایشان که خودشان را ستم میکردند
قول خدای تعالی و ما الله یرید ظلما للعباد و نیست خدای تعالی که اراده
ستم کند مر بندگانرا و کدام ظلم بزرگتر است از عذاب کردن غیر بر کاریکه
از او صادر نشده است بلکه از کسیکه او را عذاب میکند صادر شده گفته است
خصم که محال است که خدای تعالی ترجیح دهد مقدور خود را بدون مرجح
و با مرجح واجب میشود فعل پس قدرتی نیست و از این جهت که لازم میاید
که انسان شریک باشد با خدای تعالی و الله خلقکم و ما تعملون و خدای
افریده است شما را و بتانی را که بر ساخته اید و معبود خود ساخته اید و جواب از اول معارضه و نقض
این دلیل است بقدرت خدای متعال پس بدرستیکه او قادر است پس
اگر محتاج شود قدرت بسوی مرجح و مرجح موجب باشد برای اثر لازم میاید
که خدای تعالی موجب باشد نه مختار پس لازم میاید کفر و جواب از دوم

کدام شرکت در اینجا وخدای تعالی قادر است بر قهر بنده ونابود کردن او
ومثال این مطلب این است که چون پادشاه شخصی را بر بعضی شهرها ایالت
دهد ووالی تعدی دراز کند وبیجا یغما وغارت نماید وستم کند پس سلطان
قدرت بر قتل وانتقام او دارد واسترداد انچه را از رعایا گرفته است
میتواند پس آن والی شریک برای سلطان نیست وجواب از ستم این است که
آیه کریمه اشاره است بسوی بتان که میتراشیدند ومیپرستیدند پس خدای
تعالی انکار وسرزنش فرموده اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما
تعملون وگفت ابراهیم آیا میپرستید چیزی را که میتراشید وحال آنکه خلق
کرده خدای تعالی شما را وانچه را عمل کرده اید وپرداخته اید ورفته اند
اشاعره بسوی اینکه خدای تعالی مرئی است ودیده میشود بچشم با اینکه
مجرد از جهات است وتحقیق خدای تعالی فرموده است لا تدرکه الابصار
درنمی یابد او را دیدگان ومخالفت کرده اند ضروری را از اینکه انچه بچشم دیده
شود باید برابر چشم یا در حکم برابر چشم باشد ومخالفت جمیع عقلا را در این
قول کرده اند ونیز رفته اند بسوی تجویز وامکان اینکه در پیش روی ما
کوهها بلند باشد از زمین تا آسمان با رنگهای گوناگون که نبینیم آنها را
وصداهای ترسناک باشد که نشنویم آنها را ولشکرهای فراهم مختلفه
باشند که جنگ وجوش زدند چنانکه بدنهای آنها با بدنهای ما ساییده
میشود وما روحها وحرکات آنها را مشاهده واحساس نمینمائیم و
واصوات هائله ایشان را استماع نمیکنیم واینکه به بینیم جسمی کوچک را

ازهمه اجسام را از قبیل مور در مشرق وما در مغرب باشیم یا بسیاری خلق
در میانه ما وان جسم کوچک واین عین سفسطه است ورفته اند بسوی
اینکه خدای تعالی آمر وناهی بوده است در ازل وخلقی در نزد او نبوده است
در حالتیکه میفرموده است یا ایها النبی اتق الله ای پیغمبر از خدای بترس
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای کسانیکه گرویده اید وایمان آورده اید بترسید
از خدای یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان بترسید از پروردگار خودتان
واگر شخصی در منزل خود بنشیند وغلامی در نزد او حاضر نباشد پس بگوید ای
سالم برخیز وای غانم بخور وای نجاح داخل شو گفته شود که را میخوانی وبگوید غلامانی
را میخوانم که اراده دارم بیست سال دیگر بخرم هر عاقلی او را نسبت بجنون میدهد وسفاهت
پس چگونه شایسته است اشاعره که نسبت دهند خدای تعالی را بسوی
این قول در ازل ورفته اند جمیع مذاهب سوای امامیه واسماعیلیه بسوی
اینکه پیغمبران وامامان غیر معصومند پس بجایز شمرده اند بر انکه بخشیدن خدای تعالی کبیره را
جایز باشد برای او دروغ وسهو ودزدی پس چه وثوق واعتمادی حاصل
میشود برای امت وملت بگفتار چنان پیغمبران وامامان وچه اطمینان انجام
ایشان مینماید وچگونه واجب میشود پیروی واطاعت ایشان با تجویز
احتمال اینکه انچه میگویند خطا خواهد بود وقرار نداده اند امامت را منحصر
بشماره معین بلکه گفته اند هر قرشی که بیعت از مردم ستاند منعقد میشود
امامت ودر نزد ایشان واجب میشود اطاعت وبر مردمان هم هر چند پوشیده
ومجهول الحال بوده باشد وهرچند بر منتهای کفر وفسق ونفاق باشد

ورفته اند ایشان بسوی قول بقیاس و اخذ برأی پس داخل کرده اند در دین
خدای تعالی چیزی را که از دین خدا نیست و تغییر داده اند احکام شریعت را و
احداث کرده اند مذاهب چهارگانه را که نبوده است در زمان پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله و نه در زمان اصحاب آنحضرت و واگذاشته اند اقاویل
اصحاب را با آنکه اصحاب تصریح کرده اند بر ترک قیاس و گفته اند اوّل من قاس
ابلیس لعنت که بکر قیاس نمود و بهوای نفس خود متمسک شد شیطان
بود و باین سبب رفته اند بسوی امور شنیعه چون اباحه دختری که از زنا
بوجود آمده باشد و سقوط حدّ از کسیکه با مادر یا خواهر خود جماع کرده باشد
با علم او بتحریم و نسب بواسطه عقد بکه او را بستراست و او معتقد بطلان
آن عقد را و از کسیکه پیچیده باشد بآلت خود پارچه را و زنا کرده باشد با مادر یا
با دختر خود با علم او بتحریم و نسب و از لواط کننده با آنکه لواط قبیح تر از زناست
و الحاق زن مشرقیه بمرد مغربی پس چون تزویج کند مردی دختر خود را با آنکه
دختر در مملکتی از مشرق است بمرد بکر او و پدر دختر در مغرب هستند و شب
و روز از یکدیگر جدا نشوند تا مدّت شش ماه بگذرد و دختر در مشرق فرزندی
بزاید ملحق میشود نسب آن فرزند با مرد بکر او که پدر دختر در مغرب میباشند
با آنکه امکان بنا قلاست وصول مرد بسوی آن زن مگر بعد از سالی
چند بلکه اگر سلطان حبس کند آن مرد را از هنگام عقد و بر او قید نهد
و پاسبانها بر او بگمارد تا مدّت پنجاه سال پس از آن رهائی یابد و بشهر آن
زن در آید و ببیند جماعتی فراوان از فرزندان آن زن و فرزندان فرزندان

اولاد تا چند شکم تمام ایشان را ملحق میدارند بمرد بکه نزدیکی بآن زن و غیر آن زن
نکرده است و اباحه نبیذ با وجود مشارکتش با شراب در آوردن مستی و جواز
وضوی بنبیذ و نماز بر پوست سگ و سجود بر عذره خشکیده و حکایت
کرد یکی از فقهاء برای بعضی از سلاطین و در نزد یکی از فقهاء حنفیه حضور
داشت صفت نماز حنفیه را و بسر آن نماز آمد که غصب بود و بنبیذ وضو
گرفت و تکبیر را بفارسی گفت بدون نیت نماز نماید و قرائت سوره را بفارسی
مدهامتان را خضرا داد و دو باغ سبز گفت پس سر بزیر افکند و بدون
طمأنینه بسجود در رفت و برخواست و ثانیا چنین کرد پس از آن بجای
سلام بادی رها کرد پس پادشاه که بر مذهب حنفی بود از آن مذهب
برائت جست و مباح دانسته اند مغصوب را و گفته اند اگر دزدی وارد
سرای شخصی شود که صاحب سرای چهارپایان و اسبانی داشته باشد
پس دزد چوبان صاحب خانه را بچهارپایان و اسبهای او آورد که مال
او دزد میشود و اگر صاحب خانه بیاید و کار به نزاع انجامد صاحب خانه
ظالم است و دزد مظلوم و هرگاه مقاتله نمایند و صاحب خانه کشته شود
خونش هدر است و اگر دزد بقتل رسد شهید است و واجب میشمارند
حدّ را بر زناکار در وقتیکه شهود را تکذیب کند و حد را ساقط میدانند
در صورتیکه شهود را تصدیق نماید با وجود اقرار و گواه و این رای وسیله
اسقاط حد و الحاق قرار داده اند که هر کس در باره او شهادت زنا داده
شود تصدیق از شهود کند و از حلال و اباحه گوشت سگ و اباحه لواط

و با آحاد ملامی چون شطرنج و غیر آن از مسائلی که در این مختصر نمی گنجد ۲
وجه ثانی در دلائل وجوب پیروی مذهب امامیه و از جمله چیزیست که فرموده است
شیخ ما امام بزرگوار خواجه نصیر الحق والملة محمد بن الحسن الطوسی
قدس الله روحه و تحقیق از او سؤال از مذاهب شد پس گفت بحث
کاوش کردیم از مذاهب و از قول پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله ستفترق
امتی علی ثلاث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة والباقی فی النار
زود است که فرقه فرقه شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه یکی از ایشان
اهل نجات باشند و باقی در آتش و تحقیق معین فرموده است آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرقه ناجیه را که در حدیث دیگر که صحیح و متفق علیه
است و آن قول آنحضرت صلی الله علیه و آله مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق مثل خاندان من مثل کشتی
نوح است آنکه بر آن سوار شد نجات یافت و آنکه از آن کناره کرد غرقه
بحر هلاکت گردید پس یافتیم ما فرقه امامیه را فرقه ناجیه زیرا که جدا
کرده اند از جمیع مذاهب را که در اصول عقاید مشارکت دارند
وجه ثالث این است که امامیه یقین دارند بحصول نجات برای خود و برای
امامان خودشان و اهل سنت جزم و یقین نمی شمارند نجات را نه برای
خودشان و نه برای غیر خود پس پیروی امامیه اولی است زیرا که بر رسم
مثل اگر فرض کنیم خروج دو مرد را از بغداد بعزم کوفه پس برسند
دو راهی و هر یک براهی روند پس مردی از بغداد بعزم

کوفه بیرون آید و از یکی از آن دو نفر بپرسد که بکجا میروی جواب دهد که بکوفه میروم
پس بگوید آیا راه تو ترا بکوفه میرساند و آیا راه تو امن است یا مخوف و آیا راه رفیق
تو او را بکوفه میرساند و آیا او در امن است یا در خوف پس بگوید هیچیک از این
حالات بر من معلوم نیست بعد از آن از رفیق دیگر بپرسد و او بگوید که راه
من مرا بکوفه میرساند و راهی امن است و یقین دارم که راه رفیق من او را بکوفه نمیرساند
و راهی خطرناک است پس اگر شخص سیم با مرد اول همراه شود عقلاء او را سفیه
شمارند و اگر در پی دویمی رود او را نسبت بحزم دهند که اختیار امری جزم کرده است
وجه چهارم این است که امامیه مذهب خود را گرفته اند از ائمه معصومین مشهور
بفضل و زهد و ورع و علم و اشتغال در تمام اوقات بعبادت و دعا و تلاوت
قرآن و مداومت بر این طریقه و نیوشان از ابتداء زمان طفولیت تا آخر مدت عمرشان
و مردمان شیعی از ایشان تعلم علوم نموده اند و در حق ایشان نازل شده است آیت
سوره مبارکه هل اتی و آیه تطهیر و ایجاب مودت برای ایشان و آیه مباهله و غیره
از اینها و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیهما در هر شبی
هزار رکعت نماز خواندی و تلاوت قرآن فرمودی با شدت ابتلای آنحضرت
بحروب و جهاد و اول ایشان آنحضرت است که افضل خلق بود بعد از رسول خدا
صلی الله علیه و آله قرار داد او را خدای تعالی نفس پیغمبر خود آنجا که میفرماید
انفسنا و انفسکم و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله با او عقد برادری بست
و دختر خویش بعقد او در آورد و فضائل آنحضرت پوشیده نیست و از آن نزد
معجزات بسیار بظهور رسید تا آنجا که گروهی از مردمان خدائی در بارهٔ او

ادعا نمودند و آنحضرت ایشان را بقتل رسانند و دیگران با ایشان مقاتله کردند تا این
زمان مثل غلاة و نصیریه و دو فرزندان آنحضرت نوادهای پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله دو سید جوانان اهل بهشت دو امام بنص پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله بودند و بودند ازهد مردمان و اعلم ایشان در زمان خودشان
و جهاد کردند در راه خدای تعالی تا کشته شدند و میپوشید حضرت حسن
لباسهای پشمینه در زیر لباسهای فاخره بدون اینکه کسی را ملتفت نماید و روزی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت حسین علیه السلام را بر زانوی راست و حضرت
ابرهیم علیه السلام فرزند خود را بر زانوی چپ خود نشانید پس جبرئیل
علیه السلام نازل شد و گفت بدرستیکه خدای تعالی جمع نمیفرماید در میان
این دو نفر برای تو پس اختیار کن هر یک را از ایشان که میخواهی آنحضرت در نفس
خود اندیشید که هرگاه حسین بمیرد من و علی و فاطمه براو گریان میشویم و
اگر ابرهیم بمیرد من خواهم گریست پس اختیار نمود مرگ ابرهیم را و بعد از سه روز
ابرهیم وفات یافت و بعد از آن هر وقت حسین بر آنحضرت وارد میشد
او را میبوسید و میفرمود اهلا و مرحبا بمن فدیته بابنی ابرهیم و بود علی بن
الحسین علیه السلام که روزه میگرفت روز خود را تمام و می ایستاد در شب
خویش و تلاوت میفرمود قرآن کریم را و هر شبانه روزی هزار رکعت نماز بجای
میآورد و میخواند هر دو رکعت با دعاهای منقوله از خود و از آباء بزرگوارش
صلوات الله علیهم پس آن صحیفه را میافکند مانند کسیکه دلتنگ شده
باشد و میفرمود کجا است بندگی من نسبت ببندگی علی ابن ابیطالب علیه

السلام و آنحضرت بسیار میگریست تا آنکه میگرفت اشکها از گوشت دو
گونه مبارکش و سجده میفرمود باندازه که مواضع سجده آنحضرت چون پوست
پاهای شتر پینه میبست و نامیده بود او را پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله سید
العابدین و آورده اند که هشام ابن عبد الملک اموی سفر مکه کرد و جهد نمود که
استلام حجر کند و از ازدحام مردمان راه نیافت و برکنار نشست تا آنکه زین
العابدین علیه السلام در رسید و مردم راه گشودند و دور شدند تا آنحضرت
استلام حجر فرمود و در نزد حجر احدی از مردم باز نماند و آنحضرت را احترامات کردند
و بر همه اقوام تفضیلها دادند هشام دید و غضبناک شد و گفت کیست این شخص که
مردم را بر خود و فوق داد فرزدق شاعر حاضر بود و این سخن شنید و در میان مردم
قیام نمود و طریق ولایت و محبت گشود و گفت

شعر

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته — والبيت يعرفه والحل والحرم
هذا ابن خير عباد الله كلهم — هذا التقي النقي الطاهر العلم
يكاد يمسكه عرفان راحته — ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
اذا رأته قريش قال قائلها — الى مكارم هذا ينتهي الكرم
ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم — او قيل من خير خلق الله قيل هم
هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله — بجده انبياء الله قد ختموا
يغضي حياء ويغضى من مهابته — فما يكلم الا حين يبتسم
ينشق نور الهدى عن صبح غرته — كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم

مشتقة من رسول الله نبعته | طابت عناصره والخيم والشيم
الله شرفه قدما وفضله | جرى بذاك له في لوحه القلم
من معشر حبهم دين وبغضهم | كفر وقربهم ملجا ومعتصم
لا يستطيع جواد بعد غايتهم | ولا يدانيهم قوم وان كرموا
هم الغيوث اذا ما ازمة ازمت | والاسد اسد الشرى والبأس محتدم
لا ينقص العسر بسطا من اكفهم | سيان ذلك ان اثروا وان عدموا
ما قال لا قط الا في تشهده | لولا التشهد كانت لاءه نعم
يستدفع الشر والبلوى بحبهم | ويسترب به الاحسان والنعم
مقدم بعد ذكر الله ذكرهم | في كل بر ومختوم به الكلم
من يعرف الله يعرف اولية ذا | فالدين من بيت هذا ناله الامم
فليس قولك من هذا بضائره | والعرب تعرف من انكرت والعجم

پس هشام بخشم در آمد و حبس فرزدق را در میان مکه و مدینه اشارت نمود و فرزدق در حبس این ابیات را گفت و برای هشام فرستاد

أتحبسني بين المدينة والتي | إليها قلوب الناس تهوي منيبها
يقلب رأسا لم يكن رأس سيد | وعينا له حولاء باد عيوبها

پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام هزار دینار بسوی فرزدق فرستاد فرزدق رد نمود و گفت من قصیده را از روی دوستی با خدای تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم و قبول مزد نمیکنم آنحضرت فرمود نحن اهل بیت لا یعود الینا ما خرج منا ما خانواده هستیم که باز نمیگردد بسوی ما آنچه از دست ما بیرون رود

پس فرزدق عطیهٔ آنحضرت را پذیرفت و قومی در مدینه بودند که آنحضرت شبها معاش ایشان را بخانهاشان میرسانید و چون رحلت نمود دانستند آنها منقطع شد دانستند که از مکارم آنحضرت بوده است و بود فرزند بزرگوار آنحضرت محمد بن علی الباقر علیهما السلام اعظم مردمان از حیثیت زهد و عبادت که سجود پیشانی مبارک آنحضرت را سوده بود و اعلم اهل زمان خود بود و او را پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بلقب باقر نام فرمود جابر جعفی گفته شده است جابر انصاری خدمت آنحضرت آمد و آنحضرت بنیاد میرفت و در مکتب بود از کودکان بود گفت جد تو پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بتو سلام میرساند فرمود بر جد من سلام باد از جابر سؤال شد که این چگونه بوده است گفت خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نشسته بودم و حسین علیه السلام در کنار آنحضرت آرام داشت و با او بازی و ملاطفت میفرمود پس گفت یا جابر یولد له مولود اسمه علی اذا کان یوم القیامة نادی مناد لیقم سید العابدین فیقوم ثم یولد له مولود اسمه محمد الباقر انه یبقر العلم بقرا فاذا ادرکته فاقرأه منی السلام ای جابر زائیده میشود برای این فرزند من حسین فرزندیکه نام او علی خواهد بود چون روز قیامت شود منادی ندا دهد که برخیزد سید العابدین پس برخیزد بعد از آن زائیده میشود برای او فرزندیکه نام او محمد باقر باشد و بشکافد علم را شکافتنی شگرف پس چون تو او را دریابی سلام مرا باو برسان و روایت کرده است ابن خیرا ابو حنیفه و غیر او و بود فرزند بزرگوار جعفر صادق علیه السلام افضل اهل زمان خود بود و اعبد ایشان و گفته اند علمای سیر و تواریخ که آنحضرت از طلب ریاست بعبادت پرداخت و گفته است عمرو بن ابی المقدام که هر وقت بسوی

بسوی جعفر بن محمد علیه السلام میگویم مبادا نشنم که حضرتش از سلاله
پیغمبر است و اوست که نشر داده است فقه امامیه و معارف حقیقیه و عقاید
یقینیه را و آنحضرت باری خبر نمیداد جز اینکه بوقوع می‌پیوست و باین سبب
او را نامیده اند صادق امین و عبدالله بن الحسن علوی یاران را از جهت
سند بیعت برای فرزند خود فراهم نمود پس فرمود صادق علیه السلام که
این امر تمام نمیشود و سرانجام نمیپذیرد عبدالله رنجید و آنحضرت فرمود صاحب
این امر صاحب قباء زرد است و از این عبارت بسوی منصور اشارت داشت
و چون منصور این خبر را شنید مسرور شد زیرا که میدانست وقوع آنچه را
که آنحضرت خبر دهد و دانست که امر برا و قرار خواهد گرفت و چون از معرکه
قتال فراغت مینمود میگفت کجا است قول صادق و ایشان و پس از آن امر
با و منتهی شد و بود فرزند آنحضرت موسی الکاظم علیه السلام معروف
به بنده صالح و اعبد اهل زمان خود بود شبها را بنماز می ایستاد و روزها را
بروزه بپایان میبرد و از آن بکاظم نامیده شد که هر وقت کسی بدی بحضرتش
میرسید مالی برای او میفرستاد و فضل و مرتبت آنحضرت مخالف و موالف
نقل کرده اند ابن جوزی حنبلی از شقیق بلخی حکایت کرده است که گفت
در سال یکصد و چهل و نه بقصد حج بیرون شدم پس بقادسیه فرود
آمدم ناگاه جوانی خوشخوی و گندم گون روی دیدم لباسی از پشم پوشیده
و شمله بر خود پیچیده و نعلین بر پا داشت و از مردم تنها بر کناری نشسته
بود با خود اندیشیدم که این جوان از صوفیه است و میخواهد که بار دوش مردما[ن]

باشد هر اینه قسم بخدای میروم و او را ملامت میکنم پس نزدیک او شدم و
چون مرا دید که بسوی او میروم فرمود ای شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن
اثم پرهیز بکنید بسیاری از گمانها بدرستیکه بعضی گمان گناه است پس از آن با خود گفتم
این مرد بنده صالحی است بتحقیق که بر زبان راند آنچه بخاطر من راه یافت هر اینه
باو میپیوندم و از او مسئلت میکنم که با من همنشینی کند پس از دیده من پنهان
شد و چون بفضه فرود آمدیم ناگاه او را دیدم که نماز میخواند و اعضای بدن
او میلرزید و اشکهای او [از دیدگانش فرو] میریخت با خود گفتم میروم و از حضرتش عذر میخواهم
پس نماز را مختصر نمود و فرمود ای شقیق وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا
ثم اهتدی و بدرستیکه من آمرزنده ام مر کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار
بشایسته نماید پس از آن هدایت پذیرد و راه بمقصد برد پس گفتم این مرد از ابدال است
دو بار از سر ضمیر من سخن کرد پس [بزباله] نزول نمودیم ناگاه دیدمش در کنار چاهی و دلوی
خورد در دست داشت و میخواست که آب از چاه برکشد پس دلو بچاه افتاد سر
بطرف آسمان بلند کرد و گفت

انت ربی اذا ظمئت الی الماء	و قوتی اذا اردت الطعاما

یا سیدی مالی سواها تو میبینی نیازم بدو و میبینی که تشنه باشم و بتو سیری میبینم
چون طعام خواهم ای قبله من بری من خالی است دلو کوچک چیزی نیست شقیق گفت
قسم بخدای هر اینه دیدم آب چاه بالا آمد و دلو را گرفت و پر کرد و وضو ساخت
و چهار رکعت نماز بجای آورد پس از آن میل کرد بسوی تلی از ریگ که در آنجا بود
و بدست خود مشت میگرفت و در دلو میریخت و می آشامید پس عجب کردم و گفتم

ای بنده خدای بمن بخوان از ذیاد نی بمجد خدایت روزی فرموده است پس فرمود ای
شقیق لم نزل نعم الله علینا ظاهرة وباطنة فاحسن ظنک بربک همواره نعمتهای
خدای شامل ما است هم پیدا و هم پنهان پس نیکو کن گمان خودت را بپروردگارت
پس از آن دلو را بمن داد تا نگاه سبوس و شکر در آمیخته بود که بخدای قسم هرگز
گوارا تر از آن نیاشامیده بودم و نه خوشبوی تر از آن پس سیر و سیراب شدم و چند
روز گذشت که میل بخوردنی و آشامیدنی نکردم و او را ندیدم تا داخل مکه
شدم پس شبی او را در طرف ناودان دیدم در نیمه شب بخشوع و نماز و گریه و ناله
و همواره چنین بود تا شب بپایان رسید پس چون صبح شد بر سجاده خود نشست
و تسبیح مینمود پس نماز صبح برخواست و بعد از آن هفت طواف کرد و بیرون شد
پس با او رفتم و دیدم برای او حاشیه و اموال و غلامان بر خلاف آنچه در راه
میدیدم و مردمان فرا گرد او فراهم میشدند و سلام میدادند و تبرک باو میجستند
از بعضی پرسیدم که این مرد کیست گفت موسی بن جعفر علیهما السلام است گفتم
عجب داشتم که چنین کرامات جز برای مثل این بزرگوار باشد و روایت کرده است این حکایت را
حنبلی مترجم گوید ابو جعفر محمد بن امیر الحاج الحسینی رحمه الله تعالی این حکایت را در شرح
نگاشته میشود
قصیده ابی فراس الحمدانی آورده و ابیاتی را از قدماء نقل و مختصر کرده و اینک

سل شقیقا البلخی عنه وما شا	هد منه وما الذی کان ابصر
قال لما حججت عاینت شخصا	شاحب اللون ناحل الجسم اسمر
سائرا وحده ولیس له زا	د فما زلت دائما اتفکر
وتوهمت انه یسأل النا	س ولم ادر انه الحج الاکبر
ثم عاینته ونحن نزول	دون فید علی الکثیب الاحمر
یضع الرمل فی الاناء ویشربه	فنادیته وعقلی محیر
اسقنی شربة فناولنی منه	فعاینته سویقا وسکر
فسألت الحجیج من یک هذا	قیل هذا الامام موسی بن جعفر

پس شقیق بلخی آنچه از آن بزرگوار و آنچه از آن حضرت دیده است گفته است چون فرو نشیب
حج گذاشتم شخصی دیدم دیگر گون و لاغر اندام و گندم گون که تنها سیر میکرد و توشه
همراه نداشت در اندیشه افتادم و گمان کردم که سائلی خواهد بود و نشناختم که حج
بزرگ دیدار او ست پس از آن دیدمش و ما فرود آمده بودیم در منزل فید در تل
ریگ سرخ که میگذاشت ریگهای نرم را در ظرفی و برداشت و میاشامید پس گفتم
در حالتی که عقل من متحیر بود مرا از شربتی بیاشامان پس ظرف را بمن داد
نوشیدم و سبوس و شکر یافتم و از مردم حاج پرسیدم که این مرد کیست گفتند این
بزرگوار امام موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله و سلامه علیهما است و بر دست این
بزرگوار بشر حافی توبه نمود زیرا که آن حضرت بر در سرای او عبور مینمود در بغداد
و شنید ملاهی و آوازها خوانندگی و نی که از آن سرای بلند است و کنیزکی از سرای بیرون
شد و خاکروبه از سبدی بهاده داشت و بر در سرای انداخت آن حضرت فرمود با جاریه
صاحب هذا الدار حر ام عبد ای کنیز صاحب این سرای آزاد است یا بنده کنیزک
گفت بلکه آزاد است فرمود صدقت لو کان عبدا خاف من مولاه راست گفتی اگر
بنده میبود از مولای خود میترسید پس چون کنیزک آب برگرفت و برگشت و بر بشر
در آمد او را بر سفره شراب خود بود از او پرسید چرا دیر آمدی گفت مردی با من

مطالعه شد

چنین حدیث کرد پس لشکر با پای برهنه بیرون دوید تا بآنحضرت رسید
و بر دست آنحضرت توبه نمود و بود فرزندان آنحضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السلام زاهد اهل زمان خود بود و علمای جمهور اخذ بسیاری
از علوم را از آنحضرت مینمودند و ولیعهد نمود او را مامون بسبب آنچه
از کمال و فضل در حضرتش بود و موعظه فرمود روزی برادر خود زید را دید
و باو فرمود ما انت قائل لرسول الله صلی الله علیه و آله اذا سفکت الدماء
واخفت السبل واخذت المال من غیر حله غرک حمقاء اهل الکوفة وقد قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها
علی النار والله ما نالوا ذلک الا بطاعة الله فاذا اردت ان تنال ذلک
بمعصیة الله ما نالوه بطاعته انک اذا لاکرم علی الله منهم چه خواهی
گفت جواب پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را در وقتیکه تو خونها ریخته
باشی و راهها بمسالک کرده باشی و کرفته باشی مال را بغیر حلال آن مغرور
کرده باشند ترا مردم احمق کوفه و بتحقیق فرموده است پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله بدرستیکه فاطمه نگاه داشت فرج خود را پس حرام کرد خدای تعالی ذریه
او را بر آتش و بخدا قسم نرسیدند باین منزلت جز بطاعت خدای پس هرگاه تو خواهی
بمعصیت خدای برسی آنچه را ایشان بطاعت خدای تعالی رسیدند پس
در این هنگام تو در نزد خدای تعالی گرامی تر از ایشان خواهی بود و مامون اسم
مبارک آنحضرت را بر درهم و دنانیر سکه زد و نوشت باطراف آفاق ببیعت
آنحضرت که او امام اهل عالمست و ما پیروان او و پیروان پدران بزرگوار

او نیم و لباس سیاه را برانداخت و لباس سبز پوشید و از ابونواس شاعر سوال
کرد که چرا مدح آنحضرت نشنود سنا بونواس گفت

قیل لی انت وحدک للناس طرا	فی فنون من المقال النبیه
فلما ذا ترکت مدح ابن موسی	والخصال التی تجمعن فیه
قلت لا استطیع مدح امام	کان جبریل خادما لابیه

گفته شد مرا که تو یگانه مردمانی در فنون سخن بلند پس چرا مدح علی بن موسی را و شرف
و خصال ستوده او را که در حضرتش فراهم است بنظم در نیاوردی گفتم استطاعت
نداشتم مدح امامی را که جبرئیل مر پدر او را خادم است مترجم گوید در عیون ست که روزی
حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما سلام الله از نزد مامون برخواست و بر استر
نشست ابونواس برکاب آنحضرت پیوست و عرض کرد ای فرزند پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله ابیاتی در بیان آن گفته ام دوست میدارم که بعرض برسانم و از من بشنوی فرمود
بخوان عرض کرد

مطهرون نقیات جیوبهم	تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویا حین تنسبه	فما له فی قدیم الدهر مفتخر
فالله لما برا خلقا فاتقنه	صفاکم واصطفاکم ایها البشر
فانتم الملاء الاعلی وعندکم	علم الکتاب وما جاءت به السور

پاکانی هستند که آستین ایشان پاکیزه دامنانند و صلوات بر ایشان جاریست هرجا ذکر ایشان
شود اگر علوی نباشد کاهیکه نسب او بیان شود پس برای او چیزیکه مایه فخر قدیم
باشد نخواهد بود پس خدای آفرینش را چون آفرید و استحکام بخشید شما را صفیه

کرد و اختیار نمود ای مردمان برگزیده پس شما باشید گروه بالاتر از سایر مردمان
و در نزد شما است علم کتاب و علم آنچه در سورهای قرآن و کتابهای آسمانی آمده است
آنحضرت فرمود ما را با بیابانی سنودی که کسی از آن پیش کرفته است ای غلام از نفقه ما
چه همراه داری غلام عرض کرد سیصد دینار فرمود باو نواسرده باز فرمود شاید
او را کم باشد استر را هم باو واکذار و بود فرزندان بزرکوار محمد بن الجواد بومنها
پدر بزرکوار خود و چون پدرش رضا علیه السلام رحلت نمود مامون مشعوف
بحضرت جواد بود از جهت بسیاری علم و دین و فزونی عقل و باکی سن آنحضرت
و خواست دختر خود ام الفضل را با آنحضرت تزویج کند و قبل از آن دختر خود ام
حبیبه را به پدر آنحضرت حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه تزویج کرده بود
این امر بر بنی عباس سخت ناکوار آمد و از در ممانعت در آمدند و ترسیدند که
امر خلافت از دست ایشان بیرون شود و با آنحضرت بیعت کند چنانکه با پدرش بیعت
کرده بود پس فراهم شدند کسانیکه خویشاوندیشان نزدیک تر باو بود و خواهش
کردند که از این اقدام باز ایستد و گفتند آنحضرت در شمار کودکان است و علمی ندارد
گفت من بهتر از شما او را میشناسم و اگر میخواهید او را امتحان کنید پس راضی شدند
و یحیی بن اکثم قاضی مالی جزیل قرار دادند که آنحضرت را با مامون در آورد و مسئله بیان نماید
که آنحضرت را از جواب عاجز نماید روزی را معهود داشتند و مامون آنحضرت و قاضی
و عباسیان را حاضر آورد قاضی گفت چیزی از تو سؤال میکنم آنحضرت فرمود
سل عما بدا لك بپرس از آنچه در نظر داری گفت چه میگوئی در محرمی که شکاری
کشت فرمود قَتَلَهُ فِي حِلٍّ اَوْ حَرَمٍ عالِمًا كانَ اَوْ جاهِلًا مُبْتَدِئًا بِقَتْلِهِ اَوْ عائِدًا مِنْ

صِغارِ الصَّيْدِ اَوْ مِنْ كِبارِها عَبْدًا كانَ المُحْرِمُ اَوْ حُرًّا صَغِيرًا كانَ اَوْ كَبِيرًا مِنْ
مِنْ ذَواتِ الطَّيْرِ كانَ الصَّيْدُ اَوْ مِنْ غَيْرِها او را در حل کشته است یا در حرم
دانا بوده است یا نادان مختبر کشتن او بوده است یا در دومین کشتن او از
خوردهای صید بوده است یا از بزرگهای آنها محرم بنده بوده است یا آزاد
کوچک بوده است تا بلوغ یا فوق سن ذی برده کان است یا از غیر آنها است
پس یحیی ابن اکثم بحیرت در افتاد و اثر عجز بر جبهه او لایح گردید بطوریکه مردم
مجلس ملتفت حال او شدند و از خلاص و قدرت جواب بتافت و از خلیفه
و عباسیان و هر کس او را میدید شرمنده بود پس مامون ساعتی خاموش
ماند و پس از آن سر بر آورده باقاریخود و حاضران نگریست و باهلبیت
خود گفت آیا الان شناختید آنچه بر من انکار میکردید پس از آن روی بامام
نمود و گفت آیا خواستکاری میکنی فرمودی گفت برای خود خطبه نکاح بخوان
آنحضرت ادای خطبه نمود و بر پانصد درهم خالص عقد بست مانند کابین
جده خود حضرت فاطمه علیها السلام پس از آن او را تزویج نمود و بود
فرزندان بزرکوار علی الهادی علیه السلام و آنحضرت را عسکری میگفتند زیرا که
متوکل آنحضرت را از مدینه ببغداد خواست و از بغداد بسر من رای آورد
و در موضعی که او را عسکر میگفتند اقامت داد و از آنجا بسر من رای انتقال
کرد و بیست سال و نه ماه مقام فرمود و متوکل او را از مدینه بیرون
آورد از جهت شهرت او با امیر المؤمنین علی علیه السلام که مقام امام
هادی علیه السلام در مدینه و میل مردم با آنحضرت را با او گفتند و از آنحضرت

ترسید پس یحیی بن هرثمه را خواند و او را مامور داشت که برود و آنحضرت را از مدینه
کوچ دهد و اهل مدینه از ترسیکه بر آنحضرت داشتند فریادها بر آوردند پس اگر
آنحضرت با آنها احسانها میفرمود و در مسجد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله مواظب
طاعت خدای تعالی بود پس یحیی سوگند یاد نمود که مکروهی بآنحضرت نرسد بعد از آن
به تفتیش منزل آنحضرت پرداخت و چیزی جز مصاحف و ادعیه و کتب علمیه نیافت
پس آنحضرت در چشم او بزرگ آمد و بتن خود در خدمات آنحضرت میکوشید و چون
بغداد گردید اسحق بن ابرهیم طاهری والی بغداد دیدار کرد اسحق گفت ای مرد این
فرزندان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است و متوکل آنکس است که او را میشناسی
هرگاه قتل و شهادت او را از متوکل باور سد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در روز باز
خواست خصم تو خواهد بود یحیی گفت بخدای قسم واقف شده ام از متوکل بدیهای او
جز خیر را بجو گفته است چون وارد بر متوکل شدم او را از حسن سیرت و زهد آنحضرت
آگاهانیدم پس متوکل آنحضرت را اکرام کرد و چون متوکل مریض شد نذر نمود که
چون عافیت پذیرد درهمی فراوان بمحتاجان و فقرا صدقه دهد از فقها سوال
نمود که مقدار آنرا تقسیم نماید و ادای نذر خویش کند جوابیکه مطمئن شود ندادند
کس بسوی علی الهادی علیه السلام فرستاد و از آنحضرت مسئلت تعیین نمود آنحضرت فرمود
هشتاد و سه درهم بذل و ایثار کند متوکل از سبب جویا شد فرمود از جهت
قول خدای تعالی لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَكَانَتِ الْمَوَاطِنُ فِي هَذِهِ الْجُمْلَةِ
فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَزَى سَبْعًا وَعِشْرِينَ غَزْوَةً وَبَعَثَ سِتًّا وَخَمْسِينَ
سَرِيَّةً یعنی بتحقیق یاری کرد شما را خدای در مواضع بسیار و مواضع هشتاد و سه

و فقه بشمار رفته است پس بدرستیکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بیست و هفت
جهاد بنفس نفیس فرمود و پنجاه و شش سریه را مامور داشت مسعودی گفته است
بمتوکل رسانیدند که علی بن محمد علیهما السلام در منزل خود اسلحه جنگ از شیعیان
خویش که اهل قم هستند فراهم آورده که بر او شورند و خلافت بدو کنند جماعتی از ترکان
بخانه آنحضرت فرستاد که شبانه بناگاه بخانه آنحضرت در آمدند چیزی از اسلحه
جنگ نیافتند و دیدند آنحضرت در خانه که در آن بسته بود نشسته و تلاوت قرآن میفرمود
و پیراهنی از پشم در بر داشت و بر روی ریگ نرم و درشت نشسته توجه او بسوی
خدای تعالی بود با همان حالت آنحضرت را بر متوکل وارد کردند و او بر شراب خویش
نشسته جامی از شراب در دست داشت آنحضرت را تعظیم نمود و در پهلوی خود
نشانید جام را بآنحضرت داد فرمود قسم بخدای که شراب بگوشت و خون من آمیخته نشده
مرا معاف دار بپذیرفت و گفت او را بمن بشنوان که بهره گیرم از حکایات و عیون
چه بسیار که باز گذاشتند از باغها و چشمه سارها و چند امور بعد از آن قرائت
فرمود پس گفت برای من شعری بخوان فرمود من در شعر قلیل الروایه ام گفت لا بد

پس آنحضرت این ابیات انشا فرمود

باتوا على قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فما اغنتهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم	واسكنوا حفرا يا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد دفنهم	اين الاساور والتيجان والحلل
فافصح القبر عنهم حين سائلهم	تلك الوجوه عليها الدود يقتتل
قد طال ما اكلوا دهرا وما شربوا	فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا

شبهائی بروز بردند بر فرازهای کوهها که پاسبانی میکردند ایشانرا مردان
شجاع تنا ورو فرود شدند بعد از غلبه از پناه جاهای بلند خودشان و از ام
یافتند در مغاکها چه بسیار فرود شدند و آواز داد ایشانرا فریاد کننده پس از
سپردن ایشان بخاک که کجاست دست بندها و تاجها و پردها و اسباب شهر
یاری پس فریاد طرف ایشان اظهار داشت و جواب داد بعد از انکه رسیده بود کرم
ان صورتها بخاک زمین که کرمان بر انها جنبش میکنند تحقیق دراز کشید بر انها
روزگاران که گوشت هم میخوردند و هم می آشامیدند پس گردیدند بعد از دراز
خوردن آنها که تحقیق خورده شدند و سعدی میگوید طمع کرده بودم که کرمان خوارم
کنا که بخوردند کرمان سرم پس متوکل گریست تا اشک دید که انش ریش او را
ترکرد و بود فرزندان بزرگوار حسن العسکری علیه السلام عالم و زاهد و فقیه و
افضل اهل زمان خود و علمای عامه اخبار بسیار از انحضرت روایت کرده اند
و بود فرزند انحضرت مولانا الامام المهدی محمد صلوات الله و سلامه
علیه روایت کرده است ابن جوزی باسناد خود از ابن عمر که گفته است فرمود
پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله یخرج فی اخر الزمان رجل من ولدی اسمه اسمی و
کنیته کنیتی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا خروج خواهد
کرد مردی از فرزندان من که اسم او اسم من و کنیت او کنیت من باشد پر میکند
زمین را از داد و انصاف در حالیکه پر شده باشد از بیداد و ستم پس این
مرد همان مهدی علیه السلام است پس این گروه هستند ائمه فضلای خاندان
عصمت و طهارت صلوات الله علیهم تحقیق رسیده اند منتهی درجه کمالات

و منکر هستند انچه دیگران از امامان و خلفاء مشتغل بملک و دولت کرده اند
از انواع معاصی و ملاهی و شرب خمور و ارتکاب فجور حتی با اقارب و محارم
خودشان چنانکه مسطور در کتب جمهور در میان مردمان است فرقه امامیه
گفته اند خداوند عادل تا هرگاه در حکم کند در میان ما و میان مذهب مخالفه
و هو خیر الحاکمین و خداوند بهتر حکم کنندگان است و چه خوب گفته است یکی

از شعرای ناقد بصیر

اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا — و تعلم ان الناس فی نقل اخبار
فدع عنک قول الشافعی و مالک — و احمد و المروی عن کعب احبار
و وال اناسا قولهم و حدیثهم — روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

هرگاه خواهی برای خویش مذهب و اینی بپسندی و اختیار کنی و بدانیکه مردم
مذاهب مختلفه در نقل اخبار شعاری و اختیاری ندارند پس واگذار از خود
قول شافعی و مالک و احمد و انچه را روایت از کعب الاحبار شده است و مردمانیرا
دوست دار شو که گفتار و حدیث شان روایت از جد شان پیغمبر خدای صلی الله
علیه و اله از جبرئیل از خداوند آفریده کار است و کمان نمیکنم از تحصیل کنندگان
علوم احدی را که واقف بر اختلاف عقاید مذاهب منتشره شده باشد و در
صمیم باطن خویش جز مذهب امامیه را اختیار کند و هرچند اظهار مذهبی
دیگر از جهت طلب دنیا برای خود نماید زیرا که برای انها مدارس و رباطها
و اوقاف در ازمنه دولت بنی عباس که عقاید مردمانرا بر امامت خودشان
سخت میکردند نهاده شده است و بسیار دیده ام کسانیرا که بمذهب امامیه

متعبد و معتقد بودند و حب دنیا و طلب ریاست مانع بود که مذهب و عقیده
باطن خویش را اظهار و ترویج کنند و بتحقیق دیدم یکی از ائمه حنابله را که گفت من
بر مذهب طریقه امامیه ام گفتم پس چرا بر مذهب حنبلی درس میگوئی گفت در
مذهب شما استرها و مداهنها نیست و نیز مدرس بزرگ شافعیه در زمان
ما چون وفات یافت وصیت نمود که متصدی اطراف در غسل و تجهیز و تکفین
از امامیه باشد و مدفون شود در مشهد حضرت کاظم علیه السلام و شهادت
داده شود که او بر دین امامیه بوده است و بتحقیق اینراست که امامیه بسوی لجاج و تعصب
بر غیر حق نرفته اند بر خلاف مذهب دیگر پس بتحقیق ذکر کرده است غزالی و متولی
و این هر دو امام برای شافعیه بوده اند اینکه تسطیح قبور بر وفق شرع اطهر است
لکن چون روافض شعار خود شان قرار داده اند ما عدول کردیم از تسطیح بسوی
تسنیم و پیشتر ما هم و ذکر کرده است زمخشری و او از ائمه حنفیه است در تفسیر
قول خدای تعالی هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ او خداوندیست که صلوات
و رحمت بر شما میفرستد و ملائکه خدا اینکه جایز است بمقتضای این آیه کریمه
که صلوات فرستاده شود بر هر یک از مسلمانان لیکن چون رافضیان روش را
در ائمه خود شان گرفته اند ما منع نموده ایم و گفته است مصنف هدایه از
علماء حنفیه اینکه مشروع تختم در دست راست لیکن چون رافضه عادت خود
گرفته اند ما تختم را در دست چپ قرار داده ایم و از اینگونه بسیار است پس به بین بسوی
کسانیکه تغییر شریعت را میدهند و تبدیل میکنند احکامیرا که پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله بران وارد شده است و میروند بسوی ضد صواب از روی

بغض

دشمنی و لجاجت که با مردمان امامیه دارند با اجتناب و نفرت داشتن از پیروی ایشان و رجوع
بسوی اقوال ایشان با اینکه ایشان چیزهائی اختراع کرده اند و اقرار دارند که اینها
بدعت در دین است و اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ (و کل ضلالة فی النار) وَكُلُّ ضَلَالَةٍ
مَصِيرُهَا إِلَى النَّارِ هر بدعتی گمراهیست و هر گمراهی پس بدرستی که بازگشت آن بسوی
آتش است و فرموده است مَنْ أَحْدَثَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ وَلَوْ رَدُّوا عَنْهَا
كَرِهَتْهُ نُفُوسُهُمْ وَنَفَرَتْ قُلُوبُهُمْ آنکه احداث کند در دین ما چیزیرا که نیست از آن
دین پس آنچیز باطل و مردود است و اگر صاحبان احداث برگردانیده شوند از آن چیز
مردود و محدث هر آینه کراهت و ناخوش خواهد داشت برگشتن از آن چیز را نفوس
آنها و نفرت خواهد نمود از بازگشت دلهای ایشان چون ذکر خلفاء
در خطبهای ایشان با اینکه ذکر خلفاء در زمان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
و در زمان یکی از صحابه و تابعین و در زمان بنی امیه و در ابتداء دولت عباسیان
بالاجماع در خطبهای ایشان نبوده است بلکه چیزیست که آنرا منصور احداث کرده
که هنگامی که میان او و میانه سادات علویه خلاف و منافرت واقع شد پس گفت
بخدا قسم بینی خود و بینی ایشان را بر خاک میمالم و بزرگی میدهم بر ایشان بنی تیم و بنی عدی را
و ذکر کرد در خطبه خود صحابه را و این بدعت استمرار گرفت تا این زمان و مانند مسح دو پا است
که نص کرده است خدای تعالی در کتاب عزیز خود و فرموده است فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ پس بشوئید روها
و دستهای خود را با آرنجها و مسح کنید سرها و پاهای خود را تا دو برآمدگی پشت پاها
و ابن عباس گفته است عُضْوَانِ مَغْسُولَانِ وَعُضْوَانِ مَمْسُوحَانِ فَغَيَّرُوا فَأَوْجَبُوا

الغسل دو عضو را چو شستن و دو عضو را چون مسح کشیدن پس تغییر دادند
مسح پاها را و واجب قرار دادند شستن را و مانند این متعه که وارد شده است در
قرآن و فرموده است خدای تعالی در متعه حج فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر
من الهدی پس کسیکه بر خوردار و منتفع شود با قبال عمره در قصد کند حج باشد
پس هر چه ممکن است از گاو و شتر و گوسفند قربانی کند و نسخ نمود پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله برادت عمره چون حج قارن گذاشت و فرمود لو استقبلت من
امری ما استدبرت لما سقت الهدی اگر پیشتر دریافته بودم از امر خود آنچه را بعد
دریافتم هرآینه نمیراندم هدی را و فرموده است فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن
فریضة پس هر چه را قرار داد بدیکر ان تمتع و بهره بردارید از زنان پس بدهید مهرهای
ایشان را که واجب است دادن مهر و عمل این متعه حج و متعه نساء استمرار داشت
در زمان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و در مدت خلافت ابوبکر و چندی از خلافت
عمر تا اینکه عمر بر منبر آمد و گفت متعتان محللتان فی عهد رسول الله صلی الله علیه و
آله وانا انهی عنهما واعاقب علیهما دو متعه است که حلال بود در عهد پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله و من نهی میکنم از آن دو متعه و عقاب میکنم کسی را که مرتکب اند
متعه شود و منع کرد ابوبکر میراث فاطمه علیها السلام را پس آنحضرت با ابوبکر فرمود
یا ابن ابی قحافة ترث اباک ولا ارث ابی ای پسر قحافه آیا تو ارث ببری پدرت را و ابری من میراث
پدرم پس ناچار شد ابوبکر در جواب این سخن بروایتی که خود او و در آن روا
تنها است و خود او غریم و مدعی است و صدق بر او حلال است و آن روا
این است که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود نحن معاشر الانبیاء

لا نورث ما ترکناه صدقة ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه میگذاریم
صدقه و خیرات است و حال آنکه قرآن مخالف است این روایت را و خدای تعالی
میفرماید یوصیکم الله فی اولادکم وصیت میکند خدای تعالی شما را درباره
فرزندان شما و خدای تعالی قرار نداده است این حکم را مخصوص با امت سوای
پیغمبر صلی الله علیه و آله و تکذیب میکند ابوبکر همه روایت ایشان را و هم
خدای تعالی فرموده است وورث سلیمان داود و میراث برد سلیمان از داود
و نیز فرموده است حکایت از قول زکریا علی نبینا و آله و علیه السلام وانی
خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و
یرث من آل یعقوب و بدرستی که من میترسم اولیائی را که پس از من وارث من
باشند و بد نزد بنی اسرائیل اند و مال را در غیر رضای تو خرج کنند و هست
زن من نازا بنده پس ببخش برای من از جانب خودت فرزندی که میراث برد از
من و میراث برد از آل یعقوب و چونکه ذکر نمود فاطمه علیها السلام اینکه
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فدک را با و بخشیده است ابوبکر جواب داد
که بیار و از بنده و آزاد گواهی اگر گواهی دهد برای تو پس ام ایمن را آورد
و شهادت داد گفت زنی است و شهادت او مقبول نیست و حال اینکه بتحقیق
روایت کرده اند که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود ام ایمن امرأة من
اهل الجنة ام ایمن زنی است از اهل بهشت پس امیر المومنین سلام الله
علیه آمد و شهادت داد پس گفت هذا بعلک یجره الی نفسه ولا نحکم
بشهادته لک علی شوهر تو است و منفعت را بسوی خود میکشد و ما

حکم نمیکنیم بشهادت او و برای نور و حال آنکه جمیع جمهور اهل سنت روایت کرده‌اند
که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ یَدُورُ مَعَهُ حَیْثُمَا
دَارَ لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ علی با حق است و حق با او است دور میزند
با علی هر جائی که علی دور میزند از یکدیگر جدا نمیشوند تا اینکه وارد شوند بر من در
کنار حوض پس فاطمه علیها السلام بخشم شد و بخانه برگشت و قسم یاد نمود که سخن
و گفتگو نکند تا پدر بزرگوارش را ملاقات نماید و شکایت بسوی آنحضرت برد
پس چون وفات او رسید وصیت نمود علی علیه السلام را که او را در شب دفن
کند و نگذارد هیچیک از ایشان که بر او نماز گذارند و جمهور ایشان روایت کرده‌اند که پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمة اِنَّ اللهَ لَا یَغْضَبُ لِغَضَبِکِ وَیَرْضَی لِرِضَاکِ
ای فاطمه خدای تعالی خشمگین میشود برای خشم تو و خشنودی حاصل میکند برای
خشنودی تو و روایت کرده‌اند جمیع ایشان که آنحضرت فرمود فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی مَنْ
آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَمَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللهَ فاطمه پاره تن من است آنکه آزار رساند
او را آزار رسانیده است مرا و آنکه بمن آزار رساند آزرده نموده است خدا را و
هرگاه این روایت پیکراند در راستی است هر آینه جایز نبود برای او واگذاشتن استر را
که پیغمبر خدای میراث گذاشت و شمشیر و عمامه آنحضرت صلی الله علیه و آله را نزد
امیرالمؤمنین علیه السلام و هر آینه حکم میکرد با میراث را برای امیرالمؤمنین
هنگامی که ادعا کرد آن میراث را عباس و هر آینه ایشان چنان اهل بیتی بودند که
خدای تعالی در کتاب کریم خود ایشان را از رجس و گناه پاک فرموده است و مرتکب
شرع باشند چیزی را که برای ایشان جایز نبوده است زیرا که صدقه برایشان

حرامست و بعد از این امور مال بحرین را نزد ابی بکر آوردند و جابر بن عبدالله
انصاری حاضر بود ابوبکر را گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بمن فرمود
اِذَا أَتَی مَالُ الْبَحْرَیْنِ حَثَوْتُ لَکَ ثُمَّ حَثَوْتُ لَکَ ثُمَّ حَثَوْتُ لَکَ سه مرتبه چون مال
بحرین بیاید میبخشم ترا میبخشم ترا بعد از آن میبخشم ترا بعد از آن ابوبکر گفت پیش
آی و بگیر بشمار آن پس گرفت جابر از بیت مال مسلمانان بدون شاهدی بلکه
بمجرد ادعای خود و تحقیق روایت کرده‌اند تمامی ایشان که پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله درباره ابی ذر فرمود مَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ وَلَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ عَلَی ذِی لَهْجَةٍ
أَصْدَقَ مِنْ أَبِی ذَرٍّ برنداشته است زمین تیره و سایه نیفکنده است آسمان
سبز فام بر صاحب زبانی راستگوتر از ابی ذر و او را صدیق ننامیده‌اند و ابی بکر
را صدیق نامیدند با آنکه وارد نشده است درباره ابی بکر چنین خبری و نامیدند
ابا بکر خلیفه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله با آنکه پیغمبر خدای هیچوقت او را خلیفه
نفرمود چه در حیات خود و چه بعد از رحلتش در نزد ایشان و نامیدند امیر
المؤمنین را خلیفه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله با آنکه پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله آنحضرت را در چندین موطن خلیفه قرار داشت و از جمله خلیفه اش فرمود
در مدینه در موقع غزوه تبوک و فرمود اِنَّ الْمَدِینَةَ لَا تَصْلُحُ اِلَّا بِی وَبِکَ اَمَا
تَرْضَی اَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی بدرستیکه مدینه
سامان نمیپذیرد جز بوجود من یا بوجود تو آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون
از موسی جز اینکه نیست پیغمبری بعد از من و امارت بخشید اسامه را بر لشکری
که در میان ایشان بودند ابوبکر و عمر و آنحضرت صلی الله علیه و آله رحلت نمود و

و اسامه را معزول نفرمود از امارت و او را خلیفه نشناسیدند و چون ابوبکر
امر خلافت شد اسامه بخشم در آمد و گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله مرا بر
تو امارت داد پس که ترا خلیفه بر من کرده است پس ابوبکر و عمر بخانه او رفتند تا
تا او را راضی کردند و در مدت حیات خود او را امیر مینامیدند و نامیدند
عمر را فاروق و امیرالمومنین علیه السلام را نامیدند بدین نام با اینکه پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله در باره اش فرموده هٰذا فاروق امتی یفرق بین الحق
والباطل این است فاروق امت من که جدا میکند میان حق و باطل را و
گفته است ابن عمر نمیشناختیم ما منافقان را در زمان پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله مگر بدشمنی ایشان با علی علیه السلام و نیز داشتند ام عایشه را
بر باقی زنان آنحضرت با آنکه بارها از خدیجه علیها السلام زیاد میفرمود و عایشه
با آنحضرت گفت ذکر خدیجه را زیاد میکنی و خدای تعالی عوض بهتر از او بتو عطا
نموده است فرمود والله ما ابدلنی خیرا منها صدقتنی اذ کذبنی الناس و آوتنی
اذ طردنی الناس و اسعدتنی بمالها و رزقنی الله منها الولد ولم ترزقنی من غیرها
عوض داده نشده ام از خدیجه بهتری از او تصدیق کرد مرا هنگامیکه همه مردم
مرا تکذیب میکردند و جای داد مرا وقتیکه مردمان مرا میراندند و مساعدت
کرد مرا بمال خود و روزی نمود خدای تعالی فرزندان از او و از دیگران روزی نمود
و فاش کرد عایشه راز پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را و گفت پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله باو و انک تقاتلین علیا و انت ظالمة بدرستیکه تو مقاتله
خواهی کرد با علی و حال آنکه تو ستمکار خواهی بود بر او پس از آن مخالفت کرد عایشه

امر خدای تعالی را در قول خدای تعالی وقرن فی بیوتکن و قرار بگیرید در خانهای
خودتان و خروج کرد با گروهی از مردمان که مقاتله کند با علی علیه السلام
بر غیر گناهی زیرا که مسلمانان اجماع کردند بر قتل عثمان و عایشه در هر وقتی
امر بقتل عثمان میکرد و میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا بکشید نعثل را
خدا بکشد نعثل را پس چون خبر قتل عثمان باو رسید فرحناک شد و سؤال
نمود که تصرف نمود خلافت را گفتند علی علیه السلام پس خروج کرد و بخونخواهی
عثمان با آنحضرت قتال نمود پس کدام گناه برای علی علیه السلام بود و چگونه روا داشتند
طلحه و زبیر و غیر ایشان دو تن مطاوعت عایشه را براین اقدام و بکدام روی بداد
میکنند پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را با اینکه یکی از ما اگر غیری با زن او
صحبت کند و زن را از خانه اش بیرون برد و با او مسافرت نماید دشمن تر
مردمان با او میشود و چگونه اطاعت کردند براین جنگ و جوش چندین هزار
از مسلمانان مترجم این دو شعر حمیری را در خاطر داشت که در باره ام المومنین

وشکایت از او هنگام وقعه جمل گفته است

جاءت مع الاشقین فی هودج	تزجی الی البصرة اجنادها
کانها فی فعلها هرة	ترید ان تاکل اولادها

آمد ام المومنین با گروهی از اهل شقاوت و میراند بسوی بصره لشکرهای خود را
گویا او در کردار خود مانند گربه است که میخواهد فرزندان خود را بخورد
تقویت کردند او را در جنگ امیرالمومنین علیه السلام و یاری نمود یک نفر از ایشان
دختر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را هنگامیکه حق خود را از ابوبکر خواست

و بر نخواستند حدیث بیک سخن و نامیدند عایشه را ام المؤمنین و نامیدند
محمد را با این متانت و نه نامیدند برادر او محمد بن ابی بکر را با جلالت قدرش و
قرب منزلتش در نزد پدر و خواهرش عایشه ام المؤمنین خال المؤمنین و
نامیدند معاویه را خال المؤمنین زیرا که خواهرش ام حبیبه بنت ابی سفیان
یکی از زنان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود و خواهر محمد و پدرش نزدیکتر
از خواهر و پدر معاویه بودند باعتقاد ایشان مترجم این قطعه حکیم سنائی را

بمناسبت مینگارد

پسر هند اگر چه خال من است	دوستی ویم بکاری نیست
گر خطی بهر مصطفی بنوشت	بخط و خال اعتباری نیست
در مقامی که شیر یزدانست	بخطش نیز استواری نیست

با آنکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله لعنت نمود معاویه را طلیق پسر طلیق لعین
پسر لعین و فرمود اذا رأیتم معاویة علی منبری فاقتلوه هر گاه ببینید معاویه را
بر منبر من پس بکشید او را و بود معاویه از مؤلفة قلوب ایشان و مقاتله
کرد با علی علیه السلام و حال آنکه آنحضرت چهارم خلفاء و امام برحق بود و
هر که با امام برحق مقاتله کند پس او باغی و ستمکار است و سبب این انحراف جمهور
از محمد بن ابی بکر که او را خال المؤمنین نگفتند محبت و خلوص محمد بن ابی بکر
بعلی علیه السلام و مفارقتش از پدرش بود و دشمنی او با معاویه برای
علی علیه السلام و محاربه در خدمت آن بزرگوار و نامیدند معاویه را کاتب
وحی با آنکه کلمه از وحی ننوشت بلکه برای آنحضرت مینوشت رسائل و در خدمت

پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله چهارده نفر بودند که وحی الهی مینوشتند شخص و
مخصوص و نزدیک تر ایشان با آنحضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بود با آنکه
معاویه همواره در شرک میزیست در مدت بعثت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
که تکذیب بوحی میکرد و استهزاء بشرع الهی مینمود و در روز فتح مکه دیدن بود و
طعنه بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله میزد و پدرش صخر بن حرب مینوشت
او را بقبول اسلام ملامت مینمود و میگفت ابیاتی بدین مضمون که باو مینوشت

یا صخر لا تسلمن طوعا فتفضحنا	بعد الذین ببدر اصبحوا فرقا
جدی و خالی و عم الام یا لهم	قوما و حنظلة المهدی لنا الارقا
فالموت اهون من قول الوشاة لنا	خلی ابن هند عن العزی اذا فرقا

ای صخر ایمان بخدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله از روی رغبت میاور که ما را
رسوا میکنی بعد از آنکه اینکه در بدر پاره پاره شدند پدر مادر من و دائی
من و عموی مادر من بودند ای حسرت برای ایشان که چه قومی بودند و حنظله
که بخوابی شبان برای ما هدیه نهاده است پس مرگ برای ما بهتر از قول سخن
چینان است برای ما که بگویند معاویه پسر هند عزی را از پرستش خود بواسطه
ترس و بیم واگذاشت و فتح در ماه رمضان بود سال هشتم از قدوم پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله بمدینه و معاویه در آن وقت مقیم بر شرک خود
بود و فرار از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود زیرا که آنحضرت خون او را
هدر فرموده بود پس گریخت بسوی مکه و چون در آنجا برای خود پناهی نیافت
از روی اضطرار بسوی آنحضرت برگشت و عرض اسلام کرد و اسلام او قبل از

رحلت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله پنجاه بود و خود را بر عباس طرح کرد
و عباس از آنحضرت مسئلت نمود و آنحضرت از او عفو فرمود از آن پس شفاعت
کرد که آنحضرت شرفیاب او را زمانی دارد و در شمار کاتبش مقرر نماید پس آنحضرت
اجابت فرمود و او را یکی از چهارده نفر قرار داد پس چه قدر حصه و بهره او از
کتابت در این مدت بوده است هر گاه مسلم داریم که او کاتب وحی بوده تا استحقاق
این صفات بهم رساند از دون غیر خودش با اینکه زمخشری از مشایخ حنفیه
در کتاب ربیع الابرار ذکر کرده است که چهار نفر ادعا میکردند که معاویه
فرزند ایشان است با اینکه از جمله کتبه وحی ابن ابی سرح بود و او تا دنیا بشرک
پذیرفت و در باره او نازل شده است وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ صَدْرَهُ بِالْكُفْرِ صَدْرًا
فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ولکن هر که بگشاید بکفر سینه
خود را پس بر ایشان است غضبی از جانب خدای و بر ایشان است عذاب
بزرگ و روایت کرده است عبد الله بن عمر که خدمت پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله رسیدم و از آنحضرت شنیدم که میفرمود يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ يَمُوتُ
عَلَى غَيْرِ سُنَّتِي وارد میشود بر شما مردی که بر غیر سنت من خواهد مرد پس معاویه
وارد شد و ایستاد در وقتی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که از آن خطبه
فرماید پس معاویه دست پسر خود یزید را گرفت و بیرون رفت آنحضرت
فرمود لَعَنَ اللَّهُ الْقَائِدَ وَالْمَقُودَ أَيُّ يَوْمٍ يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ مُعَاوِيَةَ ذِي
الْأَسَاهِ خدای تعالی از رحمت خود دور دارد جلوکش و کشیده شونده را
چه سخن روزی است برای این امت از معاویه صاحب بدی و بدکاری

و معاویه برای فتنه در جنگ با علی علیه السلام و بسیاری از نیکان اصحاب پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله عرضه هلاک و دمار ساخت و بر علی علیه السلام در
منابر لعنت و مستمر داشت سب آنحضرت را در مدت هشتاد سال تا عمر بن عبد
العزیز سب آنحضرت را برانداخت و معاویه حضرت حسن علیه السلام را زهر خورانید
و بشهادت رسانید یزید پسر معاویه مولای ما حضرت حسین علیه السلام را شهید کرده
زنان حرم آنحضرت را غارت نمود و جد او ابو سفیان دندان مبارک پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله را شکست و مادر معاویه جگر حمزه عم پیغمبر خدای صلی الله علیه و
آله را خورد مترجم این قطعه را از حکیم سنائی [illegible]

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او در دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد	لعن الله یزیدا و علی آل یزید

و نامیدند خالد بن ولید را سیف الله از روی دشمنی و حسد با امیر المؤمنین علیه
السلام که سزاوار این اسم آنحضرت است زیرا که بشمشیر آنحضرت کشته شدند کفار و
بواسطه جهاد آنحضرت قواعد دین استوار گردید و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
در باره اش فرمود عَلِيٌّ سَيْفُ اللَّهِ وَسَهْمُ اللَّهِ علی شمشیر و تیر خداست و علی علیه السلام
در منبر فرمود أَنَا سَيْفُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَرَحْمَتُهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ منم شمشیر خدای
بر دشمنانش و رحمت خدای بر دوستانش و خالد همواره دشمن پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله بود و آنحضرت را تکذیب مینمود و سبب قتل مسلمانان در روز

احد و شکستن دندان مبارک پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و شهادت حضرت
حمزه عم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او شد و چون پشت گرمی باسلام یافت پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله او را بعد باخذ صدقات بنی خذیمه مامور فرمود و خیانت
و مخالفت امر آنحضرت نمود و آنحضرت در میان اصحاب خویش بر پای خواست و خطبه
بانکار خالد بیان برد و دستها بسوی آسمان برداشت تا دیده شد سفیدی هر دو
زیر بغل آنحضرت و فرمود اللهم انی ابرء الیک مما صنع خالد ای خداوند من
بیزارم و بیجرم از آنچه خالد کرده است پس از آن امیر المؤمنین را بسوی خالد فرستاد
که تلافی تعدیات خالد را نماید و امر فرمود که رضای قوم را بعمل آورد و بانجام
رساند و چون پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رحلت نمود ابوبکر خالد را بقتال
اهل یمامه که کیل داشت و از ایشان بکشتار بود و بیست تن بقتل آورد با وجود انتساب ایشان
باسلام و مالک بن نویره را که مردی مسلمان بود کشت و هم در آن شب با زن او
جمع خبر کرد و نامیدند بنی حنیفه را اهل رده زیرا که ایشان زکوة خود را حمل
بسوی ابی بکر نکردند و ایشان امامت او را اعتقاد نبودند و خالد خونها و مالها
ایشان را حلال نمود تا انکار کرد عمر بر او پس نامیدند بنی حنیفه را مانع الزکوة
و مرتد و نامیدند آنانکه خونهای مسلمانان را حلال کردند و با امیر المؤمنین
محاربه کردند مرتد با اینکه ایشان شنیده بودند قول پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله را که فرمود یا علی حربک حربی و سلمک سلمی ای علی جنگ با تو جنگ با من است
و صلح با تو صلح با من و محارب پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله کافر است بالاجماع
و بتحقیق خوب گفته است یکی از فضلا در قول خود که میگوید بدتر از شیطا

کسی است که پیشی گرفته است طاعت کننده شیطان را و جاری شده شیطان
با او در میدان معصیت و سرکشی او و شک نیست در میان علماء که
ابلیس ملائکه بود و عرش را شش هزار سال بنیهای حمل مینمود و چون خدای
تعالی آدم علی نبینا و آله و علیه السلام را خلعت خلافت پوشانید و او را در زمین
خلیفه قرار داد شیطان را بسجود او امر فرمود پس استکبار نمود و در خور طرد
و لعن آمد و معاویه همواره در شرک و پرستش بتان بود تا اینکه اسلام
آورد بعد از ظهور و غلبه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بر دین پس از آن
استکبار از طاعت خدای تعالی کرد دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام
که آنحضرت امام بحق بود و تمام مسلمانان با آنحضرت بیعت نمودند بعد از
عثمان و آنحضرت بر جای خود قرار گرفت پس معاویه بدتر از شیطان بود
و زبونند بعضی از ایشان در تعصب تا معتقد شدند امامت یزید
پسر معاویه را با وجود آنچه صادر شد از او از افعال و امور قبیحه از قبیل
شهادت حضرت حسین علیه السلام و غارت اموال آنحضرت و اسیر کردن
حرم آن بزرگوار و دوره دادن ایشان را در بلاد بر شتران بی جهاز و مولانا زین العابدین
را هر دو دست در غل بست و اکتفا نکردند بقتل حسین علیه السلام تا اینکه
و سینه آن بزرگوار را بسم ستور در هم شکستند و سرهای آنحضرت و
اصحابش را بر نیزه نمودند با اینکه مشایخ ایشان روایت کرده اند که روز قتل
حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و ذکر کرده است ابن حجر رافعی
در وجیزه ذکر کرده است ابن سعد در طبقات که سرخی در آسمان از ابتداء

روز شهادت حسین در آسمان ظاهر شده است و دیده نشده بود قبل از آن و
گفته است بزرگ برداشته نشد سنگی در دنیا جز آنکه در زیر آن خون تازه بود و
بارید آسمان باران خونینی که اثرش در جامهها باقی میماند تا مدتی که پاره میشد و گفته
است که باقی نماند احدی از آنانکه مقاتله با حسین علیه السلام کردند مگر آنکه مورد
عذاب الهی گردید یا بقتل یا کوری یا سیاه رویی یا زوال ملک در زمانی اندک و بود
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که وصیت میفرمود مسلمانان را در باره دو فرزند
خود حسن و حسین علیهما السلام و با اصحاب خویش میفرمود هؤلاء ودیعتی عندکم
ایشان امانت منند در نزد شما و فرو فرستاده است خدای تعالی قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ
اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی بگو ای پیغمبر نمیخواهم از شما در تبلیغ احکام الهی مزدی جز
دوستی در حق خویشان خود و توقف ورزیده اند کسانیکه یزید را امام نیکو سند
در لعن یزید با آنکه یزید در نزد ایشان بسبب قتل حسین علیه السلام و غارت حرم
آنحضرت ظالم است و فرموده است خدای تعالی اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظَّالِمِیْنَ
آگاه باشید که دوری از رحمت خدا ظالمان راست و ابو الفرج ابن جوزی از شیوخ حنابله
روایت کرده است که گفته وحی فرمود خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه
و آله اِنِّی قَتَلْتُ بِیَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا سَبْعِیْنَ اَلْفاً وَ اِنِّی قَاتِلٌ بِابْنِ بِنْتِکَ فَاطِمَةَ سَبْعِیْنَ
اَلْفاً وَ سَبْعِیْنَ اَلْفاً من کشتم بخون یحیی بن زکریا هفتاد هزار را و میکشنده ام
بخون فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار را و حکایت کرده است
سدی از فضلای ایشان که فرود آمدیم بکربلا و با من بود طعام برای تجارت
پس فرود آمدیم بر مردی در شام در نزد او و صرف کردیم و ذکر حسین علیه السلام

بمیان

بمیان آوردیم و گفتیم شریک نشد در خون آنحضرت احدی جز آنکه ببدترین مردنی
هلاک شد پس مردی گفت چه قدر دروغ میگویید من شریک در خون
او شدم و در میان کسانی بودم که او را کشتند و آسیبی بمن نرسیده است
سدی گفته است که چون شب بپایان رسید فریاد ها شنیدیم پرسیدیم که
چه واقعه ایست گفتند آنمرد برخواست که اصلاح چراغ نماید انگشت او سوخت
و سرایت ببدن او نمود و بدن او نیز سوخته شد و گفته است سدی قسم
بخدا او را دیدم که همانا انگشت شده بود و مهنا ابن یحیی سؤال نمود از
احمد بن حنبل از یزید گفت او آنکسی است که کرد آنچه کرد گفتم چه کرد گفت
مدینه را غارت کرد صالح پسر احمد روزی پدر را گفت که مردمان ما را
بدوستی یزید منسوب میدارند گفت ای فرزند آیا دوست میدارد
یزید را کسی که ایمان بخدای و روز قیامت آورده باشد گفتم او را لعنت
نمیکنی گفتم چگونه لعن نکنم کسیرا که خدای تعالی در کتاب کریم خود او را لعنت
نموده است گفتم لعن یزید در کدام آیه است گفت در قول خدای تعالی
فَهَلْ عَسَیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا اَرْحَامَکُمْ اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ لَعَنَهُمُ
اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَ اَعْمٰی اَبْصَارَهُمْ پس آیا متوقع هستید شما ای اهل نفاق
که اگر متصدی امر مردمان شوید و حاکم ایشان گردید اینکه تباهی و فساد
کنید در زمین و قطع نمایید ارحام خود را یعنی ببرید از خویشان خود تان
این گروه آنانند که لعنت کرد ایشان را خدای پس کر نمود ایشان را و کور کرد
چشمهای ایشان را پس آیا میباشد فسادی بزرگتر از قتل و غارت مدینه

در مدت سه روز واسیری ایشان و قتل بسیاری از وجوه و اعیان بلاد از
قریشیان و انصار و مهاجران که عدد شان بهفتصد میرسید و قتل
کسانیکه شناخته نشدند از آزادگان و بندگان و زنان معادل ده هزار
نفر و غوطه ور شدند مردم در خونها تا خون بقبر پیغمبر خدای صلی الله
علیه واله برگشت و روضه و مسجد پر از خون گردید و بعد از آن منجنیق
بر کعبه نهاد و کعبه را خراب کرد و سوخت و پیغمبر خدای صلی الله علیه واله فرموده
است ان قاتل الحسین فی تابوت من نار علیه نصف عذاب اهل الدنیا وقد شدت
یداه ورجلاه بسلاسل من نار منکسا فی النار حتی یقع فی قعر جهنم وله ریح یتعوذ
اهل النار الی ربهم من شدة ریحه وهو فیها خالد ذائق العذاب الالیم کلما نضجت
جلودهم بدل الله لهم الجلود حتی یذوقوا العذاب لا یفتر عنهم ساعة ویسقی من حمیم
جهنم الویل لهم من عذاب الله عز وجل یعنی بدرستیکه کشنده حسین علیه السلام در
تابوتی از آتش است و بر اوست نصف عذاب اهل دنیا و بسته شده است دو دست
او و دو پای او بزنجیرهای از آتش سرنگون گشته است در آتش تا فرو افتد در
قعر جهنم و برای او بادیست که پناه میجویند اهل آتش بسوی پروردگار خود از گند و عفونت
باد او و او در جهنم همیشگی است و چشنده عذاب درد آورنده است که هر گاه
پخته شود پوستهای ایشان بدل کند خدای تعالی برای ایشان پوستها تا ایشان بچشند
عذاب را که ساعتی سست نمیگردد و مینوشند از آب جوشنده جهنم وای برای ایشان از
عذاب خدای عز و جل و فرموده است پیغمبر خدای صلی الله علیه واله اشتد
غضب الله وغضبی علی من اراق دم اهلی وآذانی فی عترتی یعنی سخت است خشم خدا

وخشم من بر کسیکه بریزد خون خانواده مرا و بیازارد مرا در اهل خانه من پس باید
نظر کند عاقل که کدام یک از این دو فریق سزاوارتر بامامت است آنکسانیکه تنزیه کرده اند
خدای تعالی را از صفات ناشایست و ملائکه را و اولیا را پاک داشته اند و شرع مطهر را
از مسائل ردیه دیگر و باطل شناخته اند نماز را باعمال و ترک صلوات و طلب
رحمت بر امامان و پیشوایان خود شان علیهم الصلوة والسلام و یا گروهی که ضرار
امامان خود با آنکسانیکه بصدیت و عصبیت اهل این طریقه در شبهه رفته اند
و بر مخالفان ایشان اخبار عقیده نموده اند **وجه ششم** بدرستیکه فرقه امامیه
چون دیدند فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و کمالاتی که بیرون از شمار است مؤالف
و مخالف روایت کرده اند و دیدند جمهور عامه را که از خبر آنحضرت در باره صحاح
مطاعن بسیار نقل کرده اند و نقل نکرده اند نسبت بآنحضرت طعنی را البته پیروی قول
آنحضرت را نموده اند و او را برای خویش امام قرار داده اند و واگذاشتند غیر آنحضرت را
در جاییکه جمهور نسبت بکسانیکه اعتقاد بامامت ایشان نموده اند نقل روایات
از مطاعن کرده اند که طعن در امامت ایشان است و ما ذکر میکنیم چیزی اندک را از
آنچه صحیح است و نقل کرده اند آنها را در کتابهای خود شان که محل اعتماد ایشان است تا در
روز قیامت بر ایشان حجت باشد **و از جمله** چیزیکه روایت کرده است ابو الحسن
اندلسی در جمع بین صحاح سته از موطا مالک و صحیح مسلم و بخاری و سنن ابی داود
و صحیح ترمذی و صحیح نسائی از ام سلمه زوجه پیغمبر خدای صلی الله علیه واله
اینکه قول خدای تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا یعنی بدرستیکه اراده کرده است خدای تعالی که زائل کند از شما گناه و پلیدی

را ای خانواده پیغمبر و پاک کند شما را پاک کردنی نازل شد در خانهٔ من و من نشسته بودم
در در پس گفتم ای پیغمبر خدای آیا نیستم من از اهل بیت فرمود إنّكِ على خيرٍ إنّكِ
إنّكِ من أزواج النبيّ یعنی بدرستیکه تو بخیری بدرستیکه تو از زنان پیغمبر خدایی
ام سلمه گفته است در خانهٔ پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام پس پوشید آنحضرت ایشان را بکسائی و گفت اللّهمّ هؤلاء
أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيرا ای خداوند من اینانند خانوادهٔ
من پس ببر از ایشان پلیدی شک را و پاک دار ایشان را پاک داشتنی و همچنان
روایت کرده است احمد بن حنبل و گفته است در قول خدای تعالی إذا ناجيتم
الرسول فقدّموا بين يدي نجواكم صدقة چون سرگوشی کنید با پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله مقدم دارید پیش از گفتن خود تصدق دادن بمستحقان را
از صدقه دادن بهتر است برای شما گفته است امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه
ما عمل بهذه الآية غيري وبي خفّف الله تعالى عن هذه الأمّة أمر هذه الآية جز من
کسی عمل باین آیه ننمود و بسبب من تخفیف داد خدای تعالی از این امت امر این آیت را
و از محمد بن کعب القرظی است که گفته است طلحة بن شیبه از بنی عبد الدار و عباس
ابن عبد المطلب و علی بن ابیطالب علیه السلام بر یکدیگر مفاخرت کردند پس
طلحة بن شیبه گفت با من است کلید کعبه و اگر بخواهم شب در کعبه بپایان میبرم
عباس گفت منم صاحب سقایه و قیام بامر آن و اگر بخواهم شب را در مسجد بیتوته میکنم
و فرمود علی علیه السلام و ما أدري ما تقولان لقد صلّيت إلى القبلة ستّة
أشهر قبل الناس و نمیدانم چه میگویید هر آینه من نماز گذاشتم شش ماه بسوی قبله

پیشتر از مردمان پس فرو فرستاد خدای تعالی أجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة
المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستوون عند الله
والله لا يهدي القوم الظالمين آیا قرار دادید آب دادن حاجیان و آبادان داشتن
مسجد الحرام مانند کسی است که ایمان بخدای و روز قیامت آورده و جهاد
در راه خدا کرده است هرگز برابری نتوانند و خدا هدایت نمیکند مردمان
ستمکار را و از جمله چیزی است که روایت کرده است احمد بن حنبل از انس
ابن مالک که گفتیم بسلمان از پیغمبر خدای سؤال کند که وصی او کیست سلمان
عرض کرد ای پیغمبر خدای کیست وصی تو فرمود یا سلمان من كان وصيّ
موسى ای سلمان وصی موسی که بود عرض کرد یوشع بن نون گفته است سلمان
که آنحضرت فرمود وصيّي ووارثي ومن يقضي ديني وينجز وعدي عليّ بن
ابي طالب وصی من و وارث من و کسی که وعده مرا بانجام رساند علی بن ابیطالب
سلام الله علیه و از ابن مریم است از علی علیه السلام که فرمود انطلقنا أنا
والنبيّ صلى الله عليه وآله حتّى أتينا الكعبة فقال لي رسول الله صلى الله
عليه وآله اجلس فصعد على منكبي فذهبت لأنهض به فرأى منّي ضعفًا
فنزل وجلس لي نبيّ الله وقال اصعد على منكبي فصعدت على منكبيه فنهض بي
قال فإنّه يخيّل إليّ أنّي لو شئت لنلت أفق السماء حتّى صعدت على البيت
وعليه تمثال من صفر أو نحاس فجعلت أزاوله عن يمينه وعن شماله و
بين يديه ومن خلفه حتّى إذا استمكنت منه قال لي رسول الله صلى الله
عليه وآله اقذف به فقذفت به فتكسّر كما تتكسّر القوارير ثمّ نزلت أنا

وَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَنْتَسِخُ نُوراً بِالْبُيُوتِ حَسَنَةٌ اَنْ نُعْبَأَ سَا
اَحَدٌ مِنَ النّاسِ پس رفتیم من و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله تا آمدیم بکعبه پس
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود بنشین پس برشد بر شانهٔ من پس خواستم
بردارم آنحضرت را در من اثر ضعف مشاهده فرمود و فرود آمد و نشست و فرمود
بر شانهٔ من برآی پس بر شانهٔ آن بزرگوار برآمدم و با من برخواست و چنان یافتم
که دست بر افق آسمان یافتم پس بر خانه برآمدم و بتی از روی و مس بر آن بود از
اطرافش برآمدم تا دست بر آن یافتم آنحضرت فرمود بینداز او را پس او را فرو انداختم
و در هم شکست چنانکه آبگینه در هم شکند پس از آن از خانه فرود آمدم و من
و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روانه شدیم و میدویدیم تا بجای نهاد رسیدیم و
از بیم آنکه مردم ما را ببینند بجای نهاد درآمدیم و پنهان شدیم و از معقل بن
یسار است که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام فرمود اَلَا
تَرْضَيْنَ اَنْ زَوَّجْتُكِ اَقْدَمَ اُمَّتِي سِلْماً وَاَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَاَعْظَمَهُمْ حِلْماً آیا خشنود
نیستی که شوهرت پیشترِ امت مراست از جهت اسلام و بیشتر ایشان است از جهت
علم و بزرگتر ایشان است از بابت حلم و از ابی لیلی است که گفته است پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله فرمود اَلصِّدِّيقُونَ ثَلَاثَةٌ حَبِيبٌ النَّجَّارُ مُؤْمِنُ آلِ يس الَّذِي قَالَ يَا قَوْمِ
اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ وَحِزْقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ الَّذِي قَالَ اَتَقْتُلُونَ رَجُلاً اَنْ يَقُولَ
رَبِّيَ اللّٰهُ وَعَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ وَهُوَ اَفْضَلُهُمْ راست مردان سه نفرند حبیب نجار مؤمن
آل یس که گفت ای قوم پیروی و اطاعت کنید پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را
و حزقیل مؤمن آل فرعون که گفت آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار

من خدا است و علی بن ابیطالب علیه السلام افضل ایشان است و از
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود
اَنْتَ مِنِّي وَاَنَا مِنْكَ تو از منی و من از توام و از عمر بن میمون است که گفت برای علی ده
خصلت است که نیست بر غیر او اول که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله درباره او فرمود
لَاَبْعَثَنَّ رَجُلاً لَا يُخْزِيهِ اللّٰهُ اَبَداً يُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ هر آینه برمی انگیزم مردی را که زیان نداده است او را خدای دوست میدارد خدای و پیغمبر
و خدای و پیغمبر او را دوست میدارند پس سر برآوردند کسانیکه سر برآوردند
پس فرمود اَيْنَ عَلِيٌّ کجاست علی گفتند در کار دستاس است و آرد میکند فرمود
آیا نیست یکی از شما که او را دعوت کند گفته است پس علی آمد و چشم او درد ناک بود و
کمتر میتوانست دید گفته است پس آب دهان مبارک بر دو چشم او چکانید و
بعد از آن دو یا سه مرتبه جنبش داد و با و عطا فرمود گفت علی علیه السلم
صفیه دختر حیی را بخدمت آنحضرت آورد و گفته است بعد از آن مامور فرمود
آنحضرت ابا بکر را با سورهٔ برائه پس گسیل نمود علی علیه السلام را از پی ابی بکر و
که سورهٔ برائه را از دست او گرفت و آنحضرت فرمود لَا يَذْهَبُ بِهَا اِلَّا رَجُلٌ مِنِّي
وَاَنَا مِنْهُ نباید بر دسورة را مگر مردی که او از من است و من از اویم سیم و گفته
است آنحضرت بنی اعمام خود فرمود اَيُّكُمْ يَتَوَلَّانِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ کدام یک از شما
دوست میدارید مرا در دنیا و آخرت گفته است علی علیه السلام با ایشان
نشسته بود و همه ابا کردند پس علی علیه السلام گفت اَنَا اُوَالِيكَ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ من دوست میدارم ترا در دنیا و آخرت پس او را واگذاشت و روی

مبارک بمردی از ایشان آورد و فرمود ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة پس ابا
کردند علی علیه السلام عرض کرد انا اولیک فی الدنیا والآخرة من ترا دوست
میدارم در دنیا و آخرت پس آنحضرت فرمود انت ولیی فی الدنیا والآخرة تو دوست
منی در دنیا و آخرت **چهارم** گفته است علی اول من اسلم من الناس بعد خدیجة
علی اول کسی است که اسلام آورد بعد از خدیجه **پنجم** گفته است که رفت
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله جامه خود را بر علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام و فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا بدرستیکه میخواهد خدای که ببرد از شما ای خانواده رسالت
پلیدی گناه را و پاک دارد شما را پاک داشتنی **ششم** گفته است و فروخت علی
علیه السلام جان خود را و پوشید جامه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را
پس خوابید در بستر آنحضرت و مشرکان سنگ بروی می افکندند **هفتم** گفته
است و بیرون آمد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بغزوة تبوک پس
علی علیه السلام عرض کرد اخرج معک آیا در خدمت بیرون شوم
فرمود لا نه پس علی علیه السلام گریست آنحضرت فرمود اما ترضی ان تکون
منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست نبی ولا ینبغی ان اذهب الا و انت
خلیفتی فی المدینة آیا خشنود نیستی که از من بجای هرون از موسی باشی
و سزاوار نیست که من بسفر روم جز اینکه تو در مدینه جای نشین من باشی
هشتم گفته است و فرمود بعلی علیه السلام انت ولیی فی کل مؤمن من
بعدی تو ولی و خلیفه من هستی در حق هر مؤمنی بعد از من **نهم**

گفته است و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود سدوا ابواب المسجد غیر باب
علی ببندید درهای خانها را که از مسجد باز میشود جز در خانه علی علیه السلام
گفته است پس باید داخل شود علی بمسجد در حالت جنابت و مسجد راه اوست و جز
آن راهی برای او نیست **دهم** و گفته است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
من کنت مولاه فهذا علی مولاه کسیکه من اولی بتصرف در باره او هستم علی اولی
در باره اوست و از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایت شده است که بعد از آنکه
ابابکر را با سورة برائت بسوی اهل مکه و سه منزل قطع نمود پس بعلی علیه السلام
فرمود الحقه فرده و بلغها انت خود را بابوبکر برسان و او را برگردان و سورة
برائت را خودت بلاغ نمای پس علی علیه السلام آن کار را بپایان برد و چون ابوبکر
بحضرت باز آمد گریست و گفت ای پیغمبر خدای آیا چیزی در باره من حادث شده است
فرمود لا ولکن امرنی ربی الا یبلغه الا انا او رجل منی نه ولکن امر فرمود مرا پروردگار
من اینکه تبلیغ نکند آنرا جز من یا مردیکه از من باشد **یازدهم** گفته است که روایت کرده
است ابوالخطیب خوارزم از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی لو ان عبدا
عبد الله عز و جل مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل
الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما
ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها ای علی اگر بنده پرستش کند خدای
عز و جل را آن مقدار از زمان که قیام نمود نوح در میان قوم خود و برای او
باشد مانند کوه احد از زر و آنرا در راه خدای انفاق کند و عمر دراز یابد تا افزاید
حج در هزار سال بگذارد پس از آن کشته شود در راه خدای در میان صفا

و مرو در حالیکه مظلوم است بعد از آن تو ای علی دوست نداشته باشد

نمیبویند بوی بهشت را و داخل بهشت نمیشود   مردی سلمان را گفت چه استوار است

دوستی تو با علی علیه السلام گفت از پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود

من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی انکه علی را دوست دارد بتحقیق

مرا دوست داشته است و انکه علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است   و

از انس است که گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله خلق الله تعالی من نور

وجه علی بن ابی طالب سبعین الف ملکا یستغفرون لمحبیه الی یوم القیامة خدای

تعالی افریده است از نور روی علی بن ابی طالب هفتاد هزار فرشته که از خدای امرزش

میخواهند برای دوستان انحضرت تا روز قیامت   و از ابن عمر است که گفت فرمود

پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله من احب علیا قبل الله عنه صلوته وصیامه وقیامه

واستجاب دعائه الا ومن احب علیا اعطاه الله تعالی بکل عرق فی بدنه مدینة

فی الجنة الا ومن احب ال محمد امن من الحساب والمیزان والصراط الا ومن مات علی حب

ال محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء الا ومن ابغض ال محمد جاء یوم القیمة

مکتوبا بین عینیه ایس من رحمة الله   انکه دوست دارد علی را قبول میکند خدای

تعالی نماز او را و روزه او را و طاعت او را و باجابت میرساند دعای او را آگاه باشید

وانکه دوست دارد علی را میبخشد او را خدای تعالی بهر رگی که در تن اوست شهری در

بهشت آگاه باشید و کسی که دوست دارد ال محمد را ایمن میگردد از حساب و میزان

و صراط آگاه باشید وانکه بمیرد بر دوستی ال محمد پس من کفیل اویم به بهشت

با انبیاء خدای تعالی و انکه دشمن دارد ال محمد صلی الله علیه و اله را میاید در روز

قیامت نوشته شده است در پیشانی او که این مایوس از رحمت خدای تعالی است انتهی

واز عبدالله بن مسعود است که گفت از پیغمبر خدای شنیدم که فرمود   من زعم

انه امن بی وبما جئت به وهو مبغض علیا فهو کاذب لیس بمؤمن کسیکه گمان میکند

که ایمان بمن وانچه اورده ام اورده است و او دشمن باشد علی علیه السلام را

پس او دروغگو است و نیست مؤمن   و از ابی برزه است که گفت فرمود پیغمبر

خدای صلی الله علیه و اله وما نشسته بودیم در یکی از روزها   والذی نفسی

بیده لا یزول قدم عبد یوم القیامة حتی یسئله تبارک وتعالی عن اربع عن

عمره فیما افناه وعن جسده فیما ابلاه وعن ماله مما اکتسبه وفیما انفقه وعن حبنا

اهل البیت   قسم بخداوندیکه جان من در قبضه قدرت اوست جنبش نکند گام

بنده در روز قیامت تا سؤال نماید خدای تعالی از چهار چیز از عمر او که از چه قدر

باخر رسانیده و از تن او که از را در چه پیر و کهنه نموده است و از مالش که از

از کجا فراهم اورده و در چه صرف کرده است و از دوستی ما خاندان عمر

گفت چه چیز است نشان حب شما بعد از شما پس دست بر سر علی علیه السلام

نهاد و فرمود ان حبی بعدی حب هذا   بدرستیکه مهر و دوستی من بعد از من

مهر و دوستی این است   و از عبدالله بن عمر است که گفت از پیغمبر خدای صلی الله

علیه و اله شنیدم و از انحضرت سؤال شد که بکدام لغت و زبان پروردگار تو در

شب معراج با تو سخن فرمود فرمود خاطبنی بلغة علی فالهمنی ان قلت یا رب

خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لا کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا

اوصف بالاشیاء خلقتک من نوری وخلقت علیا من نورک فاطلعت علی

بسرّ فهمتك فليك احبّ من علي بن ابي طالب عليه السلام فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ
قلبك سخن فرمود پروردگار من با من بزبان علي عليه السلام پس الهام نمود
که گفتم ای پروردگار من تو مخاطبه بزبان علي با من کردی پس فرمود ای احمد
من چیزی هستم نه مانند چیزهای قیاس نمودن نمیشوم و از صفات
اشیاء منزّهم تو را از نور خود آفریدم و آفریدم علی را از نور تو پس بر پنهانی
دلت مطّلع شدم و در دلت از علي بن ابیطالب دوست تری نیافتم پس سخن با او
بزبان تو کردم تا دلت آرام گیرد و اطمینان پذیرد و از ابن عباس است که گفت
فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله لو انّ الرّیاض اقلام و البحر مداد و الجنّ
حسّاب و الانس کتّاب ما احصوا فضائل علي بن ابیطالب علیه السلام اگر
شاخهای درختان قلم شوند و دریاها مداد شوند و جنّ حاسبان باشند و اناسی
نویسندگان گردند نتوانند فضائل علي بن ابیطالب را بشمار در آورند و
باز اسنادا است که گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله انّ الله
تعالی جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرّا بها غفر
الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل
الملائکة یستغفرون له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من
فضائله غفر الله له الذّنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب
من فضائله غفر الله له الذّنوب التی اکتسبها بالنّظر ثمّ قال النّظر الی وجه
امیر المؤمنین علي بن ابیطالب علیه السلام عبادة و ذکره عبادة لا یقبل
الله ایمان عبد الّا بولایته و البرائة من اعدائه بدرستیکه خدای تعالی

قرار داده است برای برادر من علي علیه السلام فضائلی بیرون از شمار از جهت
بسیاری پس هر که ذکر کند فضیلتی از فضائل او را در حالتیکه اقرار بآن داشته
باشد بیامرزد خدای تعالی برای او آنچه پیش از آن گناه کرده باشد یا پس از آن کند
و اگر بنویسد فضیلتی از فضائل او را ملائکه همواره استغفار و طلب آمرزش
برای او کنند مادامی که رسم و نشانی از آن کتابت بپاید و اگر بشنود فضیلتی
از فضائل او را خدای تعالی بیامرزد برای او گناهانیرا که بشنیدن اندوخته
و اگر نظر نماید بکتابی از فضائل او خدای تعالی بیامرزد گناهانیرا که بچشم کسب
نموده است پس از آن فرمود دیدن بروی علي بن ابیطالب علیهما السلام
عبادتست قبول نمیفرماید خدای تعالی ایمان هیچ بنده را جز بدوستی و بیزاری
از دشمنانش و از حکیم است از پدر او از جدش از پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله که فرمود لمبارزة علي لعمرو بن عبد ودّ یوم الخندق افضل من عمل امّتی الی
یوم القیامة مقابله کردن علي علیه السلام با عمرو بن عبد ود در روز خندق
افزونتر است از ثواب عمل امت من تا روز قیامت و از سعد بن ابی وقاص است که
گفت امر کرد معاویة بن ابی سفیان سعد را بدشنام پس ابا کرد گفت چه چیز ترا منع
کرد که ابا از سبّ او نمایی گفت سه چیز که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود
و باین جهت هرگز دشنام نمیدهم او را و هر آینه هرگاه یکی از آنها مرا باشد
خوشتر است برای من از شتران سرخ موی اول که شنیدم از پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله که بعلی علیه السلام میفرمود و او را خلیفه میگذاشت هنگام
غزوت بعضی از غزوات پس علی علیه السلام بآنحضرت عرض کرد تخلّفنی مع النّساء

والصّبیان مرا با زنان وکودکان میگذاری پس آنحضرت فرمود یا علیّ اما ترضی
ان تکون منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی ای علی آیا رضا نمیدهی
که از من بجای هرون از موسی باشی جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست دوّم نیز
وشنیدم در روز خیبر که آنحضرت فرمود لاعطینّ الرّایة غدًا رجلًا یحبّ الله
ورسوله ویحبّه الله ورسوله هر آینه فردا علم را بمردی دهم که خدای و پیغمبرش را
دوست دارد و خدا و پیغمبرش او را دوست دارد گفته است پس کرده تنها کشیدیم
و آنحضرت فرمود ادعوا الیّ علیًّا بخوانید علی را بسوی من پس علی علیه السّلام آمد
و چشم او درد ناک بود آنحضرت آب دهان مبارک بر دیده گان شریف چکانید و رایت را
باو داد و خدای تعالی فتح بر دست وی جاری فرمود سیّم و چون فرود آمد این
آیه کریمه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم بگو بیائید بخوانیم پسران ما و
پسران شما را خواند پیغمبر خدای صلّی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السّلام و فرمود اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی خداوندا اینان خاندان منند
و از عامر بن واثله است که گفت با علی علیه السّلام بودم در خانه در روز شوری و
شنیدم علی علیه السّلام با ایشان میگفت لاحتجّنّ علیکم بما لا یستطیع عربیّکم
ولا عجمیّکم تغییر ذلک هر آینه اتمام حجت میکنم بر شما بچیزی که استطاعت ندارند
باشد چه عربی شما و چه عجمی شما تغییر آنرا پس از آن فرمود انشدکم بالله ایّها النّفر
جمیعًا هل فیکم احد وحّد الله تعالی قبلی قسم میدهم شما را بخدا آیا در میان شما
ای گروه مردم همه شما را آیا در میان شما یکنفر هست که خدای تعالی را پیش
از من پرستش کرده باشد گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله

هل فیکم احد له اخ مثل اخی جعفر الطّیّار فی الجنّة مع الملائکة غیری پس قسم میدهم
شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست که برای او برادری باشد مانند برادر من
جعفر که پرواز میکند در بهشت با ملائکه گفتند نه بشهادت خدای فرمود
فانشدکم بالله هل فیکم احد له عمّ مثل عمّی حمزة اسد الله و اسد رسوله سیّد الشّهداء
غیری پس قسم میدهم شما را بخدا که آیا در میان شما کسی هست جز من که برای او عموی
باشد چون عموی من حمزه شیر خدا و شیر پیغمبرش و سیّد شهدا گفتند نه
بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد له زوجة مثل زوجتی فاطمة
بنت محمّد سیّدة نساء اهل الجنّة غیری پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما
یکنفر هست که برای او زنی چون زن من فاطمه دختر محمّد صلّی الله علیه و آله باشد
بی بی زنان اهل بهشت جز من گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله
هل فیکم احد له سبطان مثل سبطیّ الحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة
غیری پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما کسی جز من هست که او را دو
فرزند باشد چون دو فرزند من حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت
گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد ناجی رسول الله
عشر مرّات و قدّم بین یدی نجواه صدقة غیری پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان
شما هست کسی جز من که سرگوشی کرده با پیغمبر خدای صلّی الله علیه و آله ده مرتبه
و قبل از سرگوشی با آن حضرت تصدّق صدقات داد گفتند نه بشهادت
خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلّی الله علیه
و آله من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و

انصر من نصره واخذل من خذله ولیبلغ الشاهد الغائب غیری پس قسم میدهم
شما را آیا در میان شما کسی هست جز من که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در
باره او فرموده باشد که هر کس من مولای او هستم پس این علی هم مولای اوست
خداوندا دوست دار آنکس را که او را دوست دارد و دشمن گیر آنکس را که او را دشمن گیرد
و یاری کن آنکس را که یاری او کند و مخذول کن آنکس را که یاری او را فرو گذارد و باید برساند
آنکه حاضر است بآنکس که غایب باشد گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم
بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم ائتنی باحب
الخلق الیک والی یاکل معی من هذا الطائر فاتاه واکل معه غیری
پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که فرموده باشد
در باره او پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله خداوندا بیاور محبوب‌ترین و دوست‌ترین
خلق را بسوی خودت و بسوی من استوارتر ایشان را در دوستی با تو و دوستی
با من که این مرغ بریان را با من تناول نماید پس وارد شد و با او تناول نمود گفتند
نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله
علیه و آله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله لا
یرجع حتی یفتح الله له اذ رجع غیری منهزما غیری پس قسم میدهم شما را بخدای
آیا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در حق او فرموده
باشد که هر آینه فردا رایت بکسی دهم که خدا و پیغمبرش را دوست داشته باشد و از
میدان باز نگردد تا اینکه خدای تعالی فتح و فیروزی را بر دستش جاری فرموده
باشد هنگامیکه غیر او شکسته رکاب و گسسته عنان از میدان باز گشته باشد

گفتند نه بشهادت خدای مترجم اینجا شعر ابن ابی الحدید معتزلی را که در قصیده فتح
خیبر گفته است مناسب مقام با قلم مینگارد

وللراية العظمى وقد ذهبا بها	ملابس ذل فوقها وجلابيب
احضرهما ام اخرج خاضب	وذانهما ام ناعم الخد مخضوب
دعا قصب العلياء يملكها امرؤ	بغير افاعيل الدناءة مغضوب
عذرتكما ان الحمام لمبغض	وان بقاء النفس للنفس محبوب

واز برای علم بزرگ و حال آنکه بردند آن علم را آن دو نفر بسوی معرکه و قتال لباسهای
خواری و پوششهای خاکساری بود با شتاب و فرار آن دو نفر بودند یا دو بدن
شتر مرغ سرخ اندام و آن دو نفر بودند یا دو زن لطیف جمال حنا بر دست و
پای بسته بگذار دیدار این دو نفر نوخ بر نیزه اگر بر گیرد آن مرد بکه حمله او را هست از دو
و بتحقیق بقا است محبوب و میدارم هر دوی شما را بدرستیکه مرگ هر آینه ناگوار است
و بدرستیکه بقای جان را هر کسی دوست میدارد دیگر فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد
قال له رسول الله صلی الله علیه و آله لبنی ربیعة لتنتهن او لابعثن الیکم رجلا
نفسه کنفسی وطاعته طاعتی ومعصیته معصیتی یفصلکم بالسیف غیری پس قسم میدهم
شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
در باره او بقبیله بنی ربیعه فرموده هر آینه یا از خلاف باز ایستید و سر باطاعت
در آورید یا هر آینه بر می انگیزم بسوی شما مردی را که خود او مانند خود من
و طاعتش طاعت من و معصیتش معصیت من باشد و شما را بتیغ در کند
گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد سلم علیه فی

فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله کذب من زعم انه یحبنی ویبغض هذا غیری پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که فرموده باشد پیغمبر خدای در باره او که دروغ گفته است آنکه گمان کرده دوست میدارد مرا و حال آنکه دشمن این باشد گفتند نه بشهادت خدای فرمود صح

ساعة واحدة ثلاث الاف من الملائكة منهم جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل حيث جئت بالماء الى رسول الله صلى الله عليه و آله من القليب غيري، پس قسم میدهم شما را بخدا آیا در میان شما جز من کسی هست که در یکساعت سه هزار ملائکه بر او سلام کرده باشند که از جمله آن ملائکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هنگامیکه آب از چاه برای پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله آوردم گفتند نه بشهادت خدای تعالی فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد نودی به من السماء لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی غیری، پس قسم بخدای میدهم شما را آیا در میان شما کسی هست که باو ندا شده باشد از آسمان که نیست تیغی بجز ذو الفقار و نیست جوانمردی بجز علی گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له جبرئیل یوم حنین هذه هی المواساة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انه منی و انا منه فقال جبرئیل علیه السلام و انا منکما غیری، پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که در روز حنین جبرئیل ندا کرده باشد در باب او این است مواساة و حق اقتداء پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه او از من است و من از او یم پس جبرئیل گفت و من از شما یم گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین علی لسان النبی غیری، پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله باو فرمود که جهاد خواهی نمود با شکنندگان و ظالمان و

و خوارج بزبان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد ردت علیه الشمس حتی صلی العصر فی وقتها غیری، پس شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما کسی جز من هست که برگشت آفتاب برای او تا ادای نماز عصر کرده گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله انی قاتلت علی تنزیل القرآن و انت تقاتل علی تأویل القرآن غیری، قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود که من جهاد بحکم ظاهر قرآن کردم و تو بحکم باطن جهاد خواهی نمود گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد امره رسول الله صلی الله علیه و آله ان یاخذ براءة من ابی بکر فقال له ابو بکر یا رسول الله انزل فی شیء فقال انه لا یؤدی عنی الا علی غیری، قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که امر کرد او را پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله اینکه بگیرد سوره برائت را از ابو بکر پس عرض کرد ابو بکر به پیغمبر خدای آیا در باره من آیتی فرود آمده است فرمود بدرستیکه نباید تبلیغ سوره را از جانب من جز علی نماید گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر غیری، پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله باو فرمود دوست نمیدارد ترا جز آنکه ایمان بخدای و پیغمبرش صلی الله علیه و آله آورده و دشمن نمیدارد ترا جز آنکه دور از دین خدای و پیغمبرش صلی الله علیه و آله کافر باشد گفتند نه بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله اتعلمون انه امر بسد ابوابکم و فتح بابی فقلتم فی ذلک فقال

رسول الله صلی الله علیه و آله ما انا سددت ابوابکم و لا فتحت بابه بل الله سد ابوابکم
و فتح بابه غیری پس قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید که بدرستی امر فرمود پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله به بستن درهای خانهای شما از مسجد و باز بودن
در خانه من پس با آنحضرت سخن کردید فرمود درهای خانهای شما را من نبستم
و در خانه او را من کشوده نگذاشتم بلکه خدای تعالی در خانهای شما را
بست و در خانه او را کشوده گذاشت گفتند آری بشهادت خدای فرمود فانشدکم
بالله أتعلمون أنه ناجانی یوم الطائف دون الناس فاطال ذلک فقلتم ناجاه دوننا
فقال ما انا انتجیته بل الله انتجاه غیری پس قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید که پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله در روز طایف با من سرگوشی فرمود و با شما نفرمود و
نجوی بدراز کشید پس گفتید با او نجوی کرده و با ما نکرد پس فرمود من با او
نجوی ننمودم بلکه خدای تعالی با او نجوی فرمود گفتند آری بشهادت خدای فرمود
فانشدکم بالله أتعلمون أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال الحق مع علی و علی مع
الحق یدور معه حیث ما دار پس قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید که پیغمبر
خدای فرمود حق با علی است و علی با حق است دور میزند با او هر جا دور میزند
گفتند آری بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله أتعلمون أن رسول الله قال
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ما استمسکتم بهما
و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید که پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله فرمود من باقی میگذارم در میان شما دو چیز نفیس کتاب
خدا و عترت خود خواص خاندانم را که هرگز گمراه نشوید مادام که بآن دو چن

چنگ زده باشید و این دو چیز نفیس از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر من وارد شوند
در ساحت حوض کوثر گفتند آری بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل
فیکم احد قال رسول الله صلی الله علیه و آله حین هرب من المشرکین من یفدینی
بنفسه تفدی له بنفسه و اضطجع فی مضجعه غیری پس قسم میدهم شما را بخدای
آیا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله هنگام فرار
از مکه معظمه و مشرکان باو فرمود کیست که جان خود را فدای جان من نماید
و جان خویش را در موقع فدای آنحضرت در آورده باشد و در خوابگاه آنحضرت
خفته باشد گفتند آری بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله هل فیکم احد بارز عمرو بن
عبد ود العامری حیث دعاکم الی البراز غیری پس قسم میدهم شما را بخدای آیا
کسی جز من در میان شما هست که مبارزت کرد با عمرو بن عبد ود عامری هنگا
شما را بمبارزت خویش خواند گفتند آری بشهادت خدای فرمود فانشدکم بالله
هل فیکم احد انزل الله فیه آیة التطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا پس قسم میدهم شما را بخدای آیا در میان شما کسی جز من هست
که فرو فرستاده است خدای تعالی در شان ایشان آیه تطهیر را که میفرماید جز
این نیست که اراده میکند خدای تعالی که شما را از پلیدی گناهان پاک نماید ای
خانواده رسالت و پاک داشتنی گفتند آری بشهادت خدای فرمود فانشدکم
بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله انت سید المؤمنین
غیری پس میدهم قسم شما را بخدای آیا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله در باره او فرمود که تو آقای مؤمنانی گفتند آری بشهادت

خدای فرموده انشدکم بالله هل منکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله
ما سئلت الله شیئا الا سئلت لك مثله غیری پس قسم میدهم شما را بخدای
آیا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در بارهٔ او فرمود
مسئلتی نکردم از خدای تعالی جز آنکه در خواست کردم مثل آنچیز را برای تو گواهی
کفتند بشهادت خدای جل جلاله آنچیز هائی است که روایت کرده است آنها را عمرو
زاهد از ابن عباس که گفت لعلی علیه السلام اربع خصال لیس لاحد من الناس
غیره هو اول عربی و عجمی صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو الذی
کان لوائه معه فی کل زحف و هو الذی صبر معه یوم حنین و هو الذی غسله
و ادخله فی قبره یعنی برای علی علیه السلام چهار خصلت است که برای هیچیک از مردمان
نیست آنحضرت نخستین کسی است از عرب و عجم که با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
ادای نماز نمود و اوست که لوای آنحضرت با او بود در هر لشکری که بسوی دشمن
میراند و اوست که با آنحضرت در حنین صبر و ثبات ورزید و اوست که آنحضرت را
غسل داد و در قبر نهاد صلی الله علیهما و از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است
که فرمود مررت لیلة المعراج بقوم تشرشر اشداقهم فقلت یا جبرئیل من هؤلاء
فقال هؤلاء یقطعون الناس بالغیبة قال و مررت بقوم ضوضئوا فقلت یا
جبرئیل من هؤلاء قال هؤلاء الکفار قال ثم عدلنا عن ذلک الطریق فانتهینا
الی السماء الرابعة رایت علیا یصلی فقلت لجبرئیل یا جبرئیل هذا علی قد
سبقنا قال لا لیس هذا علیا قلت فمن هو قال ان الملائکة المقربین و الملائکة
الکروبیین لما سمعت فضائل علی علیه السلام و محاسنه و سمعت قولك

فیه انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی اشتاقت الی علی علیه
السلام فخلق الله عز و جل ملکا علی صورة علی علیه السلام فاذا اشتاقت
الی علی علیه السلام جاؤا الی ذلک الملک فکانما قد رات علیا یعنی در شب
معراج بر قومی گذشتم که دهانهای ایشان پاره میشد پس گفتم ای جبرئیل اینان
کیستند گفت این گروه تقطیع مردمان میکرده اند بغیبت فرمود و مرور
کردم بر قومی که فریاد بر میآوردند گفتم ای جبرئیل کیستند این گروه گفت اینها کافر اند
فرمود پس از آن راه گذشتیم و باسمان چهارم رسیدیم علی علیه السلام را
دیدم و دیدم که ادای نماز مینمود جبرئیل را گفتم ای جبرئیل این علی است که بر ما
سبقت گرفته است گفت نه این علی نیست گفتم کیست این گفت بدرستیکه ملائکه
مقربان و ملائکه کروبیان چون فضائل علی علیه السلام و محاسن او را شنیدند
و گفتار ترا در بارهٔ او که فرمودی تو از من در رتبهٔ هرونی از موسی جز آنکه پیغمبری
پس از من نیست و استماع نمودند بسوی علی شوقمند شدند پس خداوند عز و جل
فرشته را بصورت علی علیه السلام برای ملائکه آفرید که چون ملائکه بسوی
علی شوقمند شوند زیارت ملك نمایند و چنان باشد که علی علیه السلام را دیدار کرده
باشند و از ابن عباس است که روزی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود حضرت
مسرت و نشاطی بود انا الفتی ابن الفتی اخو الفتی من جوانمرد پسر جوانمرد برادر
جوانمرد هستم گفته است قول آنحضرت که من جوانمرد هستم یعنی فتای عرب یا جمیع عالم
یعنی آقای ایشان و قول آنحضرت پسر فتی یعنی حضرت ابرهیم خلیل علیه و علی
نبینا و آله السلام بر وفق قول خدای تعالی قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال

له ابرهیم کفتند شنیدیم ما جواب آنرا که بهشتی ذکر میکردیشان ما را که میشد برای
او ابرهیم و قول آنحضرت برادر منی یعنی علی علیه السلام و آن معنی قول جبرئیل در روز بدر است
که در روز بدر باسمان عروج نمود و شادان و فرحناک بود و کفت لا سیف الا
ذو الفقار و لا فتی الا علی واز ابن عباس است که کفت دیدیم ابا ذر را بر در خانه
کعبه او بجته بود و میکفت من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا ابوذر لو صمتم
حتی تکونوا کالاوتار و صلیتم حتی تکونوا کالحنایا ما نفعکم ذلک حتی تحبوا علیا
علیه السلام انکه میشناسد مرا میشناسد مرا و انکه نمیشناسد منم ابوذر
هر کاه روزه بدارید چندانکه در لاغری چون زه کمان شوید و نماز بکذارید چندانکه
در خمیدکی کمان در آیید فایده و سودی نخواهد داد شما را تا دوست بدارید علی
علیه السلام را الحکایه خبریست که صاحب فردوس در کتاب خود از معاذ
از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آنحضرت فرمود حب علی بن ابیطالب
حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة دوستی علی بن
ابیطالب علیه السلام کرداری نیکست که زیان نمیرساند آنرا هیچ کرداری
زشت و دشمنی آنحضرت کاری زشتست که هیچ کرداری نیک با آن سود ندهد
و از ابن مسعود است که کفت حب آل محمد صلی الله علیه و آله یوما خیر من عبادة
سنة و من مات علیه دخل الجنة دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله در یک
روز بهتر از عبادت یکساله و کسیکه بران روز بمیرد داخل بهشت میشود
و از انس است که کفت در خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بودم ناکاه علی علیه
السلام روی آورد پس پیغمبر خدای صلی الله فرمود انا و هذا حجة الله علی خلقه

من و این حجت خدائیم بر آفریدکان او واز پیغمبر خدای است صلی الله علیه و آله
که فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب علیه السلام لم یخلق الله
النار هرکاه اتفاق میکردند مردمان بر دوستی علی علیه السلام خدای تعالی
آتش را نمیافرید الحکایه خبریست که ابو عبد الله حافظ شافعی باسناد خود
از ابو برده روایت کرده است که کفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
ان الله عهد الی عهدا فی علی علیه السلام فقلت یا الهی بینه لی فقال
اسمع فقلت سمعت فقال ان علیا رایة الهدی و امام الاولیاء و نور من اطاعنی
و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی فبشره
بذلک فبشرته فقال یا رسول الله انا عبد الله و فی قبضته فان یعذبنی
فبذنوبی و ان یتم لی الذی بشرتنی به فالله اولی بی قال فقلت اللهم اجل قلبه واجعل
ربیعه الایمان فقال الله عز و جل قد فعلت به ذلک ثم انه رفع الی انه سیخصه
من البلاء بشیء لم یخص به احدا من اصحابی فقلت یا رب اخی و صاحبی فقال
ان هذا شیء قد سبق انه مبتلی و مبتلی به بدرستیکه خدای تعالی در باره علی
علیه السلام با من پیمانی نهاد پس کفتم ای پروردکار من بیان فرمای آن پیمانرا
پس فرمود بشنو کفتم میشنوم فرمود بدرستیکه علی رایت هدایت و پیشوای
دوستان خدا و روشنائی کسانیست که فرمان برداری و اطاعت مرا
نمایند و او چنان کلمه ایست که بر پرهیزکاران لازم داشتم که کسی که او را دوست
دارد مرا دوست داشته است و انکه او را دشمن داشته است مرا پس بشارت ده علی
را بهمان من پس علی آمد و این بشارت را باو رسانیدم کفت ای پیغمبر خدای من

بندهٔ خداوندم و در حبلت اویم اگر عذابم کند بسبب گناهان منست و اگر تمام
فرماید انچه را بمن رسانیدی پس خدای سزاوارتر است بر من پس گفتم ای خداوند
من تنبت اندکش بزدای و ایمان را جا داده فرمای پس خدای عز و جل فرمود اجابت
کردم دعای ترا پس از آن بافهم که علی ببلائی مبتلا گردد که کسی از اصحاب من مخصوص
بآن بلا نیافته باشد پس گفتم ای پروردگار من علی برادر و یاور من است پس
فرمود این
پس امر چیزیست که پیشی گرفته است بدرستیکه او ازمون میشود و بلا ازمون
خواهم نمود و صاحب کتاب حلیة الاولیاء روایت کرده باسناد بسیار که
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود مَن اَمَرَّ فَبِی بولایة علی بن ابیطالب
علیهما السلام مَن تولّاه فقد تولّانی و من تولّانی فقد تولّی الله عز و جل یعنی
یافتن اگر ایمان بمن آورده و تصدیق من کرده باید که بولایت علی بن ابیطالب علیهما السلام
انکس که او را دوست دارد مرا دوست داشته و انکه مرا دوست دارد بتحقیق
خدای تعالی را دوست میدارد و از ابن عباس است که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله یا علی مَن سَبَّکَ فقد سَبَّنی و مَن سَبَّنی فقد سَبَّ الله فاکبّه علی منخریه فی النار
ای علی کسیکه ترا دشنام دهد پس بتحقیق مرا دشنام داده و کسیکه مرا دشنام
دهد پس بتحقیق خدای را دشنام داده پس بروی می اندازد خدای تعالی او را در آتش و اخبار
وارده از طرق مخالفین زیاد از آنست که بشمار در آید و ما در این رساله مخصوص
باین قدر اختصار نمودیم اما مطاعن ابو بکر از کتب عامه پس بتحقیق جمهور اتباع
ایشان بسیاری از مطاعن ایشان را نقل و روایت کرده اند باین درجه که کلبی کتابی
تصنیف نموده و تمامش در مثالب عیوب صحابه است و در آن کتاب منقصت

و یکی دیگر از مطاعن ابی بکر

برای اهل بیت ذکر نکرده و حق کلبی نیز از ایشان بسا چیزها که بد کرده بیان آورده اند
و ما اندکی از آنها را بنقل و ذکر در می آوریم از جمله چیزهائی است که از ابوبکر
در روایات خودشان آورده اند که در منبر گفت اِنَّ النَّبِیَّ کانَ یُعصَمُ بِالوَحیِ وَ
اِنَّ لی شَیطاناً یَعتَرِینی فَاِنِ استَقَمتُ فَاَعِینُونی وَ اِن زِغتُ فَقَوِّمُونی بدرستیکه
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله معصوم بوحی الهی بود و مرا شیطانیست که عارض
حال من میشود پس اگر براه راست روم مرا اعانت نمائید و یاری دهید
و اگر از راه راست مایل و منحرف شدم و برگردیدم مرا براه راست آورید و چگونه
جایز میتواند بود امامت کسی که یاری و اعانت تقویم و اصلاح خود از رعیت
جوید با آنکه رعایا حاجتمند باو میباشند و هم در منبر گفت اَقِیلُونی وَ لَستُ
بِخَیرِکُم مرا از امر خلافت باز دارید و من بهتر شما نیستم پس اگر امامت و حق بود
استعفاء و استقاله اش از نقل امامت حقه معصیت است و اگر باطل بود
طعن بر او وارد میاید و عمر گفته است کانَت بَیعَةُ اَبی بَکرٍ فَلتَةً وَقَی اللهُ المُسلِمینَ
شَرَّها فَمَن عادَ اِلی مِثلِها فَاقتُلُوهُ بیعت ابوبکر کاری ناگاه و بی اندیشه بود خدای
تعالی مسلمانان را از شر چنین امری نگاه داد پس اگر کسی بسوی چنین بیعتی باز
گردد او را بکشید و اگر امامت او مقرون بصحت بود فاعل آن را استحقاق قتل
نیست و طعن بر عمر لازم میاید و اگر باطل بود طعن بر هر دو وارد است و ابوبکر
در وقت وفات خود گفت لَیتَنی کُنتُ سَأَلتُ عَن رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ
هَل لِلاَنصارِ فی هذَا الاَمرِ حَقٌّ کاش سؤال میکردم از پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله که آیا برای انصار در امر خلافت حقی و بهره هست یا نه و این سخن

دلالت میکند بر اینکه ابوبکر از امامت خود در شک بوده که بر صواب واقع نشده است
و نیز هنگام احتضار خود گفته است لیتنا امی لم تلدنی یا لیتنی کنت تبنة فی لبنة
کاش مادر من مرا نزائیده بود کاش میبودم من کاهی در خشت خامی با اینکه
ایشان نقل کرده اند از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که فرمود ما من محتضر یحتضر
الا و یری مقعده من الجنة او النار هیچ محتضری بمرگ نیست جز اینکه نشیمن
خود را از بهشت یا جهنم میبیند و ابوبکر گفت لیتنی فی ظلة بنی ساعدة ضربت
یدی علی ید احد الرجلین و کان هو الامیر و کنت انا الوزیر کاش من در
سقیفه بنی ساعده بیعت میکردم با یکی از دو مرد و او امیر میبود و من بوزارت
او قیام مینمودم و این سخن دلیل است که صلاحیت امامت در نزد خود هم
نیافته است و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در مرض موت خود بتکرار و تاکید
میفرمود انفذوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة لشکر
ابوالجمعی اسامه را روانه کنید و لعنت کند خدای تعالی کسی را که از لشکر اسامه
خود را باز پس کشد و هر که نفر تمام و ملازمت و همراهی لشکر اسامه بودند
و ابوبکر و عمر را منع از تخلف مینمود و نیز پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله هیچوقت
ابوبکر را منصبی و عملی در زمان خود نفرمود بلکه امیر او کرده بکرت عمرو
بن العاص را و بکرت اسامه را و وقتیکه آنحضرت او را با سوره برائت مامور فرمود
بعد از سه روز او را بحکم وحی الهی باز پس خواست و چگونه عاقل رضا میدهد امامت
کسی را که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بوحی از جانب خدای تعالی او را برای
ده آیه از یک سوره برائت امین ندانست و ابوبکر دست چپ دزد را برید

که حکم قطع برای دست راست است و سوزانید فجاءة سلمی را با آتش و تحقیق نهی
فرموده است پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله از سوزانیدن بآتش و فرمود لا یعذب
بالنار الا رب النار عذاب بآتش نمیکند بجز پروردگار آتش و پوشیده بود بر
او بسیاری از احکام شریعت و حکم کلاله را ندانست و گفت اقول فیها برایی فان کان
صوابا فمن الله وان کان خطاء فمنی و من الشیطان میگویم در این بحسب رای و
اجتهاد خود پس اگر موافق صواب باشد از جانب خدای تعالی است و اگر خطا
رفته باشم از من و از شیطان است و حکم اجرای حد نباذ بانرا جهت ضرب
از عصای خودش کرده و این حکم دلیل بر قصور او در علم است پس چه نسبت خواهد
بود او را با کسی که فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السماء
فانی اعرف بها من طرق الارض سلونی عما دون العرش بپرسید از من پیش
از آنکه مرا نیابید بپرسید از من از راههای آسمان پس من شناساترم از راههای آن
از راههای زمین بپرسید از من از فرود عرش ابو البختری گفته است دیدم علی
علیه السلام را که بر منبر کوفه بر آمد و بر بدن مبارکش پیراهن پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله بود و شمشیر آنحضرت را قلاده نمود و عمامه آنحضرت را بر
سر و انگشتری آنحضرت را در انگشت داشت پس بر منبر نشست و پیراهن را از شکم
خویش برگرفت و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم
جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه و آله هذا ما زقنی رسول
الله صلی الله علیه و آله زقا من غیر وحی الی فوالله لو ثنیت لی وسادة فجلست
علیها لافتیت لاهل التوراة بتوراتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی

حتی ینطق التورات والانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل الله فیّ وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون ازمن سؤال نمایید پیش از آنکه مرا نیابید بدرستیکه در میان پهلوهای من علمی فراهم است ظروف علم ابنیت بر اثر لعاب دهان مبارک پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله از اسنانچه مسنه وطعمه کرده است بمن پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله بدون آنکه وحی بر من شده باشد پس قسم بخدای هر گاه بالشی دو تاه شود ومن بران بنشینم وسخن گویم هر آینه فتوی میدهم اهل تورات را بتورات شان واهل انجیل را بانجیل شان تا انکه خدای تعالی هر دو تورات وانجیل را بکفتار آورد وبگوید علی راست میگوید بتحقیق شما را فتوی داده است بانچه خدای تعالی در من بشما نازل فرموده است وشما کتاب را میخوانید وبمیزان خرد نمی سنجید واز بیهقی است در کتاب او باسنادش بسوی پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله که فرمود من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابرهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب علیهما السلام کسیکه خواهد بنگرد بسوی ادم در علم او وبسوی نوح در تقوای او ... وبسوی عیسی در عبادت او باید بنگرد بسوی علی بن ابیطالب علیهما السلام پس ثابت فرموده است انحضرت در علی علیه السلام انچه را در انبیا علی نبینا وعلیهم السلم پراکنده است ابو عمر زاهد گفته است که ابو العباس ثعلب گفت نمیدانم احدی را بعد از پیغمبر خود که سلونی گفته باشد از شیث تا محمد صلی الله علیه و اله جز علی علیه السلام پس سؤال کرده باشند او را اکابر صحابه چون ابو بکر وعمر واشباه

ایشان تا سؤال منقطع شده باشد بعد از آن فرموده باشد با کمیل بن زیاد ان هیهنا لعلما جمّا لو وجدت له حملة ای کمیل بن زیاد بدرستیکه در این سینه علمی فراهم است کاش میبافتم برای آنکسانیرا که توانایی حمل آنرا میداشتند واهمال کرد ابو بکر حد ودیهی را وقصاص نه نمود خالد بن ولید را وحد خدا را بر او برپا ننمود هنگامیکه خالد نویره را با مسلمانی او کشت ودر شب قتل با مالک زن او در کنار کشید وبا او جفت وجفت کرد وعمر بقتل او اشاره نمود وابو بکر نپذیرفت ومخالفت امر خدای تعالی را در تفویض میراث دختر پیغمبر خدای صلی الله علیه واله نمود ومنع کرد او را از تصرف فدک ونامیده میشود خلیفه پیغمبر خدای صلی الله علیه واله بدون آنکه انحضرت او را خلیفه قرار داده باشد وار جمله چیزهائیست که ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیاء از عمر روایت آورده است که چون عمر محتضر شد گفت یا لیتنی کنت کبشا لقومی فسمّنونی ما بدا لهم ثم جائهم احبّ قومهم الیهم فذبحونی فجعلوا نصفی شواء ونصفی قدیدا فاکلونی فاکون عذرة ولا اکون بشرا ایکاشکی من قوچی برای قبیله خود میبودم ومرا فربه میکردند تا میخواستند پس از آن دوست ترو مهربان تر قبیله ایشان بسوی ایشان میامدند پس مرا میکشتند ونیمی از گوشت مرا کباب میکردند ونصفی دیگر را میخشکانیدند ومرا میخوردند پس عذره میبودم از نوع ادمی نمیبودم واما ابن قول وارد ووعیرا را بنست که خدای تعالی میفرماید ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا ومیگوید کافر ایکاش من خاک میبودم وابن عباس در حال احتضار خود گفت لو ان لی مثل الارض ذهبا ومثله معه لافتدیت به

نفسی من هول المطلع اگر بمقدار کره زمین برای من زر میبود و هم چندانهم زر آن
افزوده هر اینه از بیم عذاب گور فدیه خود میدادم و این کلمات مصداق
قول خدای تعالی است که میفرماید لو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا
و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب و اگر بدرستی تمام انچه در روی
زمین است و همچندان برای ستمکاران باشد هر اینه انرا فدیه میدهند
از سختی عذاب پس باید مرد عاقل منصف حق جوی کلام ان دو مرد را در هنگام
احتضار و نزع روانشان بدقت نظر ببیند و کلمات علی علیه السلام را
نیز از روی ذوق سلیم و عقل مستقیم بسنجد که میفرماید متی القاها متی
یبعث اشقاها متی القی الاحبة محمدا و حزبه ایا چه هنگام بدیدار مرگ نائل
میشوم آیا کی بدبخت ترامت برانگیخته میشود آیا کدام ساعت ملاقات خواهم
نمود دوستان خود محمد و گروه خاصان انحضرت صلی الله علیه و آله را و هم
سخن علی علیه السلام را انگاه که تیغ ابن ملجم بر تارک مبارکش فرو نشست و
فرمود فزت و رب الکعبة قسم بپروردگار کعبه که بارزوی خود رسیدم و بانچه
از خدا بدعا میخواستم ظفر یافتم و در صحاح سته از مسند ابن عباس روایت
شده است که بدرستی که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود
ائتونی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتابا لا تضلون من بعدی بیاورید
برای من دوات و پاره چیز سفید تا که بنویسم برای شما کتابی که پس از من بسبب
ان کتاب هرگز گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله بدرستیکه
این مرد پریشان میگوید بس است ما را کتاب خدای پس صداها بلند شد

و انحضرت فرمود اخرجوا عنی لا ینبغی التنازع لدی از نزد من بیرون روید سزاوار
نیست در نزد من منازعت ابن عباس گفته است الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا و بین
کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله تمام مصیبت در چیزیست که حائل شد در میان
ما و میان کتاب پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و چون پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله رحلت نمود عمر گفت ما مات محمد و لا یموت حتی یقطع ایدی رجال و
ارجلهم محمد صلی الله علیه و آله نمرده است و نمیمیرد تا بریده شود دستهای
مردانی و پاهای ایشان پس ابوبکر او را ساکت نماید و تلاوت کرد انک میت
و انهم میتون بدرستیکه تو مرده ای پیغمبر یعنی دارای صفت مردنی و بدرستیکه
ایشان یعنی کفار مکه مرده گانند و افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ایا
پس اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود بر میگردید بر پاشنه پاهای خودتان یعنی
بسوی کفر بکر داشته اید و مرتد میشوید عمر گفت همانا من این ایه را نشنیده بودم
و چون فاطمه علیها السلام در باب فدک ابوبکر را موعظت نمود و سخن او بر وی اثر
کرد برای او کتابی نوشت و فدک را باو رد نمود پس از نزد ابوبکر بیرون شد
و عمر باو برخورد و کتاب ابوبکر را گرفت و دید و بر هم درید پس انحضرت او را
بانچه ابولؤلؤ کرد نفرین نمود و حدود الهی را معطل داشت و مهمل گذاشت
و بر مغیرة بن شعبه اجرای حد ننمود و بر زوجات پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
از بیت المال زیاده از انچه سزاوار بود و بعایشه و حفصه ده هزار درهم
میداد و تغییر حکم خدای تعالی داد در متعه النساء و متعه حج داد و باحکام
شرع شناسائی اندک بود و امر برجم زنی ابستن کرد پس علی علیه السلام

فرمود اِن کانَ لَکَ عَلَیها سَبیلٌ فَلا سَبیلَ لَکَ عَلی ما فی بَطنِها اگر راه حکومتی
بر چنین بر جم او
بر زن داری راه حکومت نداری بر فرزند او پس زن را وگذاشت و گفت لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ
اگر علی نمی‌بود هر اینه هلاک میشد عمر و امر برجم زنی دیوانه کرد پس علی علیه
السلام فرمود القَلَمُ رُفِعَ عَنِ المَجنونِ حَتّی یُفیقَ قلم از دیوان برداشته شده است
تا آنگاه که بعقل خود باز آید و عمر از حکم خود باز ایستاد و گفت لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ

مترجم این شعر را	بمناسبت میگارد
از علی جام سلونی نوش کن	وز عمر لولا علی گوش کن

و در خواستگاری عمر حالی برای خود گفت آنکه مهر زن خود را گران کند زیاد را داخل
بیت المال میکنم زنی گفت چگونه ما را از آنچه خدای تعالی در کتاب خود عطا کرده است
منع مینمائی و در جائیکه میفرماید وَآتَیتُم إحداهُنَّ قِنطاراً و بدهید شما یکی از زنان
قنطار یعنی از طلا یا نقره پس گفت کُلُّ النّاسِ أفقَهُ مِن عُمَرَ حَتَّی المُخَدَّراتُ همه مردم دانا
ترند در علم شریعت از عمر حتی زنانیکه در پس پرده اند و بر قدامة بن مظعون
که خمر آشامیده بود اجرای حد نکرد زیرا که این آیه کریمه را تلاوت و متمسک خود
نمود لَیسَ عَلَی الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فیما طَعِموا نیست بر کسانیکه
ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته کرده‌اند گناهی در آنچه خورده‌اند پس علی علیه السلام
فرمود قدامه از اهل این آیه نیست و امر باجرای حد در باره قدامه نمودند است
که تا چه اندازه حد بزنند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود حد او هشتاد
تازیانه است زیرا آشامنده خمر چون آنرا بیاشامد مست شود و چون مست شود
هذیان و پریشان گوید و چون پریشان گوید افترا می بندد و بحد قذف میرسد

و حد قذف هشتاد تازیانه است مترجم گوید تمام آیه کریمه این است اذا ما اتَّقَوا
وَآمَنوا وَعَمِلوا الصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَآمَنوا ثُمَّ اتَّقَوا وَأحسَنوا وَاللهُ یُحِبُّ المُحسِنینَ
همانا آنحضرت تمام آیه را تلاوت نموده و حد را بر قدامه واجب نمودند و تمام
آیه چنین معنی میدهد هرگاه بپرهیزند و ایمان آورند و عملهای شایسته کنند
بعد از آن بپرهیزند و ایمان آورند یعنی ثابت باشند در ضد بر محرمات پس
پرهیز نمایند و نیکی کنند یعنی مستمر و مستقر باشند در پرهیز کردن از معاصی
و خداوند دوست میدارد نیکوکاران را و گر بطلب زنی آبستن فرستاد
و زن از بیم فرزند خود را سقط نمود صحابه گفتند احضار زن برای تادیب بود
و چیزی بر تو وارد نمیاید پس از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد آنحضرت
دیه را بر عاقله او واجب فرمود و دو زن بر سر طفلی نزاع کردند و حکم را نسبت اندا
و از امیرالمؤمنین علیه السلام در خواست آنحضرت هر دو زن را خواسته
موعظه فرمود و از دعوی خود باز نگشتند فرمود اره حاضر آورند زنان
گفتند چه خواهی کرد فرمود طفل را بدو نصف میکنم و هر یک را نصفی میدهم
یکی از آنها رضا داد و دیگری گفت یا ابا الحسن الله الله اگر نا چار چنین خواهی کرد
من طفل را باو بخشیدم آنحضرت فرمود اللهُ أکبَرُ هُوَ ابنُكِ دونَها وَلَو کانَ ابنَها لَرَقَّت
عَلَیها بزرگست خدای طفل فرزند تو است نه از آن زن و اگر فرزند او میبود هر اینه دلش
براو نرم میشد و رضا نمیداد که دو نیمه شود آن زن نیز اقرار نمود که حق با صاحبه
او است پس عمر اظهار شادمانی کرد و آنحضرت را دعای خیر گفت و برجم زنیکه شش
ماهه زائیده بود فرمان داد پس علی علیه السلام فرمود اگر با تو بکتاب خدا

مخاصمت زانو غلبه میکند بدرستی که خدای تعالی میفرماید وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ
ثَلَاثُونَ شَهْرًا وقال وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ وحمل کودک
در شکم مادر و باز گرفتن از شیر سی ماه است و فرموده است و مادرها شیر
میدهند فرزندان خود را دو سال تمام پس زن را رها کرد و غار فحشاء و زن سنگسار
و قتل بنا حق را از او مرتفع داشت و در احکام مضطرب بود و تلون مینمود و در
حد خمر بهشتاد تازیانه حکم کرد و در تقسیم غنیمت و عطاء تفاوت نهاد و خدا
تعالی تسویه را واجب فرموده است و میگفت برای و حدس و گمان و قرار داد امر را
بعد از خود بشوری مخالفت کرده در این امر کسی را که پیش از او بود و امر را با خیار
مسلمانان وا نگذاشت و نص بر امامی بعد از خود نکرد بلکه افسوس میخورد بر
سالم مولای حذیفه و گفت اگر سالم زنده میبود در باب او شکی بخاطر من راه نمییافت
و حال آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و جمع کرده در میان کسانیکه اختیار
نمایند در میانه فاضل و مفضول و حال آنکه فاضل را بر مفضول حق تقدم است پس
از آن طعن زد بر کسانیکه اختیار کرده بود برای شوری و اظهار داشت که کفالت امر مسلمانان را
چنانکه برای امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات خود کراهت داشت بعد از ممات
خود نیز کراهت دارد بعد از آن تنقل نمود با اینکه امامت را در شش نفر قرار داد پس
از آن کم کرد و قرار داد در چهار نفر و از آن پس در سه نفر و بعد از آن بر یکی و اختیار را
بعبد الرحمن بن عوف وا گذاشت پس از آنکه او را بضعف و قصور وصف نموده بود
گفت اگر امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان هم رای شدند رای ایشان را بپذیرید و اگر
سه نفر سه نفر شدند قول رای کسانی باشد که عبدالرحمن در آنها است و میدانست

که علی علیه السلام و عثمان اتفاق بر امری نمیکنند و میدانست که عبدالرحمن انحراف
از برادر و پسر عم خود عثمان نمیورزد پس از آن بگردن زدن ایشان امر کرد در صورتیکه سه
روز بیعت را بتاخیر گذارند و امر بقتل کسی کرد که مخالفت اتفاق چهار نفر را نماید
کند و امر نمود بقتل آنکه با سه نفر دیگر از ایشان مخالفت نماید که عبدالرحمن در ایشان است
و همه اینها با قواعد دین مخالف است و علی علیه السلام را گفت اگر تو بر مسند خلافت
قرار توانی گرفت و اهل شوری تمکین این رای را نخواهند داد مردمان را بر راه روشن
خواهی راند و در این سخن اشاره بسوی ایشان است که آنحضرت را منصب امر خلافت
ندادند و بعثمان گفت اگر تو زمام امر خلافت بدست گیری هر آینه آل ابی معیط را بر
گردن مردمان سوار خواهی کرد و اگر چنین کردی هر آینه مردمان بقتل تو
مبادرت خواهند کرد و این کلام اشارت بامر بقتل او است اما عثمان کسانیرا
در امر مسلمانان امارت و حکومت داد که سزاوار نبودند تا آنکه از بسیاری ایشان
قبحها و از بعضی خیانتها بظهور رسید و ولایات را بعشیره و اقارب خود قسمت
کرده و چند مرتبه اصحاب بر او اعتراض کردند و بازگشت نمود و ولید بن عقبه
را عامل کوفه نمود تا آنکه شرب خمر از او بظهور رسید و با مردم نماز گذاشت و مست
طافح بود و عامل نمود سعید بن العاص را در کوفه و اموری از او صادر شد که
مردمان کوفه او را اخراج کردند و عبدالله بن ابی سرح را در مصر ایالت داد
تا اهالی مصر از او تظلم و شکایت کردند و در ظاهر حکم بعزل او داد و در باطن
استقلال او را فرمان فرستاد و او را امر بقتل محمد بن ابی بکر نمود و معاویه را
والی شام کرد و فتنها برپا داشت که داشت و عبدالله بن عامر را در عراق ایالت

فرستاد و کرباز قبایح آنچه کرد و مروان را در امور خود تولیت داد و زمام مهام
خود را واگذار باو نمود و انگشتری خویش را باو سپرد و قتل عثمان از اینکار فراهم
شد و فتنها در میان امت حادث شد و خانواده خود را باموال زیاد اختصاص
میداد با این مایه که چهار نفر از قریش که دختر بشوهر میدادند چهار صد هزار
دینار بذل کرد و بمروان هزار هزار دینار بخشید و ابن مسعود طعن بر وی میزد و
اورا تکفیر میکرد و چون بسمع او رسید انقدر اورا زد که موجب هلاک او شد
و عمار بن یاسر را چنان زد که مبتلا به فتق گردید و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
عَمّارٌ جِلْدَةٌ ما بَیْنَ عَیْنَیَّ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْباغِیَةُ لا نالَهُمُ اللّهُ شَفاعَتی یَوْمَ الْقِیامَةِ
عمار پوست میان دو دیده من است اورا طایفه باغیه کشد از اسلام سرکشی نمایند حق
کشت خدای تعالی نرساند بایشان شفاعت مرا در روز قیامت و عمار طعن بر وی میزد
و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله حکم بن العاص عموی عثمان را از مدینه اخراج
نمود و پسرش مروان با او همراه بود و همواره او و پسرش رانده پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله بودند در زمان آنحضرت و زمان ابوبکر و عمر پس چون عثمان خلیفه شد بدست
کرد اورا بمدینه خواست و مروان را کاتب و صاحب تدبیر امور خود قرار داد با اینکه
خدای تعالی فرموده است لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللّهَ
وَ رَسُولَهُ بنا بر این گروهی که حیله میکردند بخدای و روز قیامت کرد و سستی نمایند با کسانیکه
خلاف خدای و رسول او کنند و نفی کرد اباذر را بسوی ربذه و اورا بسختی فرو کوفت
با اینکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در حق او فرمود ما اَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَ لا اَظَلَّتِ
الْخَضْراءُ عَلی ذی لَهْجَةٍ اَصْدَقَ مِنْ اَبی ذَرٍّ و هم آنحضرت میفرمود اِنَّ اللّهَ اَوْحی

اِلَیَّ اَنَّهُ یُحِبُّ اَرْبَعَةً مِنْ اَصْحابی وَ اَمَرَنی بِحُبِّهِمْ فَقیلَ مَنْ هُمْ یا رَسُولَ اللّهِ قالَ عَلِیٌّ سَیِّدُهُمْ
وَ سَلْمانُ وَ مِقْدادُ وَ اَبُوذَرٍّ بدرستیکه خدای تعالی وحی بسوی من فرمود که
چهار نفر از اصحاب مرا دوست میدارد و از آنحضرت پرسیدند ایشان کیانند
ای پیغمبر خدا فرمود آقای ایشان علی است و سلمان و مقداد و ابوذر و
حدود خدا را ضایع گذاشت و بر عبیدالله بن عمر هنگامیکه هرمزان مولای
امیرالمؤمنین علیه السلام را با وجود اسلام او کشت حد شرع را جاری ننمود
و امیرالمؤمنین علیه السلام عبیدالله را برای اقامت قصاص طلب میفرمود او ملحق
بمعاویه گردید و عثمان خواست حد شرب خمر را در باره ولید بن عقبه مهمل گذارد
امیرالمؤمنین علیه السلام برو اجرای حد نمود و فرمود لا یُبْطَلُ حَدُّ اللّهِ وَ اَنَا حاضِرٌ
حد خدا معطل نشود
باطل نشود حد خدای در حالیکه من حضور دارم و اذان دوم را در روز جمعه زیاد کرد
و بدعت است و تا کنون در میان جمهور سنت شده است و مخالفت کردند
مسلمانان اورا باجماع تا اینکه بقتل رسید و کارهای اورا عیب گرفتند و گفتند تو
از بدر غیبت اختیار کردی و روز احد فرار بر خود روا داشتی و بیعت رضوان
حاضر نشدی و از اینگونه اخبار زیاد از آن است که بشمار درآید و شهرستانی
ذکر کرده و او از سخت ترین اهل تعصب بر فرقه امامیه است اینکه منشأ مفاسد
پس از شبهه شیطان اختلافات واقعه در مرض موت پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله بود پس اول منازعه که در مرض موت آنحضرت واقع شد آن است
که بخاری در اسنادش بسوی ابن عباس روایت کرده است که گفت چون مرض
گران پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رحلت نمود بر آنحضرت سخت شد فرمود

ایتونی بدوات وقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی فقال عمر ان صاحبکم
لیهجر حسبنا کتاب الله بری من دواتی وکاغذی بیاورید تا کتابی نویسم که پس از
رحلت من هرگز گمراه نشوید پس عمر گفت صاحب شما پریشان میگوید بدرستیکه بس است ما را
کتاب خدا پس آوازها بسیار بلند شد و پیغمبر فرمود قوموا عنی لا ینبغی عندی
التنازع برخیزید از نزد من سزاوار نیست که در حضور من مجادله نمائید خلاف دوم
در مرض آنحضرت این بود که آنحضرت میفرمود جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف
عنها ساز و برگ لشکر اسامه را بسازید خدای لعنت کند آنکه از لشکر او طفره زند
قومی گفتند امتثال امر آنحضرت بر ما واجب است و اسامه از مدینه بیرون شده
و قومی گفتند دلهای ما تاب مفارقت آنحضرت را ندارد خلاف سیم در مرض
موت آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که عمر گفت هر کس بگوید محمد مرده است
او را با این شمشیر خود میکشم و بدرستیکه باسمان بر شده است چنانکه عیسی
مریم باسمان بر شد و ابوبکر گفت اگر کسی محمد را پرستش مینمود پس بتحقیق
محمد مرد و آنکه پرستش خدای محمد میکرد پس بدرستیکه خدای محمد زنده است
که هرگز نمیمیرد خلاف چهارم در امامت است و بزرگتر خلافی در میان امت
اختلاف امامت است زیرا که کشیده نشد شمشیری در اسلام بر قاعده دینیه
چنانکه در هر زمانی بر امامت کشیده شده است و اختلاف کردند مهاجرین
و انصار پس انصار گفتند منا امیر و منکم امیر یک امیر از ما و یک امیر از شما
بر قرار شود و اتفاق کردند بر رئیس خود سعد بن عباده انصاری پس در رسیدند
ابوبکر و عمر با آنکه حاضر سقیفه شدند و عمر دست بسوی ابی بکر دراز

کرد و عقد بیعت با او بست و مردم نیز دست بیعت باو دادند و عمر گفت ان
انها کانت فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه بدرستیکه
بدرستیکه بیعت با ابی بکر کاری بی اندیشه بود خدای تعالی مسلمانان را از شر
این بیعت نگاه دارد و آنکه بچنین بیعتی باز گردد او را بکشید و امیرالمومنین علیه
السلام بآنچه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله امر فرموده بود از تجهیز و دفن و ملازمت
قبر آنحضرت اشتغال داشت و او و جماعتی از بیعت ابی بکر تخلف نمودند خلاف
پنجم در فدک و توارث از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است که ابوبکر دفع داد و
منع نمود بروایت خود و از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نحن معاشر الانبیاء لا
نورث ما ترکناه صدقة ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم و آنچه میگذاریم صدقه
است خلاف ششم در قتال مانعان زکوة بود که ابوبکر با ایشان مقاتله نمود و
عمر باجتهاد خود در ایام خلافتش اسیران و اموال آنها را رد کرد و محبوسان ایشان را
رها نمود خلاف هفتم که در تنصیص ابوبکر است بر خلافت عمر و از مردمان کسانی
بودند که میگفتند بر ما امارت دادی مردی را که بدل سخت و بیمناک است خلاف هشتم
در امر شوری است و اتفاق کردند بعد از اختلاف بر خلافت عثمان و بسا
اختلافها که بوقوع پیوست واز جمله بازآوردن حکم بن العاص بمدینه بود بعد
پس از آنکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله او را طرد و اخراج فرموده بود و او طرید
رسول الله صلی الله علیه و آله نام بردار شده بود پس اذن کرد در خلافت ابی بکر
و عمر را و شفاعتها شده بود و نپذیرفته بودند و عمر او را از مقام میکرد دویست
داشت چهل فرسنگ دورتر راند واز جمله نفی عثمان با ابا ذر را بسوی ربذه

بود و دختر خود را بمروان بن حکم تزویج نمود و خمس غنایم افریقیه را تفویض
باو داشت و بدویست هزار دینار میرسید الی جمله جای دادن و عبدالله
بن سعید بن ابی سرح را در کنف خویش بود پس از آنکه پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله خون وی را هدر فرموده بود و عثمان ایالت مصر باو داد و عبدالله بن عامر
بحکومت بصره فرستاد و در آنجا کرد انچه کرد و امر آورد لشکر و معاویة بن ابی سفیان
عامل شام و سعید بن العاص عامل کوفه و بعد از او عبدالله بن عامر و ولید
عقبه عامل مصر بودند خلاصه در زمان امیر المؤمنین علیه الصلوة و
السلام بود بعد از اتفاق مردمان و عقد بیعت برای انحضرت پس خروج
طلحه و زبیر بسوی مکه بود پس حمل عایشه بسوی بصره و بعد از آن نصب مقاتله
ایشان با انحضرت و آن جنگ و جوش معروف است بحرب جمل و خلاف میان
انحضرت و میان معاویه در صفین و فریب عمرو عاص ابا موسی اشعری را و همچنین
خلاف میان انحضرت و میان مردم فرومایه مارقین در نهروان و بالجمله در تمام
موارد و حوادث حق با علی و علی با حق بود صلوات الله و سلامه علیه و در
زمان انحضرت خوارج ظهور نمودند مثل اشعث بن قیس و مسعود بن فدکی
التمیمی و زید بن الحصین الطائی و هم در زمان انحضرت ظاهر شدند غلاة مانند
عبدالله بن سبا و از فریقین بروز بدعت و ضلالت گردید و قول پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله در باره انحضرت علیه السلام راست شد که میفرماید
یهلک فیه اثنان محب غال و مبغض قال هلاک میشوند دو طایفه یکی دوستی
که بمرتبه غلو رسد و یکی دشمنی که بنهایت کینه برآید پس بچشم انصاف کسی

حق این مرد نظر کند که آیا موجبات فتنه و بدعت از مشایخ ایشان فراهم آمده است
یا منشا و مبنی دیگر دارد

فصل سیم در ذکر دلایلی که بر امامت خاصه امیر المؤمنین بعد از پیغمبر خدا دلالت کند

ادله در این باب بسیار است و بیرون از حد احصاء و شمار و لیکن انچه اهمیت
دارد در ضمن چهار منهج ذکر میکنیم **منهج اول** در ادله عقلیه است و پنج دلیل
اقامه میشود **دلیل اول** این است که امام واجب است که معصوم باشد و هرگاه
امر چنین باشد امام معصوم علی علیه السلام است **اما مقدمه اولی** پس هر آینه
انسان مدنی بالطبع است و ممکن نیست که بتنهائی زندگی تواند نمود زیرا که
محتاج است در بقای خود بسوی خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و نشیمن
ممکن نیست اینکه تنها زندگانی نماید و از عهده سرانجام تمام امور خود برآید بلکه حاجتمند است
بمدد و مساعدت غیر خود بطوری که فارغ شوند هر یک از ایشان مر آنچه را اختصاص
بان حاجتمند است تا نظام کل سرانجام پذیرد و باتمام انجامد و چون اجتماع در
موقع تغالب کشمکش است پس بدرستیکه هر یک اشخاص محتاجند بسوی
آنچه در دست غیر او ست و قوه شهوانیه باعث بر اخذ بسوی خود میشود
که غیر را مقهور گرداند و ظلم بر او روا دارد و اینکار بسوی هرج و مرج میکشد و
انگیزش آشوب و فتنه بر آن طاری میشود پس لابد است از نصب امام معصوم
که ایشان را از ظلم و تعدی باز دارد و از غلبه و قهر مانع آید و انصاف مظلوم
از ظالم بستاند و حق را بسوی مستحق بکشاند و بر او سهو و خطا و عصیان
روا و جایز نباشد و الا احتیاج بسوی امامی دیگر خواهد بود زیرا که علتی که

منهج اول
دلیل اول
اما مقدمه اولی

حاجتمند بسوی نصب امام است چون خطا بر امت است پس اگر خطا بر امام جایز
باشد محتاج بامامی دیگر خواهد گردید پس اگر معصوم باشد امام است والا
تسلسل لازم می‌آید مقدمهٔ دویم پس ظاهرست زیرا که بدرستی و تحقیق ابوبکر
و عمر و عثمان باتفاق جمهور معصوم نبودند و علی علیه السلام معصوم بود
پس امام او است دلیل دویم این است که امام بحکم وجوب باید منصوص باشد
و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بامر الهی نص بر امامت او نموده باشد بسبب دلیلی
که قبل از این بیان نمودیم از بطلان اختیار و اینکه بعضی از ایشان که اختیار برای
بعضی از امت شوند اولی از بعضی که اختیار برای امتی دیگر شوند نمیتوانند بود
و از جهت کشیدن بسوی منازعت و مخالفت پس میکشد نصب امام بسوی
بسوی اعظم مفاسدی که بجهت قطع کردن آن مفاسد واجب گشته نصب
امام منصوص علیه و جز علی علیه السلام از ائمهٔ ایشان منصوص علیه نیست بالاجماع
که نص بر امامت پذیرد پس متعین است که امام علی علیه السلام است دلیل سیم
اینکه واجب است که امام حافظ شرع باشد از جهت انقطاع وحی الهی بسبب رحلت
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و قصور کتاب و سنت از تفاصیل احکام جزئیه
که تا قیامت وقوع می‌یابد پس ناچار است از امامی که منصوص و منصوب باشد
از جانب خدای تعالی معصوم از خطا و لغزش تا بعضی از احکام ترک نشود یا در احکام
چیزی افزوده نگردد خواه بعمد باشد و خواه بسهو و جز علی علیه السلام چنین نیست
بالاجماع دلیل چهارم این است که خدای تعالی قادر است بر نصب امام معصوم
و حاجت برای عالم مقتضی است بسوی نصب امام معصوم و فسادی بر نصب امام

معصوم مرتب نیست و در این صورت نصب امام معصوم واجب است و جز علی
علیه السلام چنین نیست پس محقق میشود که امام معصوم علی علیه السلام است
اما قدرت مسلم است و اما فساد نیز مسلم زیرا که فسادی که لازم است مر عدم امام معصوم را
و اما وجوب نصب از جهت اینکه نزد ثبوت قدرت و مقتضی و انتفاء صارف
واجب میشود فعل آن دلیل پنجم این است که بحکم وجوب باید امام فاضل تر از
رعیت خود باشد و علی علیه السلام افضل اهل زمان خود بود بنابر آنچه ذکر
خواهد شد پس امام او است از جهت آنکه تقدیم مفضول بر فاضل بحکم عقل
و نقل خدای تعالی قبیح نموده است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان
یهدی فما لکم کیف تحکمون آیا پس کسیکه راه روشن را مینماید بسوی خدا
سزاوارتر است باینکه پیروی و اطاعت شود یا کسی راه نیابد بخودی خود مگر آنکه راه
نماینده شود پس چه چیز است شما را چگونه حکم میکنید و مساوی قرار میدهید
فاضل و محتاج را منهج دویم در دلایلی است که از قرآن مجید ماخوذ میشود و بر امامت
دلالت کننده بر امامت علی علیه السلام از کتاب عزیز الهی چهل برهان است برهان اول
قول خدای تعالی است انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة وهم راکعون بدرستیکه ولی و متصرف امور شما خدای تعالی
و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است و آنکسانی هستند که ایمان آورده‌اند آنکسانی
که برپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه ایشان در رکوع هستند
و محققان اجماع کرده‌اند بر اینکه این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده
ثعلبی باسناد خود بسوی ابی ذر گفته است که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله

بهاتین والا فصمتا ورأیته بهاتین والا فعمیتا یقول علی قائد البررة وقاتل الکفرة
منصور من نصره مخذول من خذله اما انی صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله
یوما صلوة الظهر فسئل سائل فی المسجد فلم یعطه احد شیئا فرفع السائل یده الی
السماء فقال اللهم اشهد انی سئلت فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله فلم
یعطنی احد شیئا وکان علی علیه السلام راکعا فاومی بخنصره الیمنی وکان یتختم فیها
فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم من خنصره وذلک بعین النبی صلی الله علیه وآله فلما فرغ
من صلوته رفع رأسه الی السماء فقال اللهم ان موسی سئلک فقال رب اشرح لی
صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من
اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا فانزلت علیه قرانا
سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا وانا محمد نبیک
وصفیک اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد
به ظهری قال ابوذر فما استتم کلام رسول الله صلی الله علیه وآله حتی نزل جبرئیل
علیه السلام من عند الله تعالی فقال یا محمد اقرء قال اقرء انما ولیکم الله ورسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون گفت از پیغمبر خدای
صلی الله علیه وآله شنیدم بااین دو گوش والا کر شوند ودیدم او را بااین دو چشم و
الا کور شوند که فرمود علی پیش رو نیکوکاران وکشنده کفر شعاران است انکه او را
یاری دهد فیروز است وانکه ترک یاری او کند فرو گذاشته سیه روز آگاه باشید
که من با پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله روزی نماز ظهر میگذاشتم پس سائلی سؤال
کرد وکسی او را چیزی نداد سائل دست باسمان برداشت وگفت خداوندا گواه باش

که در مسجد پیغمبر سؤال کردم وکسی عطائی بمن نکرد ودر این هنگام علی علیه
السلام در رکوع بود بانگشت کوچک از دست راست اشارت بسائل فرمود و
انگشتری در ان انگشت میداشت پس سائل روی بانخضر او درد وانگشتری را
از انگشت خنصر بدست کرد وپیغمبر خدای صلی الله علیه وآله میدید واز نماز
خود بپرداخت وسر بسوی اسمان برافراخت وگفت خداوندا بدرستیکه موسی
از تو مسئلت نمود وگفت ای پروردگار من گشاده ساز سینه مرا واسان فرمای
کار مرا وبگشای گره از زبان من که بفهمند سخن مرا وقرار ده برای من وزیری از
خانواده خودم هارون برادرم را سخت کردان باو پشت مرا وشریک دار او را در کار من
تا ترا بپاکی تسبیح کنیم بسیار پس فرو فرستادی براو قرانی ناطق که زود باشد با
برادرت قوی کردانم وقرار دهم برای شما سلطنتی پس دست نیابند قوم فرعون
بشما بسبب ایات ما خداوندا و من محمد پیغمبر تو و برگزیده توای خدا من پس بگشای
سینه مرا واسان کردان کار مرا وقرار ده برای من وزیری از خانواده من علی را که بر او
مرا سخت وقوی کردان باو پشت مرا گفت ابوذر پس تمام نشده بود سخن انحضرت
صلی الله علیه وآله نازل گردید باو جبرئیل وگفت ای محمد بخوان فرمود چه بخوانم گفت
بخوان انما ولیکم الله الی اخر الایه نیست جز این ولی ومتصرف شما خدای و پیغمبر خدای و
کسانی هستند که ایمان اورده اند چنان کسانیکه برپای میدارند نماز را ومیدهند
زکوة را در حالیکه در رکوعند تتمه گوید در کشکول شیخ بهائی رحمه الله علیه
نقل شده است که واعظی بر سر منبر بود ومردم را موعظه مینمود کسی از او پرسید
که علی علیه السلام هنگامیکه بتمامی وجود خویش مستغرق اقبال بسوی خداوند

مشغول بود چگونه ملتفت سائل شد که خاتم باو بخشید پس فاعطا انشاد نمود یسقی
ویشرب لا تلهیه سکرته عن الندیم ولا یلهو عن الکاس اطاعه سکره حتی تمکن
من فعل الصحاة وهذا اول الناس یعنی بنوشاند و بنوشد که غافل نکند او را
مستی او از ندیم و مشغول نمیشود از انجام اطاعت میکند او را مستی او تا انجام که
میکرد کارهای هشیاران است و اینمرد سرآمد و یگانه و شخص اول تمام
مردمان است و نقل کرده است ابن مغازلی شافعی واسطی از ابن عباس که این
آیه نازل شده است در شان علی علیه السلام و علی متصرف است و ثابت است
برای آنحضرت ولایت و امامت همچنانکه ثابت کرده است خدای تعالی برای خود
و برای پیغمبر خود صلی الله علیه واله **برهان دویم** قول خدای تعالی است
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته ای
پیغمبر رسان آنچه را نازل شده است بسوی تو از پروردگارت و اگر نکنی پس اداء
رسالتش را نکردهٔ اتفاق کرده اند در نزول این آیه که بر پیغمبر خدای صلی الله علیه
واله در شان علی علیه السلام روایت کرده است ابو نعیم حافظ باسناد خود از عطیه گفت
نزول یافته است این آیه که بر پیغمبر خدای صلی الله علیه واله در باب علی علیه السلام
و از تفسیر ثعلبی است که گفته است معنی بلغ ما انزل الیک فی فضل علی علیه
السلام است پس چون این آیه نزول یافت پیغمبر خدای صلی الله علیه واله وسلم
دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم من والاه
و متصرف او هستم علی مولی و متصرف او است و پیغمبر مولای ابی بکر و عمر و باقی صحابه
است باجماع پس علی علیه السلام مولای ایشان میباشد پس امام آنحضرت سلام الله علیه

و از تفسیر ثعلبی است که گفت چون پیغمبر خدای صلی الله علیه واله بغدیر خم نزول فرمود
مردمان را منادی کرد و مجتمع شدند پس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم من والاه و متصرف او هم علی او و متصرف او است پس این خبر
بلاد را انتشار یافت و حارث بن النعمان الفهری رسید بر ناقه خود نشست و بحضرت رسالت
پیوست چون بابطح رسید از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و زانوی او را بست و بحضرت
آمد هنگامی که گرد او اصحاب فراهم بودند پس گفت ای محمد امر کردی ما را از جانب خدای که
بیگانگی او و پیغمبری تو شهادت دهیم قبول نمودیم و امر کردی ما را بنماز پنجگانه و از تو قبول
نمودیم و امر کردی ما را که سالی یکماه روزه بگیریم گردن نهادیم و امر کردی ما را که زکوة اموال
خود را بپردازیم سر بر نهادیم و امر کردی ما را که حج خانهٔ مکه نمائیم اطاعت کردیم بعد از آن
باین تکالیف رضا ندادی و قناعت ننمودی تا دو بازوی پسر عم خود را گرفتی و او را
بلند فرمودی و بر ما فضیلت نهادی و گفتی هر کس را که من مولای اویم علی مولای او است
آیا این امری است از خودت یا از جانب خدای است پس آنحضرت فرمود والله الذی لا اله
الا هو انه من امر الله قسم بخدائی که جز او خدائی نیست که این کار امر خداوند است پس حارث
روی برگردانید و رفت که بر ناقه خود نشیند و میگفت خداوندا اگر آنچه محمد میگوید
حق است فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس باران بر ما سنگ از آسمان
یا بیاور برای ما عذابی دردناک هنوز بناقه خود نرسیده خداوند تعالی در دماغ او سنگی
برانکند و بر سر او آمد و از دبرش بیرون جست و او را کشت پس این آیه را خدای
تعالی نازل فرمود سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج سؤال کرد
سؤال کننده بعذابی فرود آینده برای کافران که نیست برای آن دفع کننده از خدای

و ثعلبی روایت کرده است این حکایت را نقاش از علمای جمهور **برهان سی‌ام** قول خدای تعالی است
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا امروز بکمال رسانیدم
برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم اسلام را برای شما دین
روایت کرده است ابونعیم باسناد خود بسوی ابوسعید خدری که گفته است اینکه پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله خواند مردمان را بسوی علی علیه السلام در غدیر خم و امر نمود
که خار و خاشاک زیر درخت جاروب کردند و علی علیه السلام را خواست و دو بازوی
او را گرفت و بلند نمود باندازه‌ای که مردمان دو سفیدی زیر بغل آنحضرت را دیدند و هنوز
متفرق نشده بودند که این آیه کریمه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا پس فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله الله اکبر علی اکمال
الدین و اتمام النعمة و رضی الرب بالولایة لعلی بعدی بزرگست خدای بر کمال بخشیدن
دین و تمام داشتن نعمت و رضای پروردگار و باعطاء ولایت بعد از من برای علی بعد
از آن فرمود اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله خداوندا هر که من مولای اویم پس علی مولای او است
خداوندا دوست دار آنرا که او را دوست دارد و دشمن دار آنرا که او را دشمن دارد و یاری کن
آنرا که یاری او کند و مخذول گذار آنرا که او را وا گذارد **برهان سی و یکم** قول خدای تعالی
است والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی قسم بستاره وقتیکه هبوط کند
و غروب نماید گمراه نشد صاحب شما روایت کرده است فقیه علی بن المغازلی شافعی
باسناد خود از ابن عباس که گفت با جماعتی از بنی هاشم در خدمت پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه ستاره جست آنحضرت فرمود من انقض هذا النجم

فی منزله فهو الوصی من بعدی آنکس که این ستاره بخانه او فرود آید بعد از من او وصی من
است پس بعضی از بنی هاشم برخواستند و نظر کردند پس ناگاه ستاره بخانه علی بن ابیطالب
علیهما السلام فرود آمد پس گفتند ای پیغمبر خدای هر آینه تو در دوستی علی گمراه شده پس
خدای تعالی فرو فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی **برهان سی و دوم** قول
خدای تعالی است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
بدرستیکه اراده کرده است خدای تعالی که هر آینه زایل گرداند از شما پلیدی معصیت را
ای خانواده رسالت و پاکیزه دارد شما را پاکیزه داشتنی روایت کرده است احمد بن حنبل
در مسند خود از واثلة بن اصقع که گفت علی را در خانه او جویا شدم پس فاطمه علیها السلام
گفت خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رفت و علی علیه السلام باتفاق یکدیگر آمدند و داخل
خانه شدند و من با ایشان وارد شدم پس آنحضرت علی علیه السلام را بدست راست
و فاطمه علیها را بدست چپ و حسن و حسین را در پیش روی خویش نشانید و جامه
خود را بر ایشان پوشانید و فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا اللهم ان هؤلاء اهل بیتی اللهم ان هؤلاء احق بی ای خداوند
من بدرستیکه اینان اهل خانه منند بدرستیکه ایشان دوستان منند و از ام سلمه
که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در خانه او بود پس فاطمه علیها السلام آورد خدمت
آنحضرت دیگی سنگی که در آن حریره بود و با آن دیگ بر آن حضرت وارد شد آنحضرت
فرمود شوهرت و دو پسرت را بسوی من بخوان گفته است پس آمد علی و حسن
و حسین علیهم السلام داخل شدند و نشستند و از آن حریره خوردند و آنحضرت
با ایشان در خوابگاه خود نشسته بودند و در زیر آنحضرت کسای خیبری گسترده بودند

کفته است و من در حجره بودم پس نازل فرمود خدای تعالی این آیه که بهر دو اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ
لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا کفته است پس آنحضرت دامان کسا را
برکرفت و ایشانرا بان پوشانید بعد از آن دست خود را بیرون آورد و بجانب سو
آسمان و کفت اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَیْتِی وَخَاصَّتِی اَللّٰهُمَّ فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ
تَطْهِیرًا اینها خانواده و خاصان منند خداوندا پس زایل دار از ایشان پلیدی
معصیت را و پاک کن ایشانرا پاک ساختنی و این دعا را مکرر نمود ام سلمه کفته است
پس من سر خود را داخل کردم و کفتم من با شمایم ای پیغمبر خدای فرمود بدرستیکه تو
بر خیری و در این آیه دلالتست بر عصمت با تاکید بلفظ انّما و داخل کردن لام
در خبر و اختصاص در خطاب از جهت قول خدای تعالی اَهْلَ الْبَیْتِ و تکریر بقولش
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا و غیر ایشان معصوم نمیتواند بود پس امامت در علی علیه السلم
و از اینکه آنحضرت ادعا کرده است امامت را در چندین موقع از قول و خطبهای خود
لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ اَبِی قُحَافَةَ وَاِنَّهُ لَیَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّی مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَی هر اینه
خویش فرا کرد خلافت را پسر ابی قحافه و بدرستیکه او هر اینه میداند که محل من از
خلافت محل قطب از سنک آسیا است و بتحقیق ثابت است نفی رجس و عصیان
و در ادعای خود صادق است پس امام آنحضرت است صلوات الله و سلامه علیه

برهان ششم قول خدای تعالی است فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ در خانهایی که رخصت
داده است خدای تعالی اینکه بلند شود قدر آنها کفته است ثعلبی باسناد خود از
انس بن مالک و بریده که کفته اند تلاوت نمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
این آیه را پس مردی برخواست و کفت این خانها کدام خانها است ای پیغمبر خدای

فرمود خانهای پیغمبران پس ایستاد ابو بکر بسوی آنحضرت و کفت ای پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله این خانه از آنها است یعنی خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلم
فرمود از افاضل آنها است خدای تعالی در این آیه کویا مردان را وصف فرموده است
با بیچه دلیل افضلیت مردان است پس علی علیه السلام امام است و الا لازم میاید تقدیم
مفضول بر فاضل

برهان هفتم قول خدای تعالی است قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِی الْقُرْبٰی بکو ای پیغمبر خدای نمیخواهم از شما در این تبلیغ احکام خداوندی مزدی جز
دوستی در خویشان و نزدیکان خود روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند خود
از عبد الله بن عباس که کفت چون فرود آمد قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی
الْقُرْبٰی کفتند ای پیغمبر خدای کیانند قرابت و خویشان تو فرمود علی و فاطمه و دو فرزندان
ایشان و همچنین است در تفسیر ثعلبی و مثل آنست در صحیحین و جز علی علیه السلام از صحابه
ثلاثه مودت و دوستی ایشان واجب نیست پس علی علیه السلام افضل است و
امام اوست زیرا که خلاف با آنحضرت منافی مودت او است و لازمه دوستی و مودت
پیروی و اطاعت است و اینست معنی امامت

برهان هشتم قول خدای تعالی است وَ
مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ و از جمله مردمان کسی است که میفروشد
جان خود را از جهت طلب رضای خدای ثعلبی کفته است بدرستیکه چون پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله هجرت از مکه بمدینه فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام را برای
ادای دیون خود و امانتهایی که از مردمان در نزد حضرتش بود خلیفه نمود و امر فرمود
در شبیکه بسوی غار بیرون میشد و مشرکان بر خانه آنحضرت احاطه کرده بودند که علی
علیه السلام بر فراش آنحضرت بخوابد فرمود یا علی اتَّشِحْ بِبُرْدِی الْحَضْرَمِیِّ الْاَخْضَرِ فَاِنَّهُ

لا يصل اليك منهم مكروه ان شاء الله عز و جل اى على برخصى بى سبز ملو و شاخ خود
كن و بر خوابگاه من بخواب بدرستيكه مكروهى از ايشان بسوى تو نخواهد رسيد انشاء
الله عز و جل پس على عليه السلام چنين كرد و خداى تعالى بسوى جبرئيل و ميكائيل وحى
فرمود انى قد آخيت بينكما و جعلت عمر احدكما اطول من الآخر فايكم يؤثر صاحبه بالحياة
بدرستيكه من در ميان شما دو تن عقد برادرى نهادم و عمر يكى از دو تن را دراز تر از
عمر ديگرى قرار دادم پس كدام يك از شما صاحب خود را بر حيات اختيار مينمايد پس هر دو
حيات را اختيار كردند پس خداى تعالى بسوى ايشان وحى فرمود الا كنتما مثل على بن
ابيطالب آخيت بينه و بين محمد فبات على فراشه يفديه بنفسه و يؤثره بالحياة
اهبطا الى الارض فاحفظاه من عدوه چرا شما مانند على بن ابيطالب نباشيد كه من
برادرى در ميان او و ميان محمد مقرر داشتم و بر خوابگاه او خفته كه جانش را فداى
او كند و جان او را بر حيات خود اختيار كرده است بسوى زمين فرود شويد و
او را از دشمنان محافظت نمائيد پس فرود شدند و جبرئيل در نزد سر و ميكائيل
در نزد دو پاى آنحضرت نشستند و جبرئيل گفت بخ بخ لك يا على من مثلك
يا ابن ابيطالب يباهى الله بك الملائكة خه خه براى تو يا على كيست مانند تو اى پسر
ابيطالب كه خداى بسبب تو بر فرشتگان مباهات مينمايد پس نازل فرمود خداى تعالى بر پيغمبر
خود و آنحضرت متوجه مدينه بود در شان على بن ابيطالب عليهما السلام و من الناس
من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله و ابن عباس گفته است اين آيه در باره على
عليه السلام نزول يافته است هنگاميكه پيغمبر خداى صلى الله عليه و آله از مشركان
بسوى غار فرار نمود و اين فضيلتى است براى او كه براى غير او حاصل نشده است

و دلالت بر افضليت آنحضرت بر تمام اصحاب مينمايد پس او ست امام **برهان نهم** قول
خداى تعالى است فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءكم
و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين پس
هر كه مجادله كند با تو در مقام خصومت در امر عيسى كه او را بنده خدا نشناسد بعد
از آنچه آمده است ترا از علم پس بگو بيائيد براى مباهله ميخوانيم ما پسران خود ما را
و بخوانيد شما پسران خودتان را و ميخوانيم ما زنهاى خود مان را و بخوانيد شما زنهاى
خودتان را و ما ميخوانيم نزديكان خود ما را كه بمنزله خود ما هستند و بخوانيد
شما نزديكان مخصوص خود را بعد از آن نفرين بر يكديگر نمائيم و قرار دهيم لعنت خدا را
بر دروغگويان تمام جمهور نقل كرده اند كه پسران خود ما اشاره بحسن و حسين
و زنهاى خود ما اشاره بفاطمه عليها السلام و نفسهاى خود ما اشاره باميرالمؤمنين
على بن ابيطالب سلام الله عليهما است و اين آيه كه قوى تر تمام دلائل
بر ثبوت امامت براى على عليه السلام است زيرا كه خداى تعالى او را نفس پيغمبر خود
صلى الله عليه و آله قرار داده است و اتحاد محال است پس باقى ميماند تساوى
و براى پيغمبر خداى صلى الله عليه و آله ولايت عامه است و همچنين براى مساوى
آنحضرت ولايت عامه است و نيز اگر بود براى اين پنج نفر مساوى يكرا با ايشان يا
افضل از ايشان ميبود هر آينه خداى تعالى در استجابت دعا امر ميفرمود كه پيغمبر
صلى الله عليه و آله آنها را با خود بگيرد زيرا كه در موضع حاجت بود و در وقتيكه
اين گروه افضل از تمام مردمان هستند معين ميشود امامت در ايشان عليهم
السلام و بس و از آيات دالات بر اينكه بر ايشان مدح ايشان ميمانند حق بر كسيكه

شیطان بر او غالب آمده و بمجامع دل او فرا گرفته و فریفته او از دنیا فی که بآن نمیرسد
جز بمنع صاحبان حق از حقوق ایشان **برهان دهم** قول خدای تعالی است فتلقی
آدم من ربه کلمات پس فرا گرفت آدم از پروردگار خود سخنانی را از اسرار او روایت کرده است
فقیه ابن مغازلی شافعی باسناد خود از ابن عباس که گفت از پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله سؤال شد از کلماتی که آدم علی نبینا و آله السلام از پروردگار خود تلقی نمود و خدای
تعالی توبه او را قبول فرمود آنحضرت فرمود قد سئله بحق محمد و علی و فاطمة والحسن
والحسین الا تبت علی فتاب علیه یعنی سؤال کرد و درخواست نمود از خدای تعالی
بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین جز اینکه توبه مرا قبول فرمای پس خدای تعالی
توبه او را قبول فرمود و این فضیلتی است که درین فضیلت نمیرسد هیچیک از صحابه با آنحضرت
پس او سزاوار امام است از حیثیت مساوات آنحضرت با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در توسل
آدم باو بسوی خدای تعالی **برهان یازدهم** قول خدای تعالی است انی جاعلک للناس
اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین بدرستیکه من قرار دهنده ام
ترا امام برای مردمان گفت ابرهیم بعضی از اولاد مرا هم امامت عطا فرمای خدای
تعالی فرمود نمیرسد عهد من بظالمان از ذریه تو و بر صالحان ایشان مقرر خواهم داشت
روایت کرده است فقیه ابن المغازلی باسناد خود از عبد الله بن مسعود که
گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله انتهت الدعوة الی والی علی لم
یسجد احدنا لصنم قط فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا دعوت الهی خاص و
بسوی من و بسوی علی علیه السلام بپذیرفت پس مرا پیغمبری بخشید و علی را وصایت
ارزانی فرمود و این خبر نص و اعلام صریح در این باب است **برهان دوازدهم**

قول

نزول
فی صدور المؤمنین مودة

قول خدای تعالی است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند زود باشد که قرار دهد
خداوند رحمان برای ایشان دوستی را که محبت و ود ایشان را در دلهای مردم
جای دهد روایت کرده است حافظ ابو نعیم باسناد خود بسوی ابن عباس
که او گفت فرود آمد این آیه در حق علی علیه السلام گفته است و ود محبت اوست
در دلهای مؤمنان و در تفسیر ثعلبی از براء بن عازب است که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله بعلی بن ابیطالب علیه السلام قل اللهم اجعل لی عندک عهدا
واجعل لی فی قلوب المؤمنین محبة بگوی ای خدای من قرار ده برای من بنزد خود
عهدی را قرار ده برای من در دلهای مؤمنان دوستی را پس خداوند تعالی نازل
فرمود ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و ثابت نشده است
برای غیر آنحضرت از اصحاب این رتبه و مقام پس آنحضرت افضل از ایشان است و امام
اوست **برهان سیزدهم** قول خدای تعالی است انما انت منذر و لکل قوم هاد جز این
نیست که تو بیم دهنده و برای هر گروهی هدایت کننده در کتاب فردوس از ابن
عباس است که گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله انا المنذر و علی الهادی
و بک یا علی یهتدی المهتدون من بیم دهنده ام و علی راه نماینده است و بتو
ای علی طالبان راه هدایت بمقصدشان نائل میشوند و مثل این خبر را ابو نعیم
نیز نقل کرده است و آن صریح است در ثبوت امامت و ولایت **برهان چهاردهم**
قول خدای تعالی است وقفوهم انهم مسئولون و باز دارید ایشان را بدرستیکه
ایشان پرسیده شوند که آنند از طریق حافظ ابی نعیم از ابن عباس است که گفت از

ولایت علی علیه السّلام است و همچنین در کتاب فردوس از ابی سعید خدری است
از پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله وَاِذَا سَئَلُوا عَنِ الْوِلَایَةِ وَجَبَ اَنْ تَکُونَ ثَابِتَةً
هنگامیکه سؤال شوند از ولایت واجبست که ثابت باشد برای علی علیه السّلام
و برای غیر آن حضرت ثابت نشده است پس اوست امام **برهان پانزدهم** قول خدای تعالی است
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ و هر آینه میشناسی تو ایشان را در کردانیدن سخن از تو
روایت کرده است ابو نعیم حافظ از ابی سعید الخدری در قول خدای تعالی وَ
لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ گفته است بدشمنی ایشان علی علیه السّلام را و برای
دیگری از صحابه ایشان و فضیلت ثابت نشده است پس اوست امام **برهان شانزدهم**
قول خدای تعالی است اَلسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ و پیشی کیرندگان
با ایمان کسانی هستند که پیشی کرفته اند و حال ایشان در سبقت بر تو واضح است
آنکروهند که نزدیکانند از جهت درجه بعرش خدا روایت کرده است ابو نعیم
حافظ از ابن عباس که کفت سابق در این امت علی بن ابیطالب علیه السّلام است و روایت کرده
فقیه ابن المغازلی شافعی از مجاهد از ابن عباس در قول خدای تعالی وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ گفته است سبقت کرفت یوشع بن نون بسوی موسی علیه السّلام
و سبقت کرفت صاحب یس بسوی عیسی و سبقت کرفت علی علیه السّلام بسوی
محمد صلی الله علیه و اله و این فضیلت ثابت نشده است برای غیر آن حضرت از
صحابه پس آنحضرت افضل است و اوست امام **برهان هفدهم** قول خدای تعالی است
اَلَّذِینَ اٰمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً
عِنْدَ اللّٰهِ الآیة آنکسانیکه ایمان آوردند و هجرت از خانهای خود کردند و در راه

خدای تعالی جهاد نمودند بمالها و جانهای خود شان بزرکترند از جهت درجه در
نزد خدای روایت کرده است رزین بن معاویه در جمع بین صحاح ستّه که این آیه
نازل شده است در شان علی علیه السّلام هنگامیکه طلحة بن شیبه و عباس
مفاخرت نمودند و این فضیلتی است که جز برای آنحضرت حاصل نشده است از
صحابه پس آنحضرت افضل است و اوست امام **برهان هیجدهم** قول خدای تعالی است
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ صَدَقَةً
ای آنکسانیکه ایمان آورده اید چون با پیغمبر سر کوشی کنید پس پیش دارید پیش از
سر کوشی خود تان صدقه را بسبب حدیثی از طریق حافظ ابی نعیم است بسوی
ابن عباس که کفت بدرستیکه خدای تعالی حرام نمود سخن کردن با آنحضرت را مگر علی
علیه السّلام تصدق داده بکریخ جدا از مسلمانان نداد و از تفسیر ثعلبی است
که ابن عمر کفت برای علی سه خصلت بود که اگر یکی از آنها برای من بودی دوست تر
بود بسوی من از شتران سرخ موی تزویج فاطمه علیها السّلام و عطاء پیغمبر خدای
صلی الله علیه و اله رایت را باو در روز خیبر و آیه نجوی و روایت کرده است
رزین بن معاویه در جمع میان صحاح ستّه از علی علیه السّلام که فرمود ما عمل
غَیْرِی بِهٰذِهِ الْآیَةِ وَبِی خَفَّفَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنِ الْاُمَّةِ عمل باین کرد جز من و بمن تخفیف داد
خدای تعالی از امت و این دلالت میکند بر افضلیت آنحضرت پس سزاوار امامت
اوست **برهان نوزدهم** قول خدای تعالی است وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنَا
و بپرس از پیغمبران که پیش از تو فرستادیم کفته است ابن عبد البر و بیرون آورده
است آنرا ابو نعیم کفته است اینکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله در شبیکه او را معراج

بردند خداوند میان انبیا علیهم السلام و او جمع نمود بعد از آن باو فرمود
ای محمد بپرس از ایشان که شما بر چه مبعوث شدید پس پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله فرمود علی ما ذا بعثتم یا انبیاء الله قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله
الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة بعلی بن ابیطالب بر چه برانگیخته شدید
ای پیغمبران خدای گفتند برانگیخته شدیم بر شهادت اینکه نیست خدائی جز
خدا و بر اقرار به پیغمبری تو و ولایت خاصه علی بن ابیطالب علیه السلام و این
خبر صریح است بر ثبوت امامت برای علی علیه السلام **برهان بیست و سیم** قول خدای
تعالی است وتعیها اذن واعیة و نگاه دارد آنرا گوش نگاه دارنده در
تفسیر ثعلبی است که گفته است فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله سألت الله
عز و جل ان یجعلها اذنک یا علی مسئلت از خدای تعالی نمودم که قرار دهد آن گوش
نگاهدارنده گوش ترا علی علیه السلام فرموده است فما نسیت شیئا بعد ذلک
و ما کان لی ان انساه پس فراموش نکردم چیزی را بعد از آن و فراموش نمیتوانم کرد و از طریق
نعیم است و گفته است که فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله یا علی ان الله عز و
جل امرنی ان ادنیک و اعلمک لتعی و انزلت علی هذه الآیة وتعیها اذن واعیة فانت
اذن واعیة للعلم ای علی بدرستیکه خدای تعالی مرا امر کرده است که ترا نزدیک گردانم تا
حفظ کنی و در خاطر نگاهداری و این آیه بر من فرود آمد پس تو گوش نگاه
دارنده هستی پس این فضیلتی است که حاصل نشده است برای غیر آنحضرت پس آنحضرت امام
برهان بیست و چهارم سوره هل اتی است در تفسیر ثعلبی است از طرق مختلفه است که مریض
شدند حسن و حسین علیهما السلام پس جد ایشان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله

و عموم و عرب و عجم عیادت نمودند آنحضرت با امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود یا ابا الحسن لو نذرت علی ولدیک ای ابا الحسن نذر کن برای دو فرزند خود
بکن پس سه روز روزه نذر نمود و همچنین مادرشان فاطمه سلام الله علیها
و جاریه ایشان فضه پس سالم شدند و نبود در نزد آل محمد زیادی و کمی از طعام
پس علی علیه السلام سه صاع جو بوام گرفت و فاطمه علیها السلام یک صاع آنرا آرد
نمود و پنج قرص نان پخت برای هر یک شان یک قرص پس علی علیه السلام نماز
مغرب را با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بجا آورد و بمنزل آمد و طعام در نزد
آنحضرت نهاده شد در این هنگام مسکینی بر در آمد و ایستاد و گفت سلام
بر شما ای آل محمد مسکینی از مساکین مسلمانانم مرا طعام دهید خداوند شما را
از موائد بهشت طعام دهد پس علی علیه السلام شنید و امر کرد تا آنها را باو دادند
و آن شب و روز را گذراندند و چیزی جز آب نچشیدند چون روز دوم شد فاطمه
علیها السلام برخواست و یک صاع را نان کرد علی علیه السلام با پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله ادای فریضه نمود و بخانه باز آمد و طعام در پیش روی آنحضرت نهاده شد
در این هنگام یتیمی بر در خانه آمد و گفت سلام بر شما ای آل محمد یتیمی هستم از اولاد
مهاجرینم و پدر من در روز عقبه شهید شده است مرا طعام دهید خداوند از موائد
بهشت شما را طعام عطا کند علی علیه السلام شنید و امر فرمود طعام را باو بذل
کردند و چیزی جز آب نخوردند چون روز سیم شد فاطمه علیها السلام بسوی
برخواست و آرد نمود و نان پخت و علی علیه السلام نماز را با پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله گذاشت و بخانه در آمد و طعام در حضورش حاضر شد در این وقت

اسیری بر در آمد و گفت سلام بر شما باد ای خانواده محمد ما را اسیر میکنید
و می بندید و طعام نمیدهید طعام دهید بدرستیکه من اسیر محمدم
خداوند شما را از موائد بهشت روزی کناد پس علی علیه السلام شنید و امر
باعطاء او فرمود و نانها را باو دادند و سه شبانروز را گرسنه گذرانیدند
و چیزی نچشیدند جز آب خالص چون روز چهارم شد و وفای نذر را بجا
آورده بودند علی علیه السلام حسن علیه السلام را بدست راست و حسین
علیه السلام را بدست چپ گرفت و روی بحضرت رسالت آوردند و ایشان
چون جوجه مرغان از تاب جوع میلرزیدند چون پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله این حال را مشاهده نمود فرمود یا ابا الحسن ما اشد ما یسوؤنی ما اری بکم
انطلقوا الی ابنتی فاطمة ای ابا الحسن چه سخت است بر من آنچه مرا محزون نموده از
حالی که در شما می بینم میرویم بسوی دخترم فاطمه پس رفتند بخانه فاطمه و در
محراب خود مشغول عبادت و از شدت جوع شکمش بر پشت چسبیده
و چشمهایش بگو افتاده بود چون پیغمبر خدای او را بدان دید نمود فرمود
واغوثاه اهل بیت محمد یموتون جوعا ای خدای بفریاد رس اهل خانه محمد از
جوع میمیرند پس جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرود
آمد و گفت یا محمد خذ ما هناک الله فی اهل بیتک بگیر آنچه ترا الله تعالی گوارا کرده
در اهل خانه تو فرمود و ما آخذ یا جبرئیل چه چیز را بگیرم ای جبرئیل پس خواند
بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله هل اتی علی الانسان تا آخر این سوره دلالت
میکند بر فضایل زیاد که سبقت نگرفته است بسوی این فضیلت احدی بر آنحضرت

و ملحق نمیشود احدی پس آنحضرت افضل از غیر خود است و او ستا امام برهان
بیست و دوم قول خدای تعالی است والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک
هم المتقون و آنکس که راستی آورد و بقرآن تصدیق او کرد آنگروه ایشانند پرهیزکاران
و از طریق مجاهد است از ابونعیم در قول خدای تعالی والذی جاء بالصدق و
صدق به علی بن ابیطالب است علیه السلام و از طریق فقیه شافعی است از مجاهد
در قول خدای تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به گفته است جاء به محمد
وصدق به علی است صلوات الله علیهما و آلهما و این فضیلتی است که اختصاص
بآنحضرت دارد و او ستا امام برهان بیست و سیم قول خدای تعالی است هو
الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین او ستا آنکسی که قوی پشت کرده است ترا بیاری
خود و بمؤمنان و از طریق ابی نعیم از ابی هریره است گفته است نوشته شده بر
عرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابیطالب
نیست خدایی جز خداوند یگانه که نیست شریکی برای او محمد بنده من و پیغمبر من است
او را قوی پشت بعلی بن ابیطالب نمودم و این است قول خدای تعالی هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی بعلی بن ابیطالب علیهما السلام و این بزرگترین
فضیلتهائی است که خبر برای آنحضرت حاصل شده است پس او ستا امام برهان
بیست و چهارم قول خدای تعالی است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من
المؤمنین ای پیغمبر بس است ترا خدای و کسی که پیروی کرده است ترا از مؤمنان
از طریق ابی نعیم است که گفت نازل شده است این آیه در شان علی علیه السلام
و این فضیلتی است که نیست برای هیچیک از صحابه مگر آن حضرت پس امام او ستا

برهان بیست و پنجم قول خدای تعالی است فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه
پس زود باشد که بیاورد خدای قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست
دارند او را ثعلبی گفته است بدرستیکه این آیه نازل شده است در شأن علی علیه
السلام و این دلالت میکند بر اینکه آنحضرت افضل است پس اوست امام برهان بیست و ششم
قول خدای تعالی است والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون و آنکسانیکه
ایمان آورده اند بخدای و پیغمبران او گروه ایشانند راستگویان روایت کرده است
احمد بن حنبل باسناد خودش از ابی لیلی از پدرش که گفت فرمود پیغمبر خدای صلی
الله علیه وآله الصدیقون ثلاثة حبیب بن موسی النجار مؤمن آل یس الذی قال
یا قوم اتبعوا المرسلین وحزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال اتقتلون رجلا یقول
ربی الله وعلی بن ابیطالب وهو الثالث وهو افضلهم صدیقان سه نفرند حبیب
بن موسی النجار مؤمن آل یس آنکه گفت یا قوم اتبعوا المرسلین ای قبیله و اهل پیروی
نمائید پیغمبران خدای را و حزقیل مؤمن آل فرعون آنکه گفت اتقتلون رجلا یقول
ربی الله آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خداست و علی بن ابیطالب
علیهما السلام و او سیم ایشان است و افضل ایشان است و مانند این خبر را روایت
کرده است فقیه ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب فردوس و این فضیلتی است که
دلالت میکند بر امامت آنحضرت پس اوست امام برهان بیست و هفتم قول خدای تعالی
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة و آنکسانیکه انفاق میکنند
مالهای خودشان را در شب و روز پنهانی و آشکارا از طریق ابونعیم حافظ
باسناد او بسوی ابن عباس که گفت نازل شده است این آیه در باب علی علیه السلام

که چهار درهم با او بود درهمی را در شب انفاق کرد و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا
و درهمی را در پنهانی و همچنین روایت کرده است این خبر را ثعلبی در تفسیر خود و حاصل
نشده است برای غیر علی علیه السلام این فضیلت پس آنحضرت افضل است و اوست
امام برهان بیست و هشتم خبری است که روایت کرده است احمد بن حنبل از ابن عباس که گفت
آیه در قرآن نیست که مشتمل بر یا ایها الذین آمنوا باشد یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده
اید جز اینکه علی علیه السلام سر و امیر آنست و شریف و سید ایشان باشد و هر آینه
خدای تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد را و یاد نفرموده است علی را جز بخیر و این خبر
دلالت دارد بر اینکه آنحضرت افضل است و اوست امام برهان بیست و نهم قول خدای تعالی
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
بدرستیکه خداوند و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای آنکسانیکه ایمان
آورده اید صلوات بر او بفرستید و سلام بر او بفرستید سلام فرستادنی و
از صحیح بخاری است از کعب بن عجره که گفت از پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله سؤال
کردیم و گفتیم ای پیغمبر خدای صلوات بر شما اهل بیت چگونه است بدرستیکه خدای
تعالی تعلیم کرده است که چگونه سلام بفرستیم گفت آنحضرت فرمود قولوا اللهم
صل علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم بگوئید ای خدای من بفرست
بر محمد وآل محمد همچنانکه صلوات فرستادی بر ابراهیم وآل ابراهیم و شکی نیست که
علی علیه السلام افضل آل محمد صلی الله علیه وآله است و اوست ولی امر
برهان سی ام قول خدای تعالی است مرج البحرین یلتقیان روان کرد دو دریا را که
بیکدیگر رسند از تفسیر ثعلبی و طریق ابونعیم از ابن عباس در قول خدای تعالی

مرج البحرین یلتقیان که گفت علی و فاطمه علیهما السلام است بینهما برزخ لا یبغیان
میان ایشان مانعی است که در دنیا با هم فرقی نکنند پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
است یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان بیرون می آید از آن دو دریا مروارید و لعل
حسن و حسین است علیهما السلام و چنین فضیلت جز برای علی علیه السلام
حاصل نشده است پس آنحضرت امام است برهان بیست و یکم قول خدای تعالی است
و من عنده علم الکتاب و آنکه در نزد او ست علم کتاب از طریق حافظ ابی نعیم از ابن
الحنفیه علیه السلام و در تفسیر ثعلبی است از عبدالله بن سلام که گفتم کیست
که علم کتاب در نزد او ست پس گفت جز این نیست که او علی بن ابیطالب علیهما السلام است
و این خبر دلیل است که آنحضرت افضل است و او ست امام برهان بیست و دوم قول
خدای تعالی است یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه یعنی روزی که رسوا نمی سازد
خدای پیغمبر و آنکسانی را که ایمان آورده اند با او روایت کرده است ابو نعیم مرفوعا
بسوی ابن عباس که گفت اول کسیکه از حله‌های بهشت می پوشد ابرهیم خلیل
الرحمن است از جهت خلت و از جانب خدای تعالی و محمد صلی الله علیه و آله است
زیرا که صفوت و برگزیده خداوند است پس از آن علی علیه السلام است که میرود میان ایشان
در میان هر دو شان بسوی بهشت بعد از آن تلاوت نمود عبدالله بن عباس این آیه
که یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه را و گفت علی و اصحاب و این
خبر دلالت میکند بر اینکه آنحضرت افضل است و او ست امام برهان بیست و سوم قول
خدای تعالی است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی بدرستیکه
آنکسانیکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند آنگروه ایشانند بهترین مردمان

روایت کرده است حافظ ابو نعیم باسناد خود بسوی ابن عباس که گفت چون این
آیه فرود آمد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود هم انت و شیعتک
تاتی انت و شیعتک یوم القیامة راضین مرضیین و یاتی خصمائک غضبانا مقمحین
ایشان تو و شیعه تو هستند میایی تو و شیعه تو در روز قیامت در
حالت خوشنودی خدای تعالی از ایشان و میایند دشمنان تو سر بر هوا و چشم
زیر افکنده خشمگین ناامید و هرگاه آنحضرت بهترین مردمان است واجب است که امام
او باشد برهان بیست و چهارم قول خدای تعالی است و هو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا و صهرا و او ست خدای که آفرید از آب آدمی را پس گردانید او را صاحب
نژاد یعنی ذکور و اناث تا از ذکور نسب معلوم باشد و از اناث دامادی و وصلت تعلق
پذیرد در تفسیر ثعلبی از ابن سیرین است که گفت این آیه نازل شده است در شان
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیهم السلام هنگامیکه تزویج
نمود فاطمه علیها السلام را بعلی علیه السلام و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا و برای غیر آنحضرت این رتبه حاصل نشده است
پس آنحضرت افضل است و او ست امام برهان بیست و پنجم قول خدای تعالی است یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
بپرهیزید از خدای و باشید با راستگویان واجب کرده است خدای تعالی بودن
با آنکسی که صدق و راستی او معلوم باشد و آنکه صدق و راستی او معلوم
باشد جز معصوم نتواند بود از جهت تجویز و امکان دروغ در غیر معصوم و
آنکس علی علیه السلام است زیرا که از خلفاء چهارگانه معصوم جز آنحضرت

نیست و از ابی نعیم است از ابن عباس که این آیه فرود آمده است در شان علی علیه السلام
برهان بیست و ششم قول خدای تعالی است وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع نمایید با رکوع
کنندگان از طریق ابی نعیم است از ابن عباس که گفت این آیه نازل شده است در شان
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ایشان خاصّه و هر دو اول کسانی
بودند که نماز کردند و رکوع بجای آوردند و این خبر دلیل است بر افضلیت علی
علیه السلام پس دلیل بر امامت آنحضرت است پس اولی و سزای امام برهان بیست و هفتم
قول خدای تعالی است وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي و قرار ده برای من وزیری از خانواده
من از طریق ابی نعیم از ابن عباس است که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
گرفت و ما در مکه بودیم و چهار رکعت نماز گذاشت بعد از آن دست بسوی آسمان
برداشت و گفت اللَّهُمَّ إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَكَ وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ أَسْأَلُكَ أَنْ
تَشْرَحَ لِي صَدْرِي وَتَحُلَّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي
عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ای خدای من بدرستی که موسی
عمران از تو مسئلت نمود و من محمد پیغمبر توام درخواست و مسئلت از تو میکنم
که بگشایی سینه مرا و باز نمایی گره از زبان من تا سخن مرا بفهمند و قرار ده برای من وزیری
از اهل من علی بن ابی طالب برادرم را قوی گردان باو کمر مرا و شریک دار او را در امر
من ابن عباس گفته است پس شنیدم منادی را که ندا در داد یا احمد أُوتِيتَ مَا
سَأَلْتَ ای احمد بتحقیق داده شدی آنچه را خواستی و این خبر نص است در اینکه
برهان بیست و هشتم إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ در حالتی که برادران باشند بر تختهائی
برابر یکدیگر از مسند احمد بن حنبل است بسوی زید بن ابی اوفی که گفته است

داخل شدم بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در مسجد آنحضرت پس ذکر شد نزد علی
علیه السلام برادری نهادن پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود
پس علی علیه السلام گفت لَقَدْ ذَهَبَتْ رُوحِي وَانْقَطَعَ ظَهْرِي حِينَ فَعَلْتَ بِأَصْحَابِكَ
مَا فَعَلْتَ غَيْرِي وَإِنْ كَانَ هَذَا مِنْ سَخَطٍ عَلَيَّ فَلَكَ الْعُتْبَى وَالْكَرَامَةُ هر آینه جان من رفت
و پشت من شکست هنگامیکه کردی از عقد برادری در میان اصحاب آنچه را کردی
و از من بیان ننمودی پس اگر اینکار را در دوری از رضای تو است پس تراست حق رضا
جویی و احسان پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا
أَخَّرْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي فَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ أَخِي
وَوَارِثِي وَأَنْتَ مَعِي فِي قَصْرِي فِي الْجَنَّةِ مَعَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَأَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي ثُمَّ تَلَا هَذِهِ
الْآيَةَ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قسم با
که مرا به پیغمبری برانگیخته است تأخیر ننمودم ترا مگر برای خود پس تو از من
مقام هارونی از موسی جز اینکه پیغمبری بعد از من نیست و تو برادر و وارث منی و تو با من
در قصر بهشت میباشی با فاطمه دختر من و تو رفیق و برادر منی پس تلاوت
فرمود در حالتیکه برادران باشند بر تختهائی برابر یکدیگر که دوستداران در ذات
خدا هستند و نظر میکنند بعضی از ایشان بسوی بعضی و برادری لازم دارد
مناسبت و مشاکلت را پس از اینکه علی علیه السلام بعقد برادری با پیغمبر خدا
اختصاص یافت و سزا امام برهان بیست و نهم قول خدای تعالی است وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ
بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ الآية و هنگامیکه گرفت پروردگار تو از پشت بنی آدم از
ایشان نسل ایشانرا و گواه گرفت ایشانرا بر نفسهای خود شان آیا نیستم من پروردگار

شما گفتند آری گواه شدیم ما بر اقرار خودمان و گرفتن پیمان بجهت کراهت آنکه

گویند روز قیامت بدرستیکه بودیم ما از این اقرار از بیخبران آنکتاب فردوس است

از ابن شیرویه بیاورده بنفه بیانی که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود لو یعلم

النّاس متی سمّی علیٌّ امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمّی امیر المؤمنین و آدم

بین الرّوح و الجسد قال الله تعالی و اذ اخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیّتهم

و اشهدهم علی انفسهم الست بربّکم قالت الملائکة بلی فقال تبارک و تعالی انا ربّکم

و محمّد نبیّکم و علیٌّ امیرکم اگر بدانستندی مردمان که چه زمان علی علیه السّلام امیر المؤمنین

نامیده شده است انکار نمیکنند فضل او را نامیده شده بامیر المؤمنین وقتیکه

آدم در میان روح و تن بود فرموده است خدای تعالی هنگامیکه گرفت پروردگار

تو از پسران آدم از پشتهای ایشان نسل ایشان را و گواه کرفت ایشانرا بر نفسهای

خودشان آیا نیستم من پروردگار شما گفتند ملائکه آری پروردگار مائی پس

خداوند تبارک و تعالی فرمود منم پروردگار شما و محمد پیغمبر شما است و این خبر

صریح در این باب است **برهان چهلم** بدرستیکه خدای اوست یاری کننده او و جبرئیل

یاری او میکند و صالح مؤمنان یاری او مینمایند و ملائکه بعد از نصرت خدا

همه هم پشت اویند اجماع کرده اند مفسّران بر اینکه مؤمنان علی بن ابیطالب علیهما

السّلام است روایت کرده است ابو نعیم باسناد خود بسوی اسماء بنت عمیس که گفت

پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که میخواند این آیه کریمه را و ان تظاهرا علیه

فانّ الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین قال صالح المؤمنین علیّ بن ابیطالب

فرمود صالح مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السّلام است و اختصاص آنحضرت باین

وصف دلیل بر افضلیت اوست پس او ست امام و آیات مذکوره در این معنی

بسیار است که از جهت اختصار بآنچه ذکر کردیم اقتصار نمودیم **منهج سیم** در ادلّه

مستنده نبوی سنّت منقوله از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله الطّاهرین و آن دوازده

دلیل است **دلیل اوّل** خبریست که تمام مردمان نقل نموده اند اینکه چون نازل

شد قول خدای تعالی و انذر عشیرتک الاقربین و بترسان خویشان خود را که نزدیکان

تواند جمع نمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب را در خانه ابیطالب علیه

السّلام و ایشان چهل نفر بودند و امر فرمود که گوسفندی را بپایه ادا کنند و

تدارک کردند و صاعی از شیر آوردند و در میان ایشان مردانی بودند که یک تن

تنها بره میخوردند و قدحی از آب مینوشیدند پس آن جماعت از آن غذا اندک

خوردند تا سیر شدند و معلوم نشد اثر خوردن ایشان و بشگفت فرو ماندند

و آنحضرت اثر پیغمبری خود را بر ایشان روشن ورد بعد از آن فرمود یا بنی عبد

المطّلب انّ الله بعثنی بالحقّ الی الخلق کافّة و بعثنی الیکم خاصّة فقال و انذر عشیرتک

الاقربین و انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللّسان ثقیلتین فی المیزان تملکون

بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنّة و تنجون بهما

من النّار شهادة ان لا اله الّا الله و انّی رسول الله فمن یجیبنی الی هذا الامر و یوازرنی

علی القیام به یکن اخی و وزیری و خلیفتی من بعدی بدرستیکه بر انگیخته است خدا

مرا بسوی تمام بندگان خود و مبعوث کرده است مرا بسوی شما مخصوصاً و فرموده

بترسان اهل و طایفه نزدیک خود را و من میخوانم شما را بسوی دو کلمه سبک

بر زبان و سنگین در میزان که مالک شوید باین دو کلمه طوایف عرب و عجم را

و با طاعت در آورید تمام ملل و امم را و داخل شوید با این دو کلمه بهشت جاودان را
و رهائی یابید با این دو کلمه از آتش دوزخ و این دو کلمه شهادت بر این است
که نیست خدائی جز خداوند یگانه و من پیغمبر خدایم پس آنکه مرا اجابت بسوی
این امر کند و مرا نصرت و مددکاری نماید برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه
من بعد از من میباشد پس هیچیک از ایشان آنحضرت را اجابت نکردند و امیر
المؤمنین علیه السلام عرض کرد انا یا رسول الله اوازرک علی هذا الامر من
مددکاری و هم پشتی با تو میکنم ای پیغمبر خدای فرمود اجلس بنشین پس از آن
دوباره قول خویش را تکرار فرمود که شما فرا گرفتند علی علیه السلام فرموده ثم
وقمت فقلت مثل مقالتی الاولی فقال اجلس ثم اعاد علی القوم مقالته ثالثة
فلم ینطق احد منهم بحرف فقمت فقلت انا اوازرک یا رسول الله علی هذا الامر فقال
اجلس فانت اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی برخواستم و گفتم
چنانکه اول گفته بودم فرمود بنشین پس از آن اعادت فرمود سخن خود را بسوی
قوم در کرت سیم واحدی از ایشان بحرفی زبان نگشود پس من برخواستم و گفتم
من با تو هم پشتی و موافقت میکنم بر این امر ای پیغمبر خدای فرمود بنشین و تو برادر
من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من بعد از منی پس قوم برخواستند
و با ابیطالب گفتند فرمانبر امر پسر خود باش که او را داخل دین برادرزاده ات شد
و طاعت او بر تو امر نمود دلیل دوم خبر متواتر از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
که چون فرود آمد قول خدای تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
ای پیغمبر رسان آنچه فرستاده شد بسوی تو از پروردگارت در غدیر خم آمد

خطبه نمود و عموم مردمان را مخاطب ساخته فرمود ایها الناس الست اولی بکم من
انفسکم ای مردمان آیا من سزاوارتر از خودتان بر شما نیستم گفتند بلی اولی و سزاوارتر
تری فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله آنرا که من مولا هستم علی مولای اوست خداوندا
دوست دار آنرا که او را دوست دارد و دشمن دار آنرا که او را دشمن دارد و یاری
ده آنرا که یاری او کند و فرو گذار آنرا که او را فرو گذارد پس عمر گفت بخ بخ لک یا علی
اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة خوشا بحال تو ای علی گردیدی آقای من
و آقای هر مرد و زن از مؤمنان و مراد بمولی در این خبر اولی بتصرف است از
جهت سبقت تقریر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بر این معنی بقول آنحضرت الست
اولی بکم دلیل سیم قول پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است انت منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزلت هارونی از موسی جز اینکه نیست پیغمبری
بعد از من ثابت فرموده است جمیع منزلتهای هارون را از موسی برای امیر المؤمنین
علیه السلام بعد از آنحضرت از جهت استثناء و از جمله منزلتهای هارون اینست که او خلیفه
بود برای موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و اگر بعد از موسی زنده بودی هر آینه خلافت
او مینمودی و الا لازم میاید راه یافتن نقص بسوی او از اینجهت که آنحضرت در هنگام
غیبت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در زمانی اندک او را خلیفه بود پس از طول
مدت غیبت اولی بود که خلیفه باشد مترجم در قصیده توسل گفته است

الوهیتش نبی خوچو هارون کرد کلیم	خبر این شد آنکه در داو بهی از نصف

دلیل چهارم آنست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در

مدینه خلیفه خود فرمود با وجود کوتاهی زمان غیبت پس واجب بود برای
امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از رحلت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله خلیفه آنحضرت
باشد و باجماع آنحضرت علی علیه السلام در مدینه خلیفه نصب فرمود و از اینکه
آنحضرت او را از مدینه معزول ننمود بعد از رحلت نیز در مدینه خلیفه بوده است
و چون در مدینه خلیفه بود در غیر مدینه نیز خلیفه است دلیل پنجم
خبری است که جمهور باتفاق از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که
آنحضرت با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي
وَقَاضِي دَيْنِي تو برادر و وصی من و خلیفه منی بعد از من و گذارنده وام من هستی و این خبر نص است
درین باب دلیل ششم مواخات است انس روایت کرده است که چون هنگام مباهله
شد و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله عقد برادری در میان مهاجرین و انصار
بست علی علیه السلام ایستاده بود و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله او را میدید
و مکان او را میشناخت و در میان او و هیچیک از صحابه قرار مواخات نفرمود علی
علیه السلام گریان از مقام خود بیرون رفت و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
او را ندید و فرمود ابو الحسن چه شد گفتند او را گریه فرا گرفت و بیرون رفت پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله فرمود یا بلال اذْهَبْ وَائْتِنِي بِهِ ای بلال برو و او را نزد من بیار
پس بلال بطلب او رفت و علی علیه السلام گریان وارد خانه خویش گردید فاطمه
گفت مَا يُبْكِيكَ لَا أَبْكَى اللهُ عَيْنَيْكَ از چه میگریی خداوند دیدگان ترا نگریاند فرمود
آخَى النَّبِيُّ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَأَنَا وَاقِفٌ يَرَانِي وَيَعْرِفُ مَكَانِي وَلَمْ يُوَاخِ بَيْنِي
وَبَيْنَ أَحَدٍ فَلَعَلَّكِ لَا يُحْزِنُكِ اللهُ تَعَالَى لَعَلَّهُ ادَّخَرَكَ لِنَفْسِهِ پیغمبر خدای صلی الله

علیه و آله در میان مهاجرین و انصار قرار برادری داد و میان من و احدی عقد
برادری ننهاد گفت خدایت محزون نگرداند و هنالک نگریاناد شاید آنحضرت ترا برای
برادری خود ذخیره فرموده باشد پس بلال گفت ای علی پیغمبر خدا را اجابت
کن پس علی علیه السلام خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت
فرمود مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فقال آخَيْتَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَا رَسُولَ اللهِ وَ
أَنَا وَاقِفٌ تَرَانِي وَتَعْرِفُ مَكَانِي وَلَمْ تُوَاخِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحَدٍ فَقَالَ إِنَّمَا ادَّخَرْتُكَ لِنَفْسِي
أَلَا يَسُرُّكَ أَنْ تَكُونَ أَخَا نَبِيِّكَ قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ أَنَّى لِي هٰذَا بِذٰلِكَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ
فَأَتَى الْمِنْبَرَ فَقَالَ اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ أَلَا إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى
أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ چه چیز ترا میگریاند ای ابا الحسن گفت برادری نهادی
در میان مهاجرین و انصار ای پیغمبر خدای و من ایستاده بودم مرا میدیدی و جای مرا
ملتفت بودی و برادری ننهادی در میان من و هیچیک از ایشان آنحضرت فرمود
جز این نیست که ترا برای خود ذخیره کردم آیا مسرور نمیشوی که برادر پیغمبر خود باشی گفت
آری ای پیغمبر خدای کجا برای من چنان شرفی است پس آنحضرت دست او را گرفت
و بر منبر برآمد و گفت بار خدایا این از من است و من از او هستم آگاه باشید ای مردمان
بدرستیکه او از من بمنزله هارون از موسی است آگاه باشید از آنکه من آقای او هستم این
علی آقای اوست پس علی علیه السلام با چشمی روشن و خاطری چون گلشن باز
آمد و عمر از پی او در رسید و گفت بَخٍ بَخٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ
مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ خه خه ای ابا الحسن گردیدی آقای من و آقای هر مرد و زنی از اهل ایمان
و مواخات دلیل است بر افضلیت او و سزاوار امام دلیل هفتم خبری است که جمهور باجماع

روایت کرده‌اند بدرستیکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله چون خیبر را حصار
داد و زیاده از بیست شب در پای حصار نشست و در آن ایام رایت خاصه امیرالمؤمنین
علیه السلام بود در مدتی عارض آنحضرت گردید و از حرب باز ماند مرحب یهودی
از حصار بیرون آمد و پای ثبات در میدان رزم و کوشش می‌افشرد پس پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله ابوبکر را خواند و فرمود رایت را برگیر ابوبکر رایت را گرفت
و در جمعی از مهاجرین بمیدان قتال در آمد و کوشید و کاری از پیش نبرد و شکسته
عنان برگشت روز دیگر عمر را بشارت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رایت را
برگرفت و اندک مسافتی رفت و او و لشکر او و همراهان او را از دلیری مرحب بیم مبتلا
پس بازگشت و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود علی را بحضور بخوانید عرض
کردند علی مبتلای بدرد است فرمود الرایة رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله امروز بمن آید مردی را که خدا و پیغمبرش او را دوست میدارد و خدای تعالی
او را دوست میدارند و جای فرار اختیار نکند پس علی را حاضر نمودند پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله لعاب دهان مبارک بر سر و روی او مالید و بهبودی یافت
لوا را باو عطا کرد و خدای تعالی فتح بر دست او جاری کرد و مرحب را بتیغ بدو کرد
و وصف پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را باین صفت دلالت
میکند بر امتیاز او از دیگران و این خبر دلیل افضلیت آنحضرت است و اولویت
امام **دلیل ششم** خبر مرغ است و جمهور باجماع روایت کرده‌اند که بدرستی پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله را مرغی بریان آوردند و گفت اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یأکل معی من هذا الطائر ای خدای من بیاور برای من کسی را که دوست‌ترین

مردم است بسوی تو با من از این مرغ بخورد پس علی علیه السلام آمد در را کوفت انس
ابن مالک گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در کاری است پس بازگشت بعد
از آن پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله گفت آنچه را اول گفت پس علی علیه السلام
باز آمد و در کوفت و انس گفت با او گفتم که پیغمبر خدای در کاری است مراجعت نمود
پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله همان گفت کرد و کرت سیم چنین گفته بود باز
علی علیه السلام آمد و در زد و سخت بکوفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
شنید و گفت انس پیغمبر خدای در کاری است پس آنحضرت اجازت دخول داد و
فرمود یا علی ما ابطأ بک عنی قال جئت فردنی انس ثم جئت فردنی انس ثم جئت فردنی
انس ثم جئت الثالثة فردنی فقال یا انس ما حملک علی هذا فقال رجوت ان
یکون الدعاء لاحد من الانصار فقال یا انس او فی الانصار خیر من علی او فی الانصار
افضل من علی چه چیز تو شد عرض کردم آمدم و انس مرا رد نمود پس از آن آمدم و رد
کرد انس مرا کرت سیم آمدم و باز مرا برگردانید آنحضرت فرمود ای انس ترا چه بر آن داشت
که علی را رد کردی عرض کرد امید داشتم که یکی از انصار بیاید و دعا او را باشد فرمود
ای انس آیا در میان انصار کسی از علی بهتر است و آیا در میان انصار کسی از علی فاضل
تر است و این که محبوب تر بسوی خدای تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام است و او باید
امام باشد **دلیل هفتم** چیزیست که جمهور از روایت کرده‌اند که پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله اصحاب خود را امر فرمود که بر علی علیه السلام بامارت مسلمانان سلام
کنند و فرمود انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین وفا لهذا
ولی کل مؤمن من بعدی و قال فی حقه ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و

و مؤمنه بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام آقای مسلمانان و پیشوای پر
هیزکاران و کشاینده اسپان سفید پیشانی و سفید دست و پای که کنایه از مؤمنین است
که مواضع وضو و طهارت ایشان سفید است و فرمود این آقای مرد و زنان اهل ایمان است
بعد از من و فرمود در حق او که بدرستی علی از من است و من از اویم و او ولی و متصرف
هر کس و هر مؤمن و زن مؤمنه است پس علی علیه السلام بعد از پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله امیر مؤمنان و زنان و امام مسلمانان و متقیان و اولی بتصرف در امر
مؤمنان است و این خبر نص درین باب است دلیل دهم خبریست که جمهور از قول پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله روایت نموده اند انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم
بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض بدرستی که
من باقی میگذارم در میان شما دو چیز نفیس را قدر که اینها را تا مادامی که تمسک بآن
دو چیز بجوئید و از صحبت تخلف ننمائید هرگز گمراه نمیشوید و آن دو چیز قرآن
خدای عز و جل و خویشان نزدیک منند که اهل خانه من میباشند و این دو چیز
از یکدیگر جدا نمیشوند تا وارد بر من شوند در ساحت حوض کوثر و فرمود مثل
اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق مثل خانواده
در میان شما
من مثل کشتی نوح است که هر که بران سوار گردید بساحل نجات و سلامت رسید
و آنکه از آن دوری گرفت و کناره جست در دریای غرق و هلاکت در افتاد و این خبر
دلیل است بر وجوب تمسک بقول اهل بیت طاهرین پیغمبر خدای صلی الله علیه و
آله و سلم و آقایی ایشان علی علیه السلام و طاعت او بر همه اصناف امم واجب است
پس او سزاوار امامت است دون سایر اصحاب حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله دلیل یازدهم

خبریست که جمهور روایت کرده اند در وجوب محبت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت فرمود من احبنی فاحب هذین و
اباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة یعنی کسیکه دوست داشته مرا پس
دوست داشته ایشان و پدر ایشان و مادر ایشان را در درجه با من است در روز
قیامت و روایت کرده است ابن خالویه از حذیفه که گفت پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله من احب ان یتمسک بقصبة الیاقوت التی خلقها الله تعالی بیده ثم قال
لها کونی فکانت فلیتول علی بن ابیطالب علیه السلام کسیکه دوست میدارد که
چنگ زند بقصبه یاقوتی که خدای تعالی آنرا بدست قدرت خود آفرید و فرمود
هست شو و هست شد پس باید دوست دارد علی بن ابیطالب علیهما السلام و این

سه شعر از قصیده توسل جمع منشا این مقام

ترسنده بر صراط بود کو ولی او	خوف اصلا از سند بنجف که لا تخف
بشناس گو ما کرب باد اسیر احق	بهر و هر قدرا بنهمه بانو نکو نعرف
اندر جوار آل بیا دام جاودان	دست با بدر قسا طوبا مقتطف

وارد شده است که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام
حبک ایمان و بغضک نفاق واول من یدخل الجنة محبک واول من یدخل النار
مبغضک وقد جعلک الله اهلا لذلک فانت منی وانا منک ولا نبی بعدی دوستی
تو ایمان است و دشمنی تو نفاق است و محب کسیکه وارد بهشت شود دوست
تو است و اول کسیکه داخل آتش شود دشمن تو است و بتحقیق خدای تعالی ترا

شاد او باین قدر و منزلت قرار داده است پس تو از منی و من از توام و پیغمبری از بعد
من نیست و از سقیق بن سلمه از عبدالله است که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله را دیدم و آنحضرت دست علی را گرفته بود و میفرمود هذا ولیی وانا ولیه
عادیت من عادی وسالمت من سالمه این دوست مرا است و من دوست اویم دشمنی
میکنم آنرا که او دشمنی کند و صلح میدارم با کسیکه او صلح میدارد و روایت کرده است
اخطب خوارزم از جابر که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله اتانی جبرئیل من عند
الله بورق خضراء مکتوبا فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابیطالب علیه السلام علی خلقی
فبلغهم ذلک عنی جبرئیل برمن از جانب خدای تعالی ورقه سبزی آورد که بخط سفید
بر آن نوشته بود دوستی علی بن ابیطالب علیهما السلام بر خلق من واجب است پس
این امر را با ایشان از من برسان دلیل بیست و سیم روایت کرده است اخطب خوارزم با
خود بسوی ابی ذر غفاری که گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله من ناصب
علیا الخلافة من بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شک فی علی فهو
کافر کسی که دشمن کرد خلافت علی را بعد از من پس او کافر است و بتحقیق جنگیده است
با خدای تعالی و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و آنکه شک در علی نماید که او خلیفه
بعد از من است پس او کافر است و از انس است که گفت در خدمت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله بودم آنحضرت علی علیه السلام را که دید فرمود
انا وهذا حجة الله علی امتی یوم القیامة من و این مرد حجت خداوندیم در روز قیامت
و از معاویة بن حیدة قشیری است که گفت از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله شنید
که بعلی علیه السلام فرمود یا علی لا یبالی من مات وهو یبغضک مات یهودیا

او نصرانیا

او نصرانیا باک نداشته باشد کسی که بمیرد و ترا دشمن میداشته است که بمیرد یهودی
بمیرد یا نصرانی را چون ما دیدیم مخالفین خود را از اهل سنت جماعت که این اخبار و احادیث
را در کتابهای خود شان آورده اند و از رجال ثقات خود که علماء امامیه اند
علیهم الرحمة والرضوان چند برابر اخبار دیگر از آنان روایت نموده نقل و روایت داریم
بر خود قاطع شد باز گشت بکفر عقاید امامیه و وحدت و از عقاید انان احتراز یافتیم

منهج چهارم در ادله که دلالت میکند بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام که از احوال خاص
آنحضرت استنباط میشود و بدو خصائص منقسم میشود دلیل اول اینست که آنحضرت

علیه السلام بعد از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله از همه مردمان زاهدتر بوده است
دنیا را سه نوبت طلاق داده و قوت آنحضرت بلغور جو بود و بر سر انبان طعام
مهر مینهاد تا حضرت امامان بزرگوار حسن و حسین علیهما السلام خورش داخل
آن طعام ننمایند و همواره لباس درشت میپوشید و کوتاه میفرمود و پیراهن خود را
وصله میزد تا آنکه گفته اند وصله شرمنده میشد و بند شمشیر و کفش آنحضرت
لیف خرما بود و روایت کرده است اخطب خوارزم از عمار که گفت از پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله شنیدم که فرمود یا علی ان الله زینک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احب
الی الله منها زهدک فی الدنیا وبغضها الیک وحبب الیک الفقراء فرضیت بهم اتباعا
ورضوا بک اماما یا علی طوبی لمن احبک وصدق علیک الا من احبک وصدق علیک
فاخوانک فی دینک وشرکاؤک فی جنتک واما من ابغضک وکذب علیک فحقیق
علی الله یوم القیامة ان یقیمه مقام الکذابین ای علی بدرستی که خدای تعالی
زینت داده است ترا بزینتی که هیچیک از بندگان خود را بهتر از آن زینت نفرموده است

که دوست تو از آن زینت بسوی خدای تعالی باشد که از اینها است و زینت کرده

ترا بزهد در دنیا و دنیا را در نزد تو مبغوض و خوار فرموده و فقرا را بسوی تو محبوب

کرده اند و ایشان را پسندیده که اتباع و پیروان تو باشند و ایشان با اینکه تو امام

ایشان باشی خشنودی یافته اند ای علی خوشا آنکه ترا دوست دارد و تصدیق تو

کند و وای بر آنکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید آگاه باش آنکه ترا دوست دارند

و تصدیق تو نمایند برادران تو اند در دین تو و شریکان تو اند در

بهشت تو و آگاه باش آنکه ترا دشمن دارد و دروغ بر تو بندد پس واجب است بر خدا

که روز قیامت او را بر پای دارد در مقام دروغ گویان و گفته است سوید بن غفله

داخل شدم بر علی علیه السلام در قصر پس یافتم او را که نشسته بود در پیش او کاسه

کوچک است و در آن شیری ترش بود که از شدت ترشی بوی آن را در می یافتم و در دست

آنحضرت گرده نانی بود که پوستهای جو را در روی آن میدیدم گاهی با دست آن را می

شکست و چون سختی نان غالب شدی بر زانوی خود گذاشتی و شکستی و در شیر

انداختی پس فرمود نزدیک بیا از این طعام تناول کن گفتم من روزه دارم فرمود مَن مَنَعَه

الصِّیامُ مِن طعامٍ یَشتهیهِ کانَ حقًّا علی اللهِ اَن یُطعِمَه مِن طعامِ الجَنّةِ ویَسقِیَه

مِن شرابِها هر کس روزه او را از طعامی که میل آن دارد منع کند بر خداوند

واجب است که از طعام بهشت باو چشاند و از شراب بهشت او را سیراب نماید

گفته است بکنیز آنحضرت گفتم و او نزدیک آنحضرت ایستاده بود وای بر تو

ای فضه آیا از خدای تعالی در باره این پیر مرد نمی ترسی چرا طعام او را از نخاله

نمی بیزی که من خورده های سبوس را در آن می بینم گفت هر آینه بما سپرده است که

طعام او را نابیخته نان کنیم گفته است پدر و مادرم فدای آن که طعامی بیخته نشد

و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا آنگاه که خدایش بجوار خویش انتقال داد

روزی آنحضرت دو جامه درشت خرید و قنبر را مختار داشت که یکی را برای خود گیرد

و جامه دیگر را آنحضرت پوشید آستینش را از سر انگشتان دراز تر دید و پاره فرمود

ضرار بن ضمره گفته است بعد از شهادت علی علیه السلام بر معاویه در آمدم

گفت علی را برای من وصف کن گفتم مرا معاف دار گفت بنا چار باید وصف نمائی گفتم

اکنون که نا چارم آگاه باش که والله آنحضرت بعید المدی و شدید القوی بود در مقام

حق فاصل بود و در موقع حکم عادل میجوشید علم از جوانب او و گویا بود حکمت از

نواحی او از دنیا و رونق آن وحشت داشت و با شب و وحشت آن انس میگرفت بسیار

میگریست و همه وقت متفکر بود کف دست را میگردانید و بنفس خویش عتاب

مینمود و خوش میداشت از لباس درشت را و از طعام غلیظ را در میان ما مانند

یکی از ما بود هر گاه سؤال میکردیم جواب میداد و هر وقت او را میخواندیم اجابت

و ما قسم بخدای با اینکه ما را بخود نزدیک میداشت و ما نزدیک میشدیم جرئت تکلم

از هیبت او با او نداشتیم تعظیم اهل دین مینمود و مساکین را بخود اتصال میداد

هیچ قوی بر باطل خود بر او طمع نمیبست و هیچ ضعیف از عدالت او نومید نمی گشت

پس خدای را بگواهی میطلبم که هر آینه در بعضی از مواقف او دیدم و شب پرده خود را

افکنده بود و ستارهای او فرو رفته در حالتی که ریش مبارک در دست داشت

و اضطراب میکرد مانند اضطراب مار گزیده و میگریست مانند غمزدگان و

میفرمود یا دنیا غُرّی غیری اَبی تَعَرّضتِ اَم اِلَیّ تَشَوّقتِ هیهات هیهات غُرّی غیری

فما بقدر ثلاثا الا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك يسير وعيشك حقير آه من
قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق ای دنیا غیر مرا فریفته خویش ساز با من
مکر دهی یا بسوی من شوقمند میشوی دور است دور است که تو بمقصد
خود نائل شوی و بمن دست یابی بگیر یا بدام خود اندر سه مرتبه گفتم ترا طلاق دادم
و رجعتی بر آن نمانده است عمر تو کوتاه است و منزلت تو اندک است و عیش تو
خوار است آه از کمی توشه و دوری سفر و ترسناکی راه پس معاویه گریست و
گفت خدای رحمت کناد ابا الحسن را بتحقیق چنان بود که میگوئی پس معاویه از
ضرار پرسید که مهر تو با آنحضرت تا چه اندازه است گفت مانند مادر موسی بموسی گفت
اندوه تو با وی چگونه است گفت مانند کسیکه فرزند او را در کنارش سر از تن
برداشته باشند و اشک چشمش باز نایستد و اندوهش تمامی نپذیرد و بالجمله پس زهد
آنحضرت سلام الله علیه بان درجه بود که کسی بپایگاه او نرسد واحدی بر حضرتش
پیشی نگرفته است و هرگاه ازهد اصحاب و مردم زمان بعد از پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله بوده است پس او سزا امام از جهت امتناع تقدم مفضول بر فاضل

دلیل ششم این است که آنحضرت اعبد مردمان بود روزها را روزه میداشت و
شبها را بقیام و عبادت بپای میبرد و تمام مردم آداب نماز شب و نوافل روز و
بسیاری از عبادات و دعوات را از حضرتش آموختند چندانکه تمامی اوقات را
فرا گرفته است و در شبانروزی هزار رکعت نماز بجای آوردی و نماز شب را حتی در لیلة
الهریر ترک نفرمود ابن عباس گفته است دیدیم آنحضرت در جنگ با معاویه بآفتاب
مینگریست گفتم یا امیر المؤمنین چه نظر میفرمائی فرمود نظر میکنم

نماز بگذاردم گفتم در چنین وقتی میخواهی ادای نماز نمائی فرمود جز این نیست که ما
قتال با این مردم برای نماز میکنیم زنهار غفلت مورز از کار عبادات در اینجا بی وقت و
اصحاب موروث میخواست تیر بگیرد در میدان که بر او با دشمنان در تن مبارک جای
کرده است بیرون آورند تامل مینمودند تا داخل نماز شود و مستغرق توجه بسوی
خدا و منصرف از ما سوی گردد و درد آن الم نکند و آنگاه تیر را بیرون میآوردند چنانچه

مولوی جامی این حکایت را نظم نموده بمناسبت درینجا

شیر خدا شاه ولایت علی | صیقلی شرک خفی و جلی
روز احد چون صف هیجا گرفت | تیر مخالف بتنش جا گرفت
غنچه پیکان بگل او نهفت | صد گل محنت ز گل او شکفت
روی عبادت سوی محراب کرد | پشت بدرد سر اصحاب کرد
خنجر الماس چو بنداختند | چاک بتن چون گلش انداختند
غرقه بخون غنچه زنگار گون | آمد از آن گلشن احسان برون
گل گل خونش بمصلی چکید | گفت چو فارغ ز نماز آن بدید
این همه گل چیست ته پای من | ساخته گلزار مصلای من
صورت حالش چو نمودند باز | گفت که سوگند بدانای راز
کز الم تیغ ندارم خبر | گرچه ز من نیست خبردارتر
طایر من سدره نشین شد چنانک | گر شودم تن ز نفس خال چاک
جامی از آلایش تن پاک شو | در قدم پاک روان خاک شو
شاید از آن خاک بگردی رسی | گرد شکافی و بمردی رسی

وانحضرت در میان نماز و زکوة جمع نمود و در رکوع خاتم خویش بسائل بخشید و خدای
آیه کریمه نازل فرمود که در قرآن خوانده میشود و قوت خود و عیال خویش را سه روز
متوالی تصدق نمود تا نازل شد سوره مبارکه هل اتی در شان او و ایشان و
تصدق کرد در شب و روز و پنهان و آشکار و آیه کریمه شرف نزول ارزانی داشت
و سرگوشی با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نمود و مقدم داشت بر سرگوشی پیغمبر
خود صدقات را و خداوند آیه کریمه فرو فرستاد و هزار بنده از کسب بازوی خود
آزاد کرد و خود را اجیر میداد و مزد بر آن میگرفت بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله انفاق
میداشت و خود گرسنه بود و هرگاه آنحضرت اعبد مردمان بود افضل است و او
امام دلیل ثالث آنست که آنحضرت بعد از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله اعلم مردمان
بود و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود اقضاکم علی یعنی از شما در حکم قضاوت و قطع
دعاوی علی است و قضا مستلزم علم و دین است و در باره اش کریمه و تعیها اذن
واعیه و نگاه دارد آنرا گوش نگاه دارنده نزول یافت و از اینکه آنحضرت در کمال ذکاء
و فطانت بود و حرص و اهتمام بر امور کاری داشت و مواظب خدمت پیغمبر
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود که کامل ترین تمام مخلوقات بود مواظبتی سخت
شبانروزی از هنگام کودکی خود تا آنگاه که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رحلت
نمود و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرموده است العلم فی الصغر کالنقش
فی الحجر علمی که در کودکی آموخته شود مانند نقش در سنگ ثابت و از محو
مصون میماند پس علوم آنحضرت افزون از علم غیر او بود از جهت حصول قابل کامل
و فاعل تام و از حضرتش مردمان افاضه علوم کرده اند اما علم نحو پس او وضع

ان یا با الاسود ثلی فرمود الکلام ثلاثة اشیاء اسم و فعل و حرف کلام سه جزء است
اسم و فعل و حرف و با ابی الاسود وجوه اعراب را تعلیم فرمود و اما فقه باز گشت تمام
فقهاء بسوی آنحضرت است اما امامیه پس ظاهر و مسلم است زیرا که ایشان علم
خود را از آنحضرت و از اوصیاء و اولاد او اخذ کرده اند و اما غیر ایشان پس چنین است
اما اصحاب ابوحنیفه مثل ابی یوسف و محمد و زفر از ابی حنیفه اخذ کرده و شافعی نزد
محمد بن الحسن شیبانی و مالک خوانده است پس باز میگردد فقه دو نفر و اما
احمد بن حنبل نزد شافعی خوانده است و فقه او بشافعی باز گشت میکند و فقه
شافعی بابی حنیفه راجع میشود و ابوحنیفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام
خوانده و صادق خدمت حضرت باقر علیه السلام و باقر خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام
و زین العابدین خدمت پدر خود حضرت حسین علیه السلام خوانده است و حسین
خدمت حضرت علی علیه السلام خوانده است اما مالک نزد ربیعة الرای خوانده
و ربیعه نزد عکرمه و عکرمه نزد عبدالله بن عباس و عبدالله بن عباس شاگرد
علی علیه السلام بوده است و اما علم کلام پس آنحضرت اصل آن علم است و از خطب
او مردمان بهره یافته اند و تمام مردمان بهره یافته اند و تمام مردمان شاگردان
آنحضرتند پس بدو سبب که جماعت معتزله نسبت شان بسوی واصل بن عطاء است
و واصل بن عطاء سر آمد و بزرگ ایشان است و او تلمیذ ابی هاشم عبدالله بن محمد
ابن الحنفیه و ابوهاشم شاگرد پدرش و پدرش شاگرد پدر خود علی علیه السلام
بود و اشعریه شاگردان ابا الحسن علی بن ابی بشر اشعری و او شاگرد ابی علی جبائی
و او شیخی از مشایخ معتزله بوده است و علم تفسیر اختصاص با آنحضرت دارد

ابن عباس در علم تفسیر شاگرد آنحضرت بود و گفته است ابن عباس که حدیث کرد مرا
امیرالمؤمنین در تفسیر باء بسم الله الرحمن الرحیم از آغاز شب تا پایان شب شرح داد

چو او سبق بسمله را نقطهٔ لاجرم	ایزد نهاده بسمله در مبدء صحف

وامّا علم طریقت پس منسوب بسوی آنحضرت است و تمام صوفیه استناد خرقه
را بسوی آنحضرت میدادند وامّا علم فصاحت پس آنحضرت منبع است ودر حق
آنحضرت گفته شده است که فوق کلام مخلوقات ودون کلام خالق است وخطبای
عالم از او تعلیم گرفته اند وفرموده است سلونی قبل ان تفقدونی سلونی
عن طرق السماء فانی اعلم بها من طرق الارض بپرسید از من پیش از انکه مرا نیابید
بپرسید از من از راههای آسمان پس من دانا ترم براهها از راههای زمین وبسوی
آنحضرت رجوع میکردند صحابه در مشکلات خودشان وبسیاری قضایای
عمر را بر گردانید وعمر گفت لولا علی لهلک عمر وبسیاری از مشکلات را کشف فرمود
دو شخص خدمت آنحضرت آمدند یکی پنج گرده نان بود ویا دیگری سه گرده وباهم
نشستند که نان بخورند مردی دیگر بایشان پیوست وبا انها نشست ودر خوردن نان
شراکت نمود وچون فارغ شدند آن مرد هشت درهم در میان ایشان نهاد ورفت
پس صاحب پنج گرده پنج درهم را بر گرفت وصاحب سه گرده اباکرد وکار بخصومت کشید
وبا آنحضرت رجوع نمودند بصاحب سه گرده فرمود صاحب تو بتو انصاف کرده است
گفت ای امیرالمؤمنین حق من زیاده از سه درهم است ومن حق خویش از او میخواهم
فرمود چون چنین است یک درهم برگیر وبقیه را باو واگذار ودر مالک یا کنیزکی که
ملک انها بودند ندانسته مواقعه کردند وکنیزک آبستن شد وحالی مشکل پیش آمد

ونزاع بسوی آنحضرت علیه السلام آوردند پس حکم بقرعه فرمود وپیغمبر خدای صلی الله
علیه واله اورا تصویب نمود وفرمود الحمد لله الذی جعل فینا اهل البیت من یقضی
علی سنن داود سپاس خدای را که قرار داد در ما اهل بیت کسی را که حکم میکند بر سنتهای
داود علیه السلام مقصود از حکم در سنت داود حکم قضاوت بالهام الهی است وسوار
شد کنیزکی کنیزکی را و کنیزکی دیگر او را گزید پس آنکه سوار شده بود بزمین خورد ودندان
مرد پس حکم فرمود به ثلث دیه بر ناخسه وقامصه پس پیغمبر خدای صلی الله علیه
واله اورا تصویب نمود وگاوی خری را کشت ودو نفر مالکان آنها نزاع نزد ابی بکر
بردند گفت بهیمه بهیمه را کشته است و دیه بر صاحب گاو نیست پس نزد عمر رفتند همان
گفت بعد از آن خدمت علی علیه السلام رفتند فرمود اگر گاو بر خر داخل شده است
در خوابگاه او وکشته است پس دیه بر صاحب گاو است وباید قیمت خر را بدهد واگر خر
داخل بر خوابگاه او شده وگاو اورا کشته است تاوانی بر صاحب گاو نیست پس
پیغمبر خدای صلی الله علیه واله فرمود بتحقیق علی حکم کرده است در میان شما بحکم خدای
عزوجل واخبار عجیبه از این قبیل در این باب بسیار است وبیرون از شمار وهرگاه
آنحضرت اعلم است واجب است که امام آنحضرت باشد افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع
امّن لا یهدّی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون آیا کسیکه هدایت بسوی حق
یافته است سزاوار تر است که اطاعت شود یا کسیکه هدایت نیافته مگر اینکه
قبول حق نماید پس چیست برای شما چگونه حکم میکنید وکذلک شجاعته از اینکه آنحضرت
اشجع مردمان بود وبشمشیر آنحضرت قواعد دین استوار شد وارکان ایمان رزانت و
استحکام پذیرفت هر که در میدان شکست نخورد وبروز نپشت نداد و شمشیری

نزدیک گرا اینکه شکاف وجه سبب تا اندوه از وجه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله زدود

و اخبار دیگر آنکه چنانکه خبر آنحضرت بفرار رفتن در مدینه دادند و پیغمبر خدای صلی الله

علیه و آله را بجان و تن خود نگاه داشت آنگاه که در فراش حضرتش خوابید و جامه

خواب آنحضرت را در پوشید در هنگامی که مشرکان مکه بر قتل پیغمبر خدای صلی الله

علیه و آله اتفاق کردند و گمان مینمودند که آنحضرت در خوابگاه خود خفته است پس

احاطه برو کردند و سلاح پوشیده منتظر صبح بودند که آنحضرت را آشکارا بقتل آورند

و خونش هدر شود و بنی هاشم به بینند که کشندگان آنحضرت از همه قبائل عرب هستند

و خونخواهی نتوانند کرد از جهت مشارکت قبائل در خون آنحضرت و قصاص جویند هم

ابل و فیلی از قتال قوم خود و این خفتن امیرالمؤمنین بر جای پیغمبر خدای صلی الله علیه

و آله سبب حفظ خون آنحضرت گردید و سلامت آنحضرت صورت بست و دعوتش بسوی

ملت و انتظام یافت پس چون صبح برآمد و قوم اراده جنبش ناگاه بقتل آنحضرت کردند

پس امیرالمؤمنین علیه السلام برجست و بسوی ایشان حمله برد قوم او را شناختند

و پراکنده شدند و چاره را از دست خود بیرون دیدند تدبیرشان را باطل یافتند

و در غزوه بدر که از روان نخستین غزوات پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود بر سر هشت

ماه از ورود آنحضرت بمدینه و سن امیرالمؤمنین علیه السلام هیفده سال بود سی

شش نفر از کفار قریش را تنهائی از تیغ گذراند و آنها قریب از نیمه مقتولان بودند و در قتل

سایر کشتگان نیز مشارکت با کشندگان نمود جم را در قصیده توسل است

در مرغزار رزم عدو ذو الفقار او	مانند داس بود و سر سرکشان علف

و در غزوه احد مردم مدینه و مهاجر از شکست خوردند و از پیغمبر خدای صلی الله

علیه

پراکنده شدند بجز علی بن ابیطالب علیهما السلام تنهائی کفار را از آنحضرت دفع میداد

و روی آنها را برگردانید آنگاه چند نفر اصحاب بسوی آنحضرت بازگشت نمودند

اول ایشان عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف بودند و عثمان بعد از

سه روز باز آمد پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود وَ ذَهَبْتَ فِيهَا

عَرِيضَةً برماد سنجری کوچک گذشت و در آن هنگامه ملائکه آسمان از

اقدام و ثبات علی علیه السلام بشگفت فرو ماندند پس جبرئیل علیه السلام

گفت و باسمان بر میشد لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ و علی علیه السلام

در این غزوه بسیاری از مشرکان را بقتل آورد و فتح بر دست آنحضرت جاری شد

روایت کرده است قیس بن سعید از پدرش که از علی علیه السلام شنیدم که فرمود

اَصَابَتْنِي يَوْمَ اُحُدٍ سِتَّةَ عَشَرَ ضَرْبَةً سَقَطْتُ اِلَى الْاَرْضِ فِي اَرْبَعٍ مِنْهُنَّ فَجَائَنِي

رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ اللِّمَّةِ وَطَيِّبُ الرِّيحِ فَاَخَذَ بِضَبْعِي فَاَقَامَنِي ثُمَّ قَالَ اَقْبِلْ عَلَيْهِمْ فَقَاتِلْ

فِي طَاعَةِ اللهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ فَهُمَا عَنْكَ رَاضِيَانِ فَاَتَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاَخْبَرْتُهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ اَمَا تَعْرِفُ الرَّجُلَ قُلْتُ لَا وَلٰكِنْ شَبَّهْتُهُ بِدِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ

فَقَالَ يَا عَلِيُّ اَقَرَّ اللهُ عَيْنَكَ كَانَ جَبْرَئِيلَ علیه السلام در احد شانزده ضرب بر من وارد

آمد و چهار بار افتادم در چهار بار افتادن آمد مردی خوش روی خوش موی

پاکیزه بوی زیر بغل مرا گرفت و مرا برپای داشت پس از آن روی بیاور با این قوم و قتال

کن در طاعت خدای و طاعت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله پس هر دو خشنودند از تو

پس خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رفتم و با آنحضرت خبر دادم فرمود ای علی آیا او را

شناختی گفتم نشناختم ولکن شبیه یافتم بدحیه کلبی فرمود خدای تعالی دو دیده

ترا دوش یاد بد دستیکر انمود جبرئیل علیه السلام بوده است و در غزوه احزا
ب و آن غزوه خندق است چون پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله از کار خندق پرداخت
قریش در رسیدند و روی آوردند و مقدم ایشان ابوسفیان بود و کنانه و اهل
تهامه ده هزار مرد و روی آوردند غطفان و آنانکه سرداران ایشان بودند از مردم
نجد و فرود آمدند از بالا دست و زیر دست مسلمانان چنانکه خدای تعالی
میفرماید اذ جاءوکم من فوقکم و من اسفل منکم هنگامیکه آمدند شما را از فراز و فرود
شما پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله با مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و ایشان
سه هزار کس بودند و خندق را در میان خود و مشرکان قرار دادند و مشرکان هم
و پشت گرمی یهودان و قریظی خود شاد النظهار داشتند و سوار شدند عمرو بن
عبدود و عکرمه ابن ابی جهل و از تنگنائیکه در خندق بود بجانب مسلمانان در آمدند
و عمرو طلب مبارزت کرد پس علی علیه السلام برخواست و او را اجابت کرد پیغمبر خدای
فرمود انه عمرو بد دستیکر ابن عمرو است پس علی علیه السلام خاموش نشست
باز عمرو مبارز طلبید تا سه مرتبه و علی علیه السلام برمیخواست و پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله میفرمود او عمرو است و در این مقام فتحعلی خان ملک الشعراء متخلص

بصبا در خداوندنامه خود گفته

پیمبر بود دش که عمرو است این	که دست یلی اختر آستین
علی گفت ای شاه انسان منم	کر این بیشه شیر است بدجو شم

پس در مرتبه چهارم اجازت بخشید و علی علیه السلام در برابر عمرو آمد و فرمود
که عاهدت الله الا یدعوک رجل من قریش الی احدی الخصلتین الا اخذتها او واحدة

منهما و انا ادعوک الی الاسلام تو با خدای عهد کرده که بخواند ترا مردی از قریش
بسوی یکی از دو خصلت جز آنکه هر دو یا یکی از او بپذیری و من ترا بسوی اسلام
دعوت میکنم عمرو گفت مرا حاجتی بسوی اسلام نیست فرمود و انا ادعوک الی
النزال و من ترا بسوی فرود آمدن از اسب میخوانم که پیاده با هم رزم دهیم عمرو گفت
دوست نمیدارم که بشمشیر من کشته شوی انا احب ان اقتلک من دوست میدارم
که ترا بکشم پس عمرو را حمیت عربیت فرا گرفت و از اسب پیاده شد و هر دو بر یکدیگر حمله
بردند علی علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت و عکرمه فرار کرد و باقی مشرکان و یهودان
پشت بجنگ دادند و راه گریز پیش گرفتند و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در
باره علی علیه السلام فرمود قتل علی لعمرو بن عبدود افضل من عبادة الثقلین
کشتن علی مر عمرو بن عبدود را بزرگتر و افزونتر است از عبادت انس و جان مترجم

خاکسار در قصیده عرض کرده

بدان عمرو عبدود او را ند تیغ و	اسلام را همی سمن و کفر را عجف
تنها سر عمرو تلف شد ز ضربتش	شد جان شرک و کفر بیکبارگی تلف
او را عبادت ثقلین است دست	گفت نبی برین گزافست و اثر

و در غزوه بنی نضیر علی علیه السلام یهودیرا که تیری بر قبه خیمه پیغمبر خدای انداخت
کشت و از پس او ده نفر دیگر از ایشانرا بکشت خوردند و در غزوه سلسله یکنفر
اعرابی بحضرت آمد و خبر داد که جماعتی از عرب عزم مدینه کرده اند که شبانه بر پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله شبیخون آورند آنحضرت فرمود کیست که لوای مرا بگیرد و اعراب را
دفع دهد ابوبکر گفت این علم را من برمیگیرم و این خدمت را میپذیرم آنحضرت لوا

با وی دو هفتصد نفر از اصحاب را همراه فرمود چون با عراب سپید باو گفتند بسوی
صاحب خود برگرد و ماند جمعی فراوان هستیم پس برگشت و آنحضرت فرمود من للّواء فی
کیست که لوای برگیرد عمر گفت من با نحضرت بفیصل میرسانم رایت را برگرفت و با مهاجر و انصار
روانه شد و همچنان مبارزت را در قوه باروی خود ندید چون گفتار آن جماعت را بدید برگشت
و باز گشت پس آنحضرت فرمود این علی بن ابیطالب قال انا ذا یا رسول الله کجا است علی بن
ابیطالب عرض کرد اینک در حضرتم و حاضر برای انجام خدمات پیغمبر خدای پس رایت را
بستد و بسوی قوم شتاب گرفت و ایشان بعد از نماز صبح دریافت شش تن یا هفت
تن از ایشان را بخاک هلاک انداخت و بقیه روی از میدان مبارزت برتافتند پس
خدای تعالی بکرار امیر المؤمنین علیه السلام قسم یاد فرموده است والعادیات ضبحا
قسم باسبان نفس زننده در جهاد نفس زدنی و کشتار قوم بنی المصطلق مال او و نبی
او را و بسیار را اسیر گرفت که از جمله جویریه بنت حارث بن ابی ضرار بود و او را پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله برای خود اختیار فرمود پس پدرش روز بعد بیامد
و گفت ای پیغمبر خدای دختر من کریمه است و سزاوار نیست در شمار اسیران در آید آنحضرت
فرمود او را در میان کفر و اسلام مختار کند و او اسلام را اختیار کرد و آنحضرت فرمود
احسنت اجملت نیکو کردی و شایسته کردی پس حارث گفت ای دختر قوم خود را رسوا
مکن و تن بخواری اسیری مده گفت من خدا و رسول خدا را اختیار میکنم و از عار و شنار
کفر میرهم و بیزاری میجویم و در غزوه خیبر فتح بدست امیر المؤمنین علیه السلام جاری
گردید و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله رایت را با بی بکر داد و ابو بکر بی شکست روز
دیگر آنحضرت رایت را بعمر سپرد و همچنان شکسته برگشت و از آن پس رایت را بعلی علیه السلام

تفویض فرمود و علی علیه السلام درد چشم داشت آنحضرت لعاب دهان مبارک بر دیدگانش
مالید و بهبودی یافت بر مرحب تاخت و بتیغ بی دریغ او را دو نیمه ساخت و سایر یهودان را
بر شکستند و بحصار در شدند و در را ببستند علی علیه السلام در را جنبانید و از جای
کند و بقوت بازو بر خندق نمود سپاهیان اسلام عبور دادند و بحصار در آمدند
و غنایم بدست کردند و آن در سخت عظیم و استوار بود که بیست مرد هم دست میشدند
و میبستند و امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة
بل بقوة ربانیة مترجم خاکسار در قصیده مدیحه توسلیه گفته است

بازو در دز بازوی خیبر بجنبش	کند ایمان کرد بخت فرهباده و شرف

و در غزوه حنین پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله ده هزار از مسلمانان متوجه قبایل
انجا گردید و همانا ابو بکر از انبوه و شوکت را چشم زد و عجب یافت و گفت لن نغلب الیوم
من کثرة غلبه نخواهند کرد کفار بواسطه انبوهی اسلامیان تیرزن ملتزمین رکاب
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بر شکستند و با آنحضرت جز نه نفر از بنی هاشم
و ایمن بن ام ایمن باقی نماند امیر المؤمنین علیه السلام در پیش روی آنحضرت تیغ
میزد و چهل نفر از کفار را بخاک هلاک در انداخت و بقیه راه گریز پیش گرفتند
[دلیل دیگر] خبر دادن امیر المؤمنین سلام الله علیه بود بغیب و اینکه قبل از وقوع
خبر داد با اینکه طلحه و زبیر چون رخصت خروج برای عمره از حضرتش خواستند فرمود
والله ما یریدان العمرة انما یریدان الغدرة و البصرة خبر نیست که اراده عمره ندارند
بلکه اراده شکستن عهد و رفتن بصره دارند پس چنان شد که فرمود و خبر داد
آنحضرت و در ذی قار نشسته بود که از مردمان بیعت ستاند یاتیکم من الکوفة

اَلْفُ رَجُلٍ لا یَزیدُونَ وَلا یَنْقُصُونَ یُبایِعُونی عَلَی الْمَوْتِ هزار مرد از کوفه بر شما
وارد میشوند که نه یکتن زیاد است و نه یکتن کم و با من بیعت بمرگ خواهند کرد
و چنان شد که فرموده بود آخر ایشان اویس قرنی بود و خبر داد بقتل ذی الثدیه و چنان
شد که فرموده بود و شخصی بعبور قوم خوارج در قضیه نهروان خبر داد فرمود لم یعبروا
عبور نکرده اند پس از آن دیگری خبر داد فرمود لم یعبروا و انه والله لمصرعهم عبور نکرده اند
و باید در آنجا بر خاک هلاک فرو بیفتند پس چنان شد که فرمود و خبر داد آنحضرت
بشهادت شخص مبارک خود و خبر داد جویریة بن مسهر را باینکه دست و پای او را
لعین دودانه دشمن خدای قطع خواهد نمود و بر دار خواهد شد پس معاویه
با او چنین کرد حضرت فرموده بود و خبر داد میثم تمار را که در در خانه عمرو بن
حریث بر دار میشود با نه نفر دیگر که او دهم ایشان خواهد بود و چوبی که او را بر دار
زنند کوتاه تر از چوبهای دیگران خواهد بود که برانها بر دار خواهند شد و باو
نشان داد نخله را که بران صلب میشود و همچنان واقع شد که فرمود و خبر داد
آنحضرت کمیل بن زیاد را باینکه حجاج او را خواهد کشت و اینکه قنبر را حجاج سر بر
خواهد داشت و براء بن عازب را فرمود اِنَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ وَلا تَنْصُرُهُ بدرستیکه
پسرم حسین شهید خواهد شد و تو او را یاری نخواهی نمود و چنان شد که فرمود
و خبر بموضع قبر حسین علیه السلام داد و خبر داد بملک بنی عباس و گرفتن ترک
ملک و سلطنت ایشان فرمود مُلْکُ بَنِی الْعَبّاسِ یُسْرٌ لا عُسْرَ فیهِ وَلَوِ اجْتَمَعَ
عَلَیْهِمُ التُّرْکُ وَالدَّیْلَمُ وَالسِّنْدُ وَالْهِنْدُ وَالْبَرْبَرُ وَالطَّیالِسَةُ عَلی اَنْ یُزیلُوا
مُلْکَهُمْ لَما قَدَرُوا اَنْ یُزیلُوهُ حَتّی یَشُذَّ عَنْهُمْ مَوالیهِمْ وَاَرْبابُ دَوْلَتِهِمْ وَیُسَلَّطُ

عَلَیْهِمْ مَلِکٌ مِنَ التُّرْکِ وَیَأْتی عَلَیْهِمْ مِنْ حَیْثُ بَدَءَ مُلْکُهُمْ لا یَمُرُّ بِمَدینَةٍ اِلّا فَتَحَها
وَلا یُرْفَعُ لَهُ رایَةٌ اِلّا نَکَسَها اَلْوَیْلُ اَلْوَیْلُ لِمَنْ ناواهُ وَلا یَزالُ کَذلِکَ حَتّی یَظْفَرَ ثُمَّ
یَدْفَعُ ظَفَرَهُ اِلی رَجُلٍ مِنْ عِتْرَتی یَقُولُ بِالْحَقِّ وَیَعْمَلُ بِهِ دولت بنی عباس آسانی
است که سختی و دشواری در آن نیست و اگر فراهم شوند بر مخالفت ایشان ترک
و دیلم و سند و هند و بربر و طیالسه بر اینکه زائل کنند ملک ایشان را هرگز
قدرت نخواهند یافت که زائل نمایند و ملک را از ایشان بستانند تا دور کردند از
ایشان دوستان و ارباب دولت ایشان و مسلط شود بر ایشان پادشاهی از ترک
که بر سر ایشان آید از جائیکه ابتداء دولت ایشان شده است نگذرد بشهری جز اینکه
بگشاید آنرا و بر افراخته نشود در برابر ایشان رایتی جز اینکه آنرا سرنگون کند وای و
پس از آن وای برکسیکه با او دشمنی نماید پس همواره چنین باشد تا مغلوب شود و بازگشت
کند غلبه و ظفر سلطنت ترک بسوی مردی از خاندان من که بحق و راستی بگوید
و بحق و راستی عمل کند و امر باین منوال بود تا هلاکو از ناحیه خراسان ظاهر شد
و ابتداء ملک و سلطنت بنی عباس از خراسان شد که ابو مسلم خراسانی از مردم برای
بنی عباس بیعت گرفت دلیل ششم بدرستیکه آنحضرت مستجاب الدعوه بود بر بسیار دعا
کرد که خدای تعالی او را تأثیر فرماید بسر بو انس شد و دعا نمود بر غیر از بکوری چشم و نابینا
کرد و دعا کرد بر انس بن مالک هنگامیکه کتمان شهادت نمود ببرص پس پیسی باو رسید
و بر زید بن ارقم بکوری دعا فرمود و کوری در چشم او شد و دعا کرد بر حسان بن ثابت
که او کور شود بعد از آنکه دو چشم او نابینا شده بود و در کوچهای مکه بدون عصا راه
میرفت و چون آنحضرت دعای کوری در باره او نمود هیچ سو ... دلیل هفتم

این است که آنحضرت چون بسوی صفین متوجه گردید یک روز در راه آب نبود و تشنگی
شدید بر اصحاب آنحضرت غالب آمد پس ایشان را از راه بطرفی برد و اندکی رفتند و دیری
پیش آمد مقیم دیر را آواز دادند و جویای آب شد گفت در میان من و آب زیاده از دو
فرسخ راه است و اگر پی از انجا هر ماه برای من بیاورند و بتدریج صرف نکنم هر اینه از تشنگی
تلف میشوم پس امیر المومنین علیه السلام اشارت بمکانی نزدیک دیر فرمود و امر
کرد که در آن خاک را بر دارند و سنگی بزرگ یافتند و بعجز فرو ماندند که آنرا بر گیرند آنحضرت
بتنهائی سنگ را بر گرفت و اصحاب آب بر داشتند پس راهب بسوی آنحضرت فرود آمد و عرض
کرد که تو فرشته یا پیغمبر مرسلی فرمود هیچیک نیستم ولیکن وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله
هستم پس بر دست آنحضرت اسلام آورد و گفت بدرستی که این دیر را کسی بنا کرده است که
طلبکار بر داشتن این سنگ و برآوردن آب از زیر آن بوده است و پیش از من بسیار
کس برای این امید در این دیر نشسته اند و در گذشته اند و در بنا فتراند و ار باب راهبان
کتابیست که در رکاب آنحضرت بدرجه شهادت نائل شد و سید حمیری این قصه را
در قصیده مذهبه خود برشته نظم در آورده است رحمه الله تعالی **دلیل هشتم** چنین است که
از جمهور اهل سنت و جماعت روایت کرده اند که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روزی
بسوی بنی المصطلق بر صوب شد از نماز کناره گرفت و شب برآورد و آمد پس نزدیک وادی
و هنگامی نزول فرمود و جبرئیل علیه السلام در آخر شب نزول نمود و به پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله خبر داد که طایفه از کفار جن در بطن وادی اژدحام کرده اند و کید
اندیشیده اند که شری با اصحاب او رسانند پس علی علیه السلام را خواند و تعویذ برو
بست و امر بنزول وادی فرمود علی علیه السلام رفت و ایشان را کشت **دلیل نهم** باز گشت

بازگشت آفتاب برای علی علیه السلام است و دو مرتبه وقوع یافت یک مرتبه در زمان پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله بود و ثانیا بعد از وفات آنحضرت بود اما اول پس جابر و ابو سعید
خدری روایت کرده اند که روزی جبرئیل بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وحی آورد
و از خدای تعالی راز میپرداخت و چون وحی آنحضرت را فرا گرفت بر زانوی امیر المومنین ع
تکیه فرمود و سر بر نگرفت تا خورشید فرو نشست پس علی علیه السلام از ادای نماز
عصر باز ماند چون پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بیدار شد فرمود از خدای تعالی
مسئلت نمای که خورشید را برای تو باز گرداند و نماز عصر را قضا بگذاری پس دعا کرد و
خورشید بموضع عصر باز گشت و نماز را ایستاده بجای آورد اما دوم پس چون امیر
المومنین علیه السلام اراده کرد که از فرات بجانب بابل عبور نماید بسیاری از اصحاب
بگذرانیدن چهارپایان خود و اثاث مشغول شد و آنحضرت با طایفه از اصحاب نماز
عصر گذاشت و نماز بسیاری از ایشان فوت شد و بعرض آنحضرت رساندند پس باز
گشتن خورشید را از خدای تعالی درخواست نمود و آفتاب بر گشت و سید حمیری

در قصیده مذهبه خود این حکایت را نظم کرده گفته

ردت علیه الشمس لما فاته — وقت الصلوة وقد دنت للمغرب
حتی تبلج نورها فی وقتها — للعصر ثم هوت هوی الکوکب
وعلیه قد ردت ببابل مرة — اخری وما ردت لخلق معرب
الا لیوشع اوله من بعدها — ولردها تاویل امر معجب

برگشت بسوی آنحضرت آفتاب هنگامیکه وقت نمازش فوت شده بود و خورشید
مشرف بغروب بود تا آنکه نورش درخشید در موقع وقت نماز عصر بعد از آن فرود

شد بمانند فرود شدن ستارکان و بسوی او باز کشت کره مرتبه دیکر در بابل و باز
کشت نکرده بود برای خلقی مکر برای یوشع بن نون و برای آنحضرت و از برای رد آفتاب
بسوی آنحضرت تاویل امر است که جمعی بنان دیکفته اند و مانند [illegible] چیزی است کم
از اهل سیر و تواریخ روایت کرده اند که رود فرات در کوفه زیاد شد و مردمان از
خرابی بیمناک کردیدند و خدمت آنحضرت عرض شکایت آوردند پس بر استر پیغمبر خدای
بر نشست و مردمان در رکاب آنحضرت بیرون شدند و بکنار فرات نزول فرمود پس نماز
خواند و دعا کرد و عصایی که در دست داشت بروی آب زد پس آب فرو نشست و بسیاری
از ماهیان بر آنحضرت سلام کردند و جری و زمار و مارماهی نطق ننمودند و از
سؤال شد فرمود خدای تعالی آنها را از ماهیان پاک بود برای من بزبان آورد و
وکلک داشت آنها را حرام و پلید و مکروه ایند است [illegible] جماعتی از اهل سیر
روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام بر منبر کوفه از ای خطبه میفرمود پس اژدها
بدر سید و بر منبر بر آمد و مردمان هراسیدند و اراده قتل او کردند مردم را
منع نمود و با اژدها برابر خود بر کشت پس مردمان از آنحضرت سؤال کردند فرمود
حاکمی از حکام جن است و امری بر و مشتبه شده بود و بر او روشن کردم و اهل کوفه
آن در را که اژدها در آمد و باز کشت باب الثعبان می نامیدند بنی امیه اطفاء
نور این فضیلت را در مقام بر آمده در آن مدید فیلی از رانده بپای می داشتند
و آن در را باب الفیل نام مو ساختند [illegible] فضائل یا نفسانیه است یا بدنیه
یا خارجیه پس بر و تقدیر اول یا متعلق بوجود شخص است یا بغیر او و امیر المؤمنین
تمام این فضائل را دارا بود اما فضائل نفسانیه مانند علم و زهد و کرم و حلم

آنحضرت

آنحضرت پس از آن مشهورتر است که در شمار آید و متعلقه بغیر آنحضرت بنزجنان آنست
از جهت ظهور علوم از آنحضرت و استفاده غیر از او و همچنین فضائل بدنیه مانند
عبادت و شجاعت و صدقه و اما خارجیه پس مانند نسب است و ملحوق شده آنست
احد بما دادا دران از جهت نزدیکی آنحضرت به پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
تزویج پیغمبر خدای دختر خود سیده زنان علیها السلام با او و بتحقیق روایت
کرده است اخطب خوارزم و او از بزرکان اهل سنت است باسناد خود از جابر که
کفت چون علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را خواستکار شد خدای تعالی بالای
هفت آسمان فاطمه علیها السلام را با او تزویج فرمود و خاطب جبرئیل بود و میکائیل
و اسرافیل و هفتاد هزار از ملائکه شهود بودند پس خدای تعالی وحی فرمود بدرخت طوبی
که نثار کن از در و جواهر آنچه در تست و نثار کرد و خدای تعالی وحی بسوی حور العین فرمود
که آن نثار را برچیدند و ایشان در میانه خودشان هدیه بیکدیکر میفرستند تا روز قیامت
و اخطب خوارزم اخبار بسیاری در این باب آورده است و اولاد آنحضرت علیهم السلام
بعد از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و آنحضرت اشرف مردمان بوده اند از حذیفه یمانی است
که کفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را دیدم دست حسین علیه السلام را کرفته بود
و فرمود یا ایها الناس هذا الحسین بن علی الا فاعرفوه و فضلوه فوالله لجده اکرم
علی الله من یوسف بن یعقوب هذا الحسین بن علی جده فی الجنة و جدته فی الجنة و ابوه
فی الجنة و امه فی الجنة و عمه فی الجنة و عمته فی الجنة و خاله فی الجنة و خالته فی الجنة و
اخوه فی الجنة و هو فی الجنة و محبوهم فی الجنة و محبوا محبیهم فی الجنة ای مردمان این حسین
بن علی است آکاه باشید پس او را بشناسید و فضیلت دهید بخود تان پس بحق قسم

جدّ او و هر نبیرهٔ گرامی‌تر است در نزد خدای از یوسف بن یعقوب بن حسن بن علی است جدّ او
او در بهشت و جدّهٔ او در بهشت و پدر او در بهشت و مادر او در بهشت و عموی او در
بهشت و عمّهٔ او در بهشت و خالوی او در بهشت و برادرش در بهشت و خودش
در بهشت و دوستداران ایشان در بهشت و دوستان دوستداران ایشان در بهشت هستند
و از مفید ابن الیمانی است که گفت شنیدم در خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بودم
شخصی را در حضرتش دیدم پس برفت فرمود آیا او را دیدی عرض کردم آری پیغمبر خدای
فرمود این فرشته ایست که از ابتدای آمدن بهشت من نیامده بود از جانب خدای تعالی بسوی
من آمده و بشارت داده که انّ الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّة حسن و حسین دو
آقای جوانان اهل بهشت هستند و اخبار در این باب بسیار است و محمد بن الحنفیه با این درجه
عالم و فاضل بود که قومی مدعی امامت حضرتش هستند

فصل چهارم در ذکر اسامی ائمه دوازده گانه صلوات الله و سلامه علیهم

و برای ما در این باب چند طریق است اول آنکه از آنها نص است و بتحقیق تواتر رسانده فرقهٔ شیعه
در بلاد بعیده پیشینیان از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که فرمود در حق
حسین علیه السلام هذا ابنی امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم اسمه اسمی و کنیته
کنیتی یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا این پسر من امام پسر امام پدر
امامان نه گانه است که نهم ایشان قائم ایشان است اسم او اسم من و کنیت او کنیت من است
پر میکند زمین را از انصاف و عدالت چنانکه پر شده باشد از بیجائی و ظلم و در روایت
کرده است ابن عمر که گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله یخرج فی آخر الزمان رجل
من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما بیرون

آید در آخر الزمان مردی از فرزندان من که اسم او اسم من و کنیت او کنیت من است پر میکند
زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و بیداد پس این مهدی علیه الصلوة و
السلام است روایتی که کرده است ابن جوزی حنبلی از ابن ابی داود و صحیح ترمذی
دوم آنکه بیان کردیم ما که واجبست در هر زمانی امامی معصوم و نیست معصومی
جز ائمه اثنی عشر

فصل ششم در ابطال آنکه بغیر ایشان حصر کردند امامت بسوی دیگر

و دلالت بر این قول از چند وجه است وجه اول گفته است ابو بکر انّ لی شیطانا یعتریني
فاذا استقمت فاعینوني و ان زغت فقوّموني بدرستیکه برای من دیوی است که عارض
حال من میشود پس اگر باستقامت بودم پس یاری دهید و اگر از راه بیرون شوم
مرا براه راست راهنمائی کنید و از شان امام تکمیل رعیت است پس چگونه طلب کمال برای
خود از ایشان میکند وجه دوم قول عمر است کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین
شرّها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه بیعت ابی بکر ناپسندیده ناگهانی بود خدای نگاه داشت
مسلمانان را از فتنه و شر آن پس آنکه باز گشت کند بسوی مثل آن پس او را بکشید و بودن
بیعت او فلته دلالت میکند بر اینکه از روی رای صحیح نبوده است بعد از آن مستلزم
نایب و حفظ از شر آن اگر کرده است پس از آن امر بقتل کرده است که عود بسوی مثل آن نماید
و همهٔ اینها مستوجب طعن بر عمر بن خطاب است وجه سوم قصور ایشان است در علم
و دانش و ما خوانده شدن ایشان در بسیاری احکام بسوی علی علیه السلام وجه چهارم
وقایعی است که از ایشان صادر شده و بسیاری از آنها سبقت کرده که با فلان است وجه پنجم
قول خدای تعالی است لا ینال عهدی الظالمین نمیرسد عهد من بظالمان خبر داده است
خدای تعالی باینکه عهد امامت بسوی کافر و ظالم نمیرسد از جهت قول خدای تعالی و الکافرون

هُمُ الظَّالِمُونَ وکافران ایشان را ستمکار خوانده و شکی در این نیست که هر یک نفر قبل از بعثت
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله از کفار و مشرکان عرب بوده‌اند و پرستش بتان مینموده‌اند
تا پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله اظهار دعوت فرمود و با آنحضرت گرویدند وجه ششم
قول ابی بکر است أَقِیلُونِی فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَعَلِیٌّ فِیکُمْ مرا از خلافت معاف دارید پس من بهتر شما
نیستم و حال آنکه علی در میان شما است و اگر امام میبود استقاله را و استعفا از او جایز بود و روا
نه بود وجه هفتم قول ابی بکر است در هنگام وفات وَلَیْتَنِی سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِی هَذَا الْأَمْرِ حَقٌّ ای کاش از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله سؤال
میکردم که آیا برای انصار در کار خلافت و امامت حقی هست یا نیست و این قول دلیل است
که شک در صحت بیعت خود داشته است با آنکه او کسی است که انصار را در روز سقیفه
دفع داد و چنانکه انصار گفتند مِنَّا أَمِیرٌ وَمِنْکُمْ أَمِیرٌ از ما امیری برای خلافت نصب شود و از
شما امیری و دفع ایشان را بخبری که از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده دفع داد و خبر
این بود که الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَیْشٍ امامان باید از خاندان قریش باشند وجه هشتم قول اوست
در ناخوشی وفات وَلَیْتَنِی کُنْتُ تَرَکْتُ بَیْتَ فَاطِمَةَ لَمْ أَکْشِفْهُ کاش وامیگذاشتم خانه فاطمه را
که کشف از آن نکرده بودم و گفته است لَیْتَنِی فِی ظُلَّةِ بَنِی سَاعِدَةَ ضَرَبْتُ یَدِی عَلَی یَدِ أَحَدِ
الرَّجُلَیْنِ وَکَانَ هُوَ الْأَمِیرَ وَکُنْتُ أَنَا الْوَزِیرَ و کاش در سقیفه بنی ساعده دست بیعت به
دست یکی از دو مرد میزدم و او امیر میبود و من وزیر میبودم و این دو قول او دلیل است بر
اقدام او در امر خانه فاطمه علیها السلام است هنگام اجماع امیر المؤمنین علیه السلام
و دیگر جماعت ایشان در آن خانه و بر اینکه او فضیلت را در غیر خود میدانسته نه در نفس
خود وجه نهم این است که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بتجهیز جیش اسامه [مکرر] نمود [تاکید شد]

تاکید در پیشرفت آن فرمود و تصمیم عزم او مبنی بود و ابو بکر و عمر و عثمان نیز در همراهان او مقرر
بودند و امیر المؤمنین علیه السلام را در حضرت خود نگاه داشت زیرا که آنحضرت منع
ایشان را از وثوب بر خلافت بعد از خود اراده داشت و این حکم را از آنحضرت قبول نکردند
وجه دهم این است که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله ابو بکر را منصبی از امور پیغمبری
و غیر او را قابل تولیت مأموریت دینی نمیداشت وجه یازدهم این است که پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله ابو بکر را برای ادای سوره برائت مأمور نمود و بعد از آن امیر المؤمنین سلام
الله علیه را از پشت سر او فرستاد و امر فرمود او را معاودت دهد و خود ادای سوره
نماید پس کسی که صلاحیت ابلاغ یک سوره یا بعضی از یک سوره را نداشته چگونه میتواند خود امام
خاصه میتواند بود که متضمن ادای تمام احکام الهی را بسوی جمیع امت وجه دوازدهم
قول عمر است که گفت محمد صلی الله علیه و آله [illegible] است و این قول دلیل است بر کمی
علم و دانش او و امر کرد که زنی آبستن را سنگسار کنند و علی علیه السلام او را نهی فرمود
پس عمر گفت لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک میشد و غیر اینها از
احکام میکرد که تمامی آنها غلط و خود داخل کرده است وجه سیزدهم ابداع نماز تراویح است
با آنکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ الصَّلَاةَ بِاللَّیْلِ
فِی شَهْرِ رَمَضَانَ مِنَ النَّافِلَةِ جَمَاعَةً بِدْعَةٌ فَلَا تَجْمَعُوا لَیْلًا فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی النَّافِلَةِ
وَلَا تُصَلُّوا الضُّحَی فَإِنَّ قَلِیلًا مِنْ سُنَّةٍ خَیْرٌ مِنْ کَثِیرٍ فِی بِدْعَةٍ أَلَا وَإِنَّ کُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ
وَکُلَّ ضَلَالَةٍ سَبِیلُهَا إِلَی النَّارِ وَخَرَجَ عُمَرُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ لَیْلًا فَرَأَی الْمَصَابِیحَ فِی
الْمَسَاجِدِ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِیلَ لَهُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا فِی صَلَاةِ التَّطَوُّعِ فَقَالَ بِدْعَةٌ
نِعْمَتِ الْبِدْعَةُ ای مردمان بدرستیکه نماز شبان ماه مبارک رمضان از نافله بدعت

جماعت بدعت است آگاه باشید پس فراهم نشوید شبها در ماه مبارک رمضان
بعنوان نافله و نماز ظهر را پس بدرستیکه کرد دست هزار نبینا در بدعت
آگاه باشید پس هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش بسوی آتش دوزخ است و عمر شبی
در ماه رمضان بیرون آمد دید در مساجد چراغها افروخته اند گفت این چیست گفتند
بدرستیکه مردمان برای نماز تطوع مجتمع شده گفت بدعتی است و نیکو بدعتی است پس
اعتراف کرد براینکه بدعت است چهارم آنکه عثمان امور را مرتکب شد که فعل آن
امور جایز و شایسته نبود بجهتیکه مسلمانان و اصحاب پیغمبر خدای صلی الله علیه
وآله بر او ایراد کردند و اجماع بر کشتن او نمودند زیاده از انکه بر امامت او و در صاحبش

فصل سیم در ذکر فسخ حجتهای اهل سنت جهت امامت ابی بکر

که بجهت صحت آن گفتند اول اجماع است و جوابش اینست که اجماع فراهم نیامد پس
بدرستیکه جماعتی از بنی هاشم موافقت براین اجماع نکردند و گروهی از بزرگان اصحاب مثل
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و سعد بن عباده و زید بن ارقم و اسامة بن زید
و خالد بن سعد بن العاص و ابن عباس قصد بوا بیعت نمودند بدرستیکه ابو قحافه
پدر ابو بکر بر او انکار داورد و گفت مردمان که را خلیفه کردند گفتند پسر ترا گفت پس چه
کردند و نفر ضعیف و اشاره بسوی علی علیه السلام و عباس بود گفتند پیغمبر
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله مشغول بودند و مردمان دیدند پسر ترا زحبث سن
پیر مرد تر از خابه است پس گفت من از او بزرگتر بودم و تمامی بنو حنیفه حمل زکوة بسوی
ابی بکر نکردند تا ایشان را اهل رده نامید و ایشان را کشت و اسیر کرد و عمر انکار
و ملامتش نمود و چون بخلافت رسید اسیران ایشان را رد ها کرد و نیز اجماع اصحاب

و دلالت ندارد بلکه لابد است که اهل اجماع استنادی بدلیلی کنند اعتقاد پذیرد والا اجماع
شان بدون دلیل خطا است و دلیل یا عقلی است یا نقلی است و در عقل دلالتی بر امامت
او نیست و در نقل نزد ایشان این است که پیغمبر خدای صلی الله علیه واله بدون وصیت
از دنیا رحلت نمود و نص بر امامت ابی بکر نفرمود و قرآن نیز خالی از آنست پس بدرستیکه
اجماع محقق باشد خطا است و دلالت مفقود است و ایضا اجماع هرگاه معتبر باشد
در آن قول تمام امت بجا است و معتبر اینستکه قول تمام امت حاصل نشده است و نیز اجماع
اهل مدینه با بعضی از ایشان و تحقیق اجماع کردند بیشتر مردمان بر قتل عثمان و نیز
هر یک از امت جایز الخطا است پس مجموع ایشان را انکاه دادند از دروغ است در هنگام
اجماع و نیز ما بیان کردیم ثبوت نص را که دلالت بر خلافت امیر المومنین علیه السلام دارد
پس هرگاه بر خلاف آن نص نمایند خطا است و نیز اگر اجماعی که بر خلاف نص باشد در
نزد خود ایشان خطا است دویم چیزیست که جمهور از پیغمبر خدای صلی الله علیه
واله روایت کرده اند که فرموده اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر اقتدا نمایید
بآن دو کس که از بعد منند ابی بکر و عمر و جواب منع از روایت و از دلالت بر امامت است زیرا که
اقتدا بفقها لازم نیست که امام باشند و نیز بدرستیکه ابا بکر و عمر اختلاف
کرده اند پس ممکن نیست اقتدا بهر دو و نیز بدرستیکه این روایت معارض است با قول
پیغمبر خدای صلی الله علیه واله اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اصحاب من
مانند ستارگانند بهر کدام ایشان اقتدا نمایید به منزل نجات راه میبرید سیم چیزیست که
برای او از فضائل شمرده اند مانند ابر غار و قول خدای تعالی وسیجنبها الاتقی الذی یوتی
ماله یتزکی و نزدیکست که دور کرده میشود از آن آتش دوزخ پرهیزکارتر کسی از پرهیزکاران

وسایر مردم تا که مسجد مدینه را ساختند و مسجد را پاکی کرد و قول خدای تعالی قُل لِلمُخَلَّفِینَ مِنَ الأَعرابِ
سَتُدعَونَ اِلی قَومٍ اُولِی بَأسٍ شَدِیدٍ بگوی ای پیغمبر باز پس ماندگان از عربان ذکر باد به
هستند زود باشد که خوانده شوند بسوی قومی صاحبان خوی بزرگی سخت و آن
ابوبکر بود و ابوبکر انیس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در عریش بود در روز بدر
و انفاق بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نمود و تقدّم در نماز کرد و جواب این آنست
که در آیه غار دلالت فضیلتی برای او نیست زیرا که همراه داشتن پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله ابابکر را شاید از جهت حفظ او باشد که فرار آنحضرت را فاش نکند و بر نگذرد
آیه کریمه دلالت بر نقص او دارد از جهت کلمه لا تَحزَن که دلیل ضعف نفس و کمی صبر و
عدم یقین او بخدای تعالی و عدم رضا بمواسات با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و
قضا و قدر الهی است زیرا که حزن اگر طاعت است محال است که پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله نهی نماید و اگر معصیت است آنچه را فضیلت شمرده اند رذیلت است و نیز
در قرآن هرجا ذکر شده است نزول سکینه با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است
مؤمنان شراکت دارند بخلاف این موضع و مقتضی الا ترا از این نیست برای او و امّا
قول خدای تعالی وَسَیُجَنَّبُهَا الأَتقَی الَّذِی پس به درستی مراد بدان ابوالدحداح که نخله شخصی
برای همسایه خود خرید پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله صاحب نخله بستانی در بهشت
عوض داد و آن شخص ابا کرد پس ابوالدحداح شنید و خرید بستان بهشتی را بستانی بگرد را
بهمسایه فقیر خود بخشید و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله قرار داد برای او در عوض بستان
بستانها در بهشت و امّا قول خدای تعالی سَیَقُولُ لَکَ المُخَلَّفُونَ نزد است که میگویند
برای تو کسانی از اعراب که تخلف ورزیدند پس به درستی که اراده کرده است آنکسانی را

که تخلف از حدیبیه نمودند و آن گروه درخواست کردند که بسوی غنیمت خیبر بیرون شوند
و خدای تعالی ایشان را منع فرمود بقول خود که قُل لَن تَتَّبِعُونَا بگوی ای پیغمبر شما هرگز پیروی
ما را نمیکنید زیرا که کسانیکه در حدیبیه حاضر بودند قرار داده بود بعد از آن فرمود قُل
لِلمُخَلَّفِینَ مِنَ الأَعرابِ سَتُدعَونَ اِلی قَومٍ اُولِی بَأسٍ شَدِیدٍ یاد داده نموده است خدای
تعالی که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله دوست که میخواند شما را در ما بعد بسوی
قتال قومیکه صاحب شجاعت سخت هستند و بتحقیق پیغمبر خدای صلی الله علیه و
آله ایشان را بسوی بسیاری از غزوات خواند مانند موته و حنین و تبوک و غیر از اینها
و داعی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود و ایضا میتواند بود که علی علیه السلام باشد
در جاییکه با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله نمود و رجوع ایشان بسوی علی علیه السلام
بوده در اسلام از جهت قول پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله یا علی حَربُکَ حَربِی وَسِلمُکَ
سِلمِی یا علی جنگ تو جنگ مراست و صلح و آشتی تو صلح و آشتی مراست و جنگ
با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله کفر است و امّا اینکه ابوبکر انیس پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله در عریش روز بدر بوده است فضیلتی برای او نمیشود زیرا که انس پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله با خدای تعالی آنحضرت را بغیر از انس میداشت لیکن چون پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله میدانست که اگر ابابکر را امر بقتال و مبارزت نماید موجب
بفساد حال میشود چنانکه چندین کرت در غزوات خود فرار نمود و اینکه کدام مبتلی است
آنکه از قتال فرار کرده و بر کنار نشسته یا آنکه جهاد کند بجان و مال و در راه خدای
استوار باشند و امّا انفاق ابی بکر بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله دروغ است
زیرا که معروف صاحب ثروت و مالی نبوده است به درستی که پدر او ابوقحافه مرد فقیر

در غایت فقر و فاقه بود و مردم را بر مائده عبد الله بن جدعان بروزی یکمد که اجرت

میگرفت همه روزه ندا در میداد و آن یکمد را معاش خود میکرد و خود ابو بکر در

زمان جاهلیت و بت پرستی معلم کودکان بود و در اسلام بخیاطت میپرداخت و در

هر روزی دو درهم یا یک درهم اجرت میگرفت و چون متصدی امر مسلمانان شد او را

از شغل خیاطی منع کردند گفت من تحصیل معاش و قوت خود و عیال احتیاج دارم پس

روزی سه درهم از بیت مال المسلمین برای او مقرر داشتند و پیغمبر خدای قبل از

در هجرت از اموال برای ابی بکر دخل و مال فراهم شد و علاوه بر آن اگر انفاقی در راه

خدای پیغمبرش صلی الله علیه و آله میکرد هر آینه در آن باب آیتی فرود میآمد چنانکه

در شأن علی علیه السلام سوره هل اتی نازل گردید و معتبر است که پیغمبر خدای صلی

الله علیه و آله شتر از کسانی بود که امیر المؤمنین علیه السلام برای ایشان صید فرمود

و مالی که در راه خدای انفاق آنرا میکنند بیشتر بوده است و از ابو بکر آیتی نزول نیافته است

دلالت بر دروغ نقل مینماید و اما پیش داشتن نماز پس خطا است زیرا که چون بلال

اذان نماز گفت عایشه امر کرد که پدرت نماز پیش گیرد و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله

در حالت سختی مرض بود و صحابه در مسجد حال پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را

شنیدند پس همه در انتظار بودند و نماز فوت شد و چون پیغمبر خدای صلی الله

علیه و آله از شدت مرض افاقت یافت از خانه صدای تکبیر بسمع مبارکش رسید

و گفتار عایشه را شنید و سخن حفصه که بپدر خویش پیغام داد که شتر حضرتش کرد

و دیدن ایشان خالی را کنده که فتنه ملتفت شد سؤال نمود که کیست با مردم نماز میکند

گفتند ابو بکر است فرمود مرا بیرون برید پس دست بر شانه علی علیه السلام و عباس نهاده

و بمسجد تشریف برد و ابا بکر را در محراب دید پس او را از قبله نماز دور و معزول نمود

و بنفس شریف با مردم نماز خفیفه بجای آورد و بر منبر برآمد و ادای خطبه کرد و بنا اگر

مرض بر آنحضرت غالب آمده بود و پس از آن از اصحاب استحلال فرمود و در قول و

فعل او ایشان را وداع نمود و لوازم توصیه در باره علی و حسن و حسین علیهم السلام

بتقدیم رسانید و ایشان را بخدای سپرد و از منبر بزیر آمد و بر بستر موت پهلو

نهاد و علی علیه السلام را خواند و از هر نوع با او وصیت فرمود و از علوم خویش

او را مطلع نمود و تأکید بصبر کرد که پس از خود بر آنچه قوم بر او وارد آورند و احوال

شیوخ ثلاثه و مخالفت ایشان را با او بیان نمود و فرمود مدارا لازم شناس کرد تنبیه

بعقاید مجهول از ایشان بپرهیز زیرا که خونریزی موجب فروتنی فساد در میان

ایشان است و تجاوز بقاید مقاتله با ایشان خود شیمه ضعف بر اسلام پس باش بر

اسلام و اولاد و اصحابت حصار در حصار بیت از فتنها و باش برای اصلاح امور مسلمانان

و یتیمان و بیوه زنان و ادای فرائض و نوافل پس اینها است حال دلائل سنت و جماعت

و باید عاقل دیده انصاف نگران شود که از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله اصحاب

چه کردند و چگونه پردهای حرمت او دریدند و باید قصد کند طلب حق را بدون پیروی

هوای نفس و ترک کند تقلید اجداد را پس بحقیقت خدای تعالی از پیروی هوای نفس

و تقلید آبا و اجداد نهی فرموده است در کتاب کریم خود و باید مشغول نکند او را

دنیا از دانستن حق و مستحق را از حق و منع نماید پس براستی آنچه

ایشان را در این رساله افاده نمودیم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

ترجم خاکسار که این مباد که غار را در چهار صفحه پیش از ختم کتاب در این اوراق ترجمه
نموده است سخت مناسب یافت که رؤیای حضرت شیخ مفید علیه الرحمة والرضوان را
ضمیمه نماید و آنرا از کتاب انوار نعمانیه سید جزایری رحمة الله علیه بترجمه در آورده
که گفته است دیدم در خواب خفته می بینم ناگاه راهی میکنم حلقه بزرگی از مردمان
را دیدم که دایره بسته اند و مردی در میان ایشان بموعظه مشغول است پرسیدم
این واعظ کیست گفتند عمر بن الخطاب است داخل آن مردم شدم و برای من راه
گشودند نزدیک رفتم و گفتم آیا اجازت میدهی که مسئله بپرسم گفت سؤال کن
گفتم مرا از فضیلت صاحب خود عتیق بن ابی قحافه خبر ده در قول خدای تعالی
إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا فأنزل الله سكينته عليه
در وقتیکه پیغمبر و ابوبکر در غار بودند چون گفت پیغمبر برای صاحب خود ابی بکر
اندوه مخور بدرستی که خدای با ماست پس فرستاد خدا بجای آرام و اطمینان را براو
گفت اینرا که بدرستی شما دو نفر از نشانها بر دارند فضیلت زیاد برای ابی بکر
در این آیه میشمارند پس گفت دلیل بر فضیلت صاحب من عتیق بن ابی قحافه از این آیه
در شش مکان است اول اینکه خدای عز و جل ذکر کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ابابکر را و قرار داده است پیغمبر را یکی از دو نفر و فرموده است ثانی اثنین یکی از دو
نفر دوم اینکه وصف کرده است خدای تعالی هر دو را باجتماع در یک مکان برای
الفت هر دوشان و فرموده إذ هما في الغار سیم این است که نسبت داده است خدای
تعالی ابابکر را بذکر صحبت تا هر دو را در یک مرتبه جمع کرده باشد إذ يقول لصاحبه
چهارم این است که خبر داده است از مهربانی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در باره

ابی

ابی بکر و مدارای آنحضرت با او از جهت مکانت او در خدمت آنحضرت و فرموده
است إذ يقول لصاحبه لا تحزن پنجم این است که خبر داده است از بودن خدای
تعالی با ایشان در یک حد برابر که یاری کننده ایشان است و دفع بلیات از ایشان
مینماید پس فرموده إن الله معنا ششم این است که خبر داده است از نزول سکینه بر ابی
بکر و فرموده است فأنزل الله سكينته عليه زیرا که سکینه از پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله مصحوب جدا نیست پس این است شش مکان که بر او حجت تو هیچ وجه سببی از آنها
مجال الطعن در هیچ یک نیست گفتم سخنت را از اساس و بنیاد بنهایت رسانیدی و طول دادی
اظهار ثبوت مدعا نمودی که احدی بران مزید نتواند کرد جز اینکه من بعون الله تعالی
قرار میدهم آنها را كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف چون خاکستری که بسختی باد بر آن
وزد در روز سخت باد اما اینکه گفتی خدای تعالی ذکر کرده است پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
را و ابوبکر را و پیغمبر را یکی از دو نفر قرار داده است پس این در نزد تحقیق خبر از شماره است
و بجان خودم قسم که تحقیقا ایشان دو نفر بوده اند و در این خبری از فضیلت نیست
و ما اینقدر وقت میدانیم که مؤمنی با مؤمنی دو نفرند و مؤمنی و کافری دو نفرند پس من در این
شماره فایده نمیبینم که کسی بر آن تکیه کند اما قول تو که اجتماع هر دو را در یک مکان ستودی
پس مثل فضیلت اول است بلکه ضعیف تر زیرا که مکان مؤمنان و کافران را جمع میکند
چنانکه شماره هر دو را جامع میشود و البته مسجد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله افضل و
اشرف از غار است و در آن پیغمبر خدای و منافقان و کفار فراهم بودند خدای تعالی فرموده است
فما للذين كفروا قبلك مهطعين عن اليمين وعن الشمال عزين أيطمع كل امرئ منهم
أن يدخل جنة نعيم پس چه چیز است آنکسانیرا که کافر شدند بسوی تو شتابان که ...

و از چپ پراکنده اند یا طمع داده هر یکی را از ایشان که داخل شود بهشت پر نعمت را و
نیز تحقیق کشتی نوح علیه السلام اشرف و افضل از غار است و در بر گرفتن پیغمبر
خدای صلی الله علیه و آله و شیطان و جانوران را و مکان دلالت نمیکند بر آنچه
بود و فضل
ادعا نمودی باطل شد و اما قول تو که نسبت دادی بسوی او ذکر صحبت پس آن
مثل در فضیلت نیست بلکه ضعیف تر و ابتر است که واقع میشود صحبت در میان
مؤمنان و کافران خدای تعالی حکایت از قول بعضی پیغمبران خدای صلی الله علیه و آله
میفرماید قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة
سواک رجلا گفت از برای او همنشین او در حالتیکه با او مجادله و جدال میکرد یا کافر
شدی با آنکه آفرید ترا از خاک بعد از آن از نطفه پس ساخت ترا مردی پس نامیده است
او را صاحب در حالتی که کافر بوده است و تحقیق عرب خر را نیز صاحب خوانده است چنانکه شاعر میگوید

اِنّ الحمار مع الحمیر مطیة	و اذا خلوت به فبئس الصاحب

بدرستیکه خر با خران بارکش و سواری مردمان است و هرگاه با او تنها در خلوت
کنی پس بد مصاحبی است و نیز جماد را عرب صاحب نامیده است و شاعر از برای شمشیر خود گفته است

نذت هندا وذلک بعد اخیّنا	ومعی صاحب کلوم اللسا

دیدار کردم هند را بعد از نعودی و کلوجوتی در حالتیکه با من بود مصاحبی تند
زبان پس هرگاه واقع شد اسم صحبت بشهادت خدای تعالی میانه پیغمبر و کافر و بشهادت
زبان عرب میانه عاقل و جانور و جماد و بهیمه پس کدام فضیلت برای صاحب
تو است اما قول تو که پیغمبر با او فرمود لا تحزن پس آن برای او وبال و مصیبت است
و دلالت بر خطای او میکند زیرا که قول آنحضرت که اندوهناک مشو برای او نهی است

از اینکه لهجه عرب در صورت نهی لا تفعل است چنانکه صورت امر در لهجه ایشان افعل
است و خالی از این نیست که اندوه ابی بکر طاعت باشد یا معصیت باشد پس اگر
طاعت میبود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نهی از اندوه نمیفرمود پس ثابت
میشود که معصیت بوده است و بر تو واجب میشود که ثابت کنی قبول او را در
نهی آنحضرت و او نیز اگر در این که دلیل بر معصیت او موجود است و دلیل بر
اطاعت او قبول نهی آنحضرت مفقود و اما قول پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
ان الله معنا پس بر اختصاص است و آنحضرت تعبیر از نفس مبارک خود بلفظ
سوم
جمع و نون عظمت نموده است و این لهجه عرب متداول و مشهور است خداوند
عز و جل میفرماید انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ما فرو فرستادیم قرآن را و ما
برای آن هر اینه حافظان و نگاهدارندگانیم و انا لنحن نحیی و نمیت و نحن الوارثون
و بدرستیکه هر اینه ما زنده میکنیم و ما میمیرانیم و ماییم وارثان و تحقیق شیعه
امامیه گفته اند در این باب بحثی اگر دو واقع قول نمیتواند بود و آن اینست که ابو بکر گفت
ای پیغمبر خدای برادرت علی بن ابیطالب با تو همراه نیست و از این بود که او را
بجای خود در فراش خوابانیده بود پس آنحضرت فرمود لا تحزن ان الله معنا غمگین مباش
خدای عز و جل با ما است یعنی با من و با برادرم علی بن ابیطالب اما قول تو که سکینه
نازل بر ابو بکر شد پس این کفر محض است زیرا که خدای تعالی خبر داده است آنکه سکینه
بر او نازل شده است بجنود لم تروها همانکس تایید شده است و دلالت بر این حرف
عطف است و خدای عز و جل فرموده است فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود
لم تروها پس فرو فرستاد خدای آرام و اطمینان را و نیز و مند فرمود او را بلشکری

که شما نوابید پیدا نیز پس اگر ابوبکر صاحب سکینه بوده است پس او هست صاحب
جنود غیب و این سخن غلط پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله پیغمبر او است و بعد خبر
داده است خدای عز و جل اینکه سکینه را در دو موضع بر پیغمبر خود نازل فرموده است
و مومنان را با پیغمبر خود شریک داشته است در یک موضع فرموده است فانزل
الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین پس فرو فرستاد خدای آرام و اطمینان
بر پیغمبر خود و بر مومنان و در موضع دیگر میفرماید ثم ولیتم مدبرین ثم انزل
الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین پس از آن برگشتید پشت کنندگان
بعد از آن فرو فرستاد اطمینان و تمکین خود را بر پیغمبرش و بر مومنان و از اینکه
خدای تعالی تخصیص داده پیغمبرش را بسکینه پس فرمود فرو فرستاد خدای سکینه
خود را بر پیغمبرش و قوت بخشید او را بلشکری که نتوانید دید [illegible] پس اگر مومنی
در آن موضع با پیغمبرش میبود خدای تعالی او را با پیغمبر خود شریک میفرمود چنانکه
شریک نموده است که در اینجا که سبقت گرفت پس دلالت میکند اخراج او از سکینه
بر اخراج او از ایمان پس عمر جوابی نتوانست داد و این مردمان پراکنده شدند و من
بیدار شدم و سید جزایری رحمه الله تعالی بعد از ذکر مناقب شیخ مفید قدس
الله روحه از عجیب آنچه علمای عامه در کتابهای خود شان روایت کرده اند این
که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه خود بغار برده مگر از بیم اینکه گفتار
دلالت بر آنحضرت نماید روایت کرده است بخبر ابو القاسم نصر بن الصباح که گفت
نوروبرهان از ابن شهاب گفته است حدیث کرد ما را شهاب بن عمر از ابی مجاهد
محمد بن اسحق گفته است حسان بقصه عمره را در دست گرفتم و مردمانی آزار و عذاب میکردند

اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله و رحمان در این حدیث چیزی میگوید که لفظش
اینست فامر رسول الله علیا فنام علی فراشه وخشی من ابن ابی قحافة ان یدلهم علیه فاخذه
معه و مضی به الی الغار پس امر کرد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله علی علیه السلام
را پس بر فراش آنحضرت خفت و بیم کرد آنحضرت از پسر ابی قحافه که دلالت کند
کفار قریش را بر آنحضرت پس او را با خود گرفت و بغار برد بهمراه خویش ترجمه خاکسار توفیق

الهی را جل جلاله و عم نواله شکر میکنم و او را سپاس میگذارم و ختم
کتاب را بنجم قصیده که تولا بحضرت شاه ولایت صلوات الله و سلامه
علیه که در حق آن بزرگوار گفته است مینمایم و این قصیده که بمشهوری نگارش

ای فخر جستن کاخ ندانند وده نجف — آنرا که سر بخاک تو ساید دهی شرف
خاک نجف عبیر لناب کوثر است — آنرا که شست شوی دهد چشمه نجف
هر دم رسوی عرش رسد با فرشتگان — سوی نجف هدیه را لطا از فی نجف
امروز آنکه جبهه بخاک در تو شود — فردا گزند بند ندارد ستیر اسف
از کعبه است فرون بکرامت شناختیم — کاو را مکاه ساخت تو را شاه لو کشف
شاهی که نور او بود اکلیل فرق عرش — زان گوشه عرش را سند و فرزند او شرف
نفس رسول زوج بتول و ولی امر — باب خدا انا هذا استی من عرف
چون او ست بای بسمله را نقطه الاجر — از رو نهاد بسمله در مبدع صحف
تا دو ستا بکاخ ز مهر دهد مقام — جل مقام خانه خود را شناخت جرف
در مرغزار دینم صد و ذو الفقار او — مانند داس بود و سر سرکشان علف
بر زان عمرو عبدود او انداخت تیغ و باد — اسلام را همی سپر و کفر را هدف



تنها نه جان عمرو تلف شد بتیغ ش — شد جان شرک و کفر بیکبارگی تلف

او را عبادتی ثقلین است دست مزد — گفت نبی بری ز کزاف است واز صنف

بازوش درد بازوی خیبر بجنبشی — کند انچنانکه در نجف فرو باده وشرف

اندر فدیر خم کر اقطاب ستی ا — امر رسول منبری او ودر نصف

از پیشتا مردم وار لیسین کروه — اقوام مختلف همه کشتند مو تلف

بر شد بران رسول چو مهر کر برکرف — در جانبش علی چو مهی خالی از کلف

ز بر کتف کرفت وبنا نور بر فرشت — جانهای پاک برجوان بانده و کنف

گفتا انکه دامن از حق مولای سنم علی — مولی واو مرا بغرض ما خو خلف

فرما ایزد ست قید برید زین سپهر — تا حشر غایب خلفانی شاهد و سلف

با آبد و ستا نظر کن بد و سیپی — فرما نصیب دشمن او حسرت لهف

بنشسته تقضی و نیخ نخ کشود لب — سو در جمله قوم کف بیعتش بکف

خواند نبی نشخو چو هارون کرا از کلیم — جا این ندانند انکه دلو بهره از نصف

انکس کی جز بکهف ملائش کرید جاکی — او را بود بنا عمل بر شفا جرف

جز با تو امهرو از قوس اعتقاد — تیر مرا کسر نشانه است بر هدف

در روز رستخیز کر صفها شوند راست — انکس هستی است که او را بود نصف

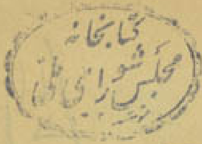
کی دوست تشنکام بمحشر بحشا رهد — کو را دو هر کوثر تسنیم بد کف

ترسنده بر صراط اود در کرو لحا و — حو ز ان صلات ممد بخت کی لا تخف

بشنا سوما کر بیا راسته است حق — بهر وعد تا نیهمه بانو نکون غرف

اندر جوال بیا زام جاودان — ننقا بد شاخه طوبا معتطف

آفتاب



در خوی ستا انکه بر با دو ستا دو سنش — انموزج فشا زا صل او از نطف

شاها مجا کوس درت مجد را بخواه — کز بام عرش بکذرد ش خنده و شعف

کو شد بکار دین بقید تا بکی — چون ان سکان که حمل و نداشت جیف

دارد با ستا نوامید خاکبوس — تا بخشد ابرو ش همه ان ثام مقترف

خواهد از ابر سیس کی بفرع عتبات — او را دیار تو بو بهترین حرف

دیکر زیار شرب تشنکان حشر — فرزنو سلسبیل بهیر شهید ظف

دیکر طواف بیت مبین توس مصطفی — وان زاهیر فیان ما با قرب در لف

وز بعد از انجا ج بر ان خال استان — خوهش بدن هفته چیر لولو که در صدف

کر خواند بدیکت از مشهد رضا نیش — ارا در محضر زیست سلام رضا تحف

ختم سخن چنین بدعا میکند که تا — از خاک تو پیشکهت مجدد شرف ا

کر یکنظر زند وی کرم سوی او کنی — اقبال روی سوی او اندر هر طرف

مقابله شد